



خطی « فهرست شده »  
۴۹۱۸



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۴۹۱۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
کتاب: سید خرافیه اثر (امام) علی بن ابی طالب  
مؤلف: سید خرافیه  
موضوع: سید خرافیه  
تاریخ: ۱۲۸۲  
فازدند مشهد  
۹۴۹۸۸

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴

۵۴۵



پارسی شد  
۶۳-۶۷

- ۱
- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰
- ۲۱
- ۲۲
- ۲۳
- ۲۴
- ۲۵
- ۲۶
- ۲۷
- ۲۸
- ۲۹
- ۳۰
- ۳۱
- ۳۲
- ۳۳
- ۳۴
- ۳۵
- ۳۶
- ۳۷
- ۳۸
- ۳۹
- ۴۰
- ۴۱
- ۴۲
- ۴۳
- ۴۴
- ۴۵
- ۴۶
- ۴۷
- ۴۸
- ۴۹
- ۵۰
- ۵۱
- ۵۲
- ۵۳
- ۵۴
- ۵۵
- ۵۶
- ۵۷
- ۵۸
- ۵۹
- ۶۰
- ۶۱
- ۶۲
- ۶۳
- ۶۴
- ۶۵
- ۶۶
- ۶۷
- ۶۸
- ۶۹
- ۷۰
- ۷۱
- ۷۲
- ۷۳
- ۷۴
- ۷۵
- ۷۶
- ۷۷
- ۷۸
- ۷۹
- ۸۰
- ۸۱
- ۸۲
- ۸۳
- ۸۴
- ۸۵
- ۸۶
- ۸۷
- ۸۸
- ۸۹
- ۹۰
- ۹۱
- ۹۲
- ۹۳
- ۹۴
- ۹۵
- ۹۶
- ۹۷
- ۹۸
- ۹۹
- ۱۰۰



# جغرافیا

مُشتمل است بر مساحت و سطوح اجسام و مقادیر

انبار و اجزاء و تحقیق مبادی اقالیم و نهایت

آن و تبیین مواضع و

اعجایب

هیک از شهرها

این کتاب را مؤلف بنام ای دستور اعظم غیاث الملک والدین حبیب الله

تألیف نموده است

تایید کتابت ۱۰۶۲





کتاب طریقی  
فارسی جغرافیه

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي زين الدنيا بزينة الكواكب وفتح  
وجه الغيايا واشتعلها الشواقيب والصلوة والسلام  
على محمد الذي اشرف بنور هدايته المشارق  
والمغارب وآله الاطهار واجابه الاخبار المنزهين  
عن المطاعن والمعائب اما بعد فبعض منير ارباب فقط  
ونظروا مستنير اصحاب خبرت واضح لايج استكه  
معرفت هيات اجسام سقلى وادضاع اجرام علك  
از اشرفى مطالب واعلاى مآدب است چه غایت  
آن معرفت قدرت صانع قدیر و حکمت بی علت خالق  
خبیر است و از جمله افسانین علم شریف مشتمل بر  
نکات لطیف معرفت مفاد براجمام و ابعاد و عجایب  
واقالیم و بکاد و درین مطلوب عظیم الشان و مقصود  
جلیل البرهان دخل بیشتر و فضل تمام تراست و چون  
حکای ذی بصیرت و علما علم هیئت از تصور و

سطوح

مساحت

مساحت

سطوح افلاک تغافل نموده اند و در مساحت سطح ارض  
و سطوح اقالیم بنسأهل فرموده اند ملهم غیبی در خاطر  
فانرو ضمیر ذکا قاصد القاصد که درین ایام نخسته  
فرجام مختصری مشتمل بر مساحت و سطوح اجسام  
و مقادیر ابعاد و اجزاء و تحقیق مبادی اقالیم و نهایت  
آن و تبیین مواضع و انجوبات هر یک ازان در قید تقریر  
وسلك تحریر مرتب و مختصر مساحت بر وجهی که قریب  
و بعد ازان مستفید می تواند شد و بعد از تقیم آن بر  
نهیج مسطور تر تقیم آن بر سنن مذکور آنرا مو شمع و در  
شیخ ساخت باسم میمون و لقب هما یون عالم الجناب  
معالی نصاب دستور و اعظم انظام امور بخادم  
ناظم مراسم العدل و الانصاف و هادم قدا عد الجور و الا  
عتیان دافع اعداء السلام الشریع العرا رتبه الله جماعه  
العلماء و المشاهیر الفضلاء متبع الجود و الالطاف و  
مجمع الخیر و الالعطاف صاحب طبع السلیم و الذهن  
المستقیم هو الذي یفتح الشام صیب نداته و الحیرتی  
قلوب الجیسا و من شمس صفاته المستعد بصنوف عنا

صفاته



عنایات الملک الاله غیاث الملتی و الدین حبیب الله  
 لا زالت سموس عزته مصوبه عن الکشف و القادر  
 محفوظ عن الخسوف تا بمیاس اسم بزرگوار آن عالمقدار  
 صیت این ضحیه بدیع آثار در اطراف و اقطاد انتشار  
 یابد هر چند این بضاعت فرجات لایق مناسب آن عد  
 المثال رفیع الدرجات نیست لیکن رجاء الحق است  
 و وثوق صادق که بلطف و کرم فی انشاء بحکم آن  
 الهدایا علی قدر مهديا مقبول و ملحوظ باشد و از  
 وصیت ده مصون و محفوظ و مآبنا این رساله بر عقد  
 مده و مقاله و خاتمه وضع کردیم و من الله تعالی التوفیق  
 اما مقدمه در بیان اشیا که مقاصد بران موقوف است

جهات

سطح مستوی سطحیست که خطوط مستقیمه در جمیع  
 جهات بران فرض توان کرد پس اگر بآن سطح یک  
 محیط بایند بوجهی که در داخل آن محیط فرض توان  
 نداشت که خطوط مستقیمه که از آن نقطه بآن خط  
 روده متساوی باشند آن سطح را دایره گویند  
 و آن خط را محیط دایره و آن نقطه را مرکز و خط

مستقیم

مستقیم که از مرکز خارج شود از جانبین محیط رسد  
 از اقطار دایره گویند و از شمیدین در کتاب تکبیر  
 دایره بیان کرده است که محیط هر دایره اعظم است  
 از ساقه امثال قطر آن یکسری و آنکس کمتر از سبع  
 است و زیاده از ده بخور از هفتاد و دو یک جزو و بر سبیل  
 تقریب آن را سبع گرفته اند پس اگر قطر هفت ذراع  
 بود محیط بیست و دو ذراع بود و چون قطر واحد گویند  
 محیط باشد **حج کط مد** نالته و نسبت واحد را با  
 باین عدد نسبت قطر محیط گویند و نسبت قطر محیط  
 نیز بر سبیل تحقیق ممکن نیست در دایره مانده  
 واقع است که **سین** آن مرکز را **یعر** و نسبت **الف** قطر **الی**  
**المحیط** **الاهو** و عادت بآن رفته است که محیط دایره  
 را سیصد و شصت قسم متساوی کنند و هر قسمی را درجه  
 گویند و چون محیط دایره را بر عدد نسبت قطر محیط  
 قسمت کنند خارج قسمت باشد و این را  
 اجزاء قطر تحقیق گویند و اهل حساب نجوم بر محبت  
 سهولت قطر را صد و بیست جزو قسمت کنند و آنرا



اجزاء اصطلاحی گویند و اهل در مساحت قطر را اجزاء  
تحقیقی معلوم باید و چون خط مستقیم محیط دایره را  
بید و قسم مختلف کند آنرا قطر گویند و هر یک  
از آن دو قسم را قوس گویند و عمودی را که از یک  
طرف قوس در بر قطری آید که بدیگر طرف قوس آن قوس  
گذرد و آنرا جیب قوس گویند و جیبی که یک سطح  
بآن محیط بود بر وجهی که در داخل آن نقطه باشد  
که خطوط مستقیمه که از آن نقطه بآن سطح رود ده  
متساوی باشند آنرا کره گویند و آن سطح را سطح مستقیم  
و چون سطح مستوی قاطع کره شود دایره حاصل  
دش شود و اگر آن میرکز کره گذرد از عظیمه  
باشد و لا صغیره و قطری دایره عظیمه قطر کره  
و چون سطح مستوی کره را بید و قسم کند  
هر قسم را قطعه گویند و لا محاله دایره حادث  
شود آن دایره را قاعده هر یک از آن دو قطعه  
گویند و نقطه که بر سطح مستقیم بر آن قطعه  
بود و ابعاد آن از جمیع اجزای محیط آن قاعده

نصف کره

۳۰ متساوی بود آنرا قطب آن قطعه گویند و  
مقصود درین مقام مساحت سطح کره دایره که  
و سطح مستدیر بر قطعه کره و مساحت نفس  
جرم کره است پس میگویم که از اثبات در بیان  
کره است که سطح هر دایره مساوی مثلث  
مستقیم الوضلاع فایده الزاویه است که یک ضلع  
زاویه قائمه او مساوی قطر باشد و یک ضلع دیگر  
مساوی نصف محیط پس چون نصف قطر را در نصف  
محیط ضرب کنند مساحت حادث شود چنانچه  
از مقاله اولی اثبات شد پس همی شود و هم از اثبات  
بیان کرده است که مساحت سطح مستدیر بر قطعه  
کره مساوی مساحت دایره است که نصف قطر  
آن مساوی خط مستقیم بود که از قطب آن قطعه  
بمحیط قاعده آورد پس اول از جد و لحیب و ترفی  
سی از عظیمه و بقطب قطعه گذرد مابین قطب  
و محیط قاعده حاصل کنند و آنرا در قطر تحقیقی عظیمه  
کره ضرب کنند ضمیمه نصف حاصل و تر تحقیق

فهم



نسبت قطر محیط دو در تحقیق ضرب کنند و حاصل  
ضرب را هم در تحقیق ضرب کنند مساحت سطح  
مستدیر قطعه حاصل آید اما مساحت محیط  
دایره صغیره بر آن وجه است که جیب بعد این  
صغیره از قطب را در نصف تحقیق کرده منطبق ضرب  
کنند و حاصل ضرب را نسبت قطر محیط ضرب کنند  
محیط آن صغیره حاصل آید با جزای که محیط عظیمه  
سبب و نسبت جرم و بود و تفاضیل میان دو سطح هستند  
از دو قطعه که سطح مستدیر بوده که دو دایره متوازی آن  
محیط بود و نیمت مساحت جرم که میگویم که در شمس بر بیان  
کرده است که ثلث نصف قطر در مساحت سطح آن که ضرب  
کنند مساحت جرم کرده حاصل آید و بدانکه که  
محصول آید مساحت ابعاد و اجرام متعارف نسبت که

معلوم <sup>م</sup> بفراش کنند و فرسخ دو نوع است فرسخ طولی و فرسخ سطحی  
سطحی اما فرسخ طولی دو دایره هزار ذراع است هر دو  
بیست و چهار اصبع هر اصبعی مقدار شدن عرض شعیر  
معتدل و افطار کواکب و ابعاد آن در سخن افلاک

دو ابراهیمی

محرر

دو ابراهیمی و فلکی قسیمی آنرا باین فرسخ مساحت  
کنند اما فرسخ سطحی سطح مربع است که هر ضلع  
اذا فی یک فرسخ طویلی بود و چون فرسخ طولی دو  
از ده هزار ذراع است چون مربع سازند فرسخ سطحی  
حاصل آید و این صد و چهل و چهار هزار ذراع  
سطحی باشد یعنی چهار ده هزار و چهار صد قوما  
ذراع و جزوی بعرف اهل مساحت سه هزار و شصت  
صد ذراع سطحی است و چون محاسب حساب کنند  
بر و واضح شود که یک فرسخ سطحی چهل هزار جزوی  
است اما فرسخ جسمی بآن اجسام را مساحت  
کنند و چون متعارف مساحت جرم ارض است  
و مساحت جرم افلاک متعارف نیست تحقیق  
فرسخ جسمی در مباحث ارض مذکور نخواهد شد  
**مقاله اول در مساحت سطح ارض تعیین افلاک**  
**و آنچه بآن متعلق است بدانکه سطح ارض کروی**  
است بحسب حسن و تخال و ندلی که در سطح  
ارض است آنرا از گردیده حسی بیزون نبوی چنانچه



والهای ارض آن که بر سطح که متصل شود که قطر آن  
 يك ذراع باشد بلکه نسبت کوها با کره ارض به  
 بسیار کمی است از آنجه ارتفاع اعظم جبال دو  
 فرسخ و نصف فرسخ است و در علم هیت مبرهن  
 شده که نسبت ارتفاع اعظم خیال با نصف قطر ارض  
 چون نسبت خطی سطح ارض با کشتی و است با فرض  
 که يك ذراع باشد و بنا برین در مساحت سطح ارض  
 و تعیین دو ایر و سطح ارض و آنرا که سطح مستدیر  
 حقیقی گرفته اند و چون معدل النهار را کوفته منطقه  
 فلك اعظم است قاطع کره عالم فرض کنند در سطح که  
 ارض دایره حادث شود دایره عظیمه دیگر در سطح ارض  
 فرض کنند که عمده و منتهی عماد گذرد و دایره اولی باین  
 دایره منقسم بدو قسم شود قسم فوقانی را خط استوا  
 گویند و پاینی دو دایره سطح ارض به چهار ربع شود  
 از آن در شمال دایره اولی بود و دو ربع در جنوب آن  
 و يك ربع شمالی که فوقانیست ربع مسکون است  
 نزد اکثر اهل هیات و بعضی گفته اند که آن را ربع دیگرین

ارض

معمود

معمود است و در عجایب المخلوقات آورده است که چون  
 سکندر در ممالک ربع مسکون را منظر ساخت خواست که لحوال  
 بحال معلوم کند و بداند که بحر محیط در آن جانب ساحل  
 دارد یا بی بحر است از مردم شیخا و کاروانا باین امر تعیین  
 نموده شش ماهه ما بجهت آن ایشان ماکول و ملبوس  
 و غیر ذلک تعیین نموده و ایشان در کشتی نشسته به بحر  
 محیط بعد از آنکه کشتی سه سیر کرد باینکه باد بر وفق  
 مراد جمعی مردم کشتی نشسته از پیش روی بیدار شدند  
 و چون ملاقاة میان ایشان واقع شد بعد از آنکه  
 اندک محاوره انجامید و اصحاب سکندر غالب شدند  
 و جمعی از ایشانرا بقتل سکندر آوردند و چون لغت ایشان  
 کسی را معلوم نمی شد هر يك را زنی بکلیج در آوردند و چون  
 فرزندان بیدار شدند و بلغات بوی سخن میکردند گفتند  
 که گفتند پدران ما میگویند که ما پادشاهی داشتیم که يك  
 دروی زمین مسخر او شده بود و او را داعیه استعلاوم  
 بجای داشتند ما را بجهت این امر تعیین نمود و مدت سه  
 ماه در روی آب سیر کردیم تا آن وقت که گرفتار شدیم

d



و اکثر اهل برانند که این سخن را اعتباری نیست و مخلوق  
واقع است و بدانکه این ربع مسکون بنام معهود نیست  
بلکه در آن چهار بحار و جبال و بوادی و اراضی واقع  
بسیار است **مساحت ربع مسکون** جمعی از حکمای  
اسلامی در زمان مکرّمون بجهت تحقیق مساحت ارض  
بطلب زمین هوار که انرا مساحت معتدیه یا سدر اشتغال  
نمودند تا در نوایحی موصل بعضی زمینی یافتند  
که مناسب مطلوب بود بریه سنجار بود گویند  
پس در موضعی از آن بآلات صحیحی ارتفاع قطب  
معدل النهار معلوم کردند و خالد بن عبد الملك مرید  
باجمعی بجانب شمال متوجه شدند و بر خط نصف النهار  
چندان سیر نمودند که یک درجه ارتفاع قطب یافت  
شد و علی بن عیسی اصطخری بایم جمع دیگر بجانب جنوب  
متوجه شد و هم بر خط نصف النهار سیری نمودند  
تا ارتفاع قطب یک درجه کمتر شد و چون آن هر دو  
مسافت را حّت نمودند هر یک نوزده فرسخ بود تقریباً  
پس معلوم شد ایشان را که مقدار یک درجه از محیطه

عظیمه

عظیمه ارضیه نوزده فرسخ چه نسبت در جاف و دایره  
عظیمه ارضیه چون نسبت در جاف دایره عظیمه  
فلکیه است و قد ما سکا که تحقیق این امر بمثل  
وجه مذکور اشتغال نموده اند مقدار یک درجه  
عظیمه ارضیه را بیست و دو فرسخ تسع فرسخی یافته  
اند و اکثر اهل هیأت قول قدما را معتبر دارند  
چه تحقیقات ایشان در اغلب تصواب نزد دیگر  
است پس بنابر قول ایشان میگویم که چون  
بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخی در سبصد  
و شصت که عدد اجزاء دایره است ضرب  
کنند هشت هنر از فرسخ حاصل آید و این مقدار  
محیط عظیمه است که بر سطح کره ارض باشد  
و چون انرا بر **ربع** قسمت کنند حاصل  
آید قطر ارض دو هزار پانصد و چهل و شش فرسخ  
و دو و خمس و نصف سدس فرسخی پس چون نصف  
انرا در نصف محیطه عظیمه ارضیه که چهار هزار  
فرسخ است ضرب کنند حاصل آید پانصد و نه



تواند ده هزار و نه صد و شصت و شش فرسخ  
 نشان فرسخی و این مساحت سطح عظیمه ارضیه  
 است و مساوی مساحت ربع سطح ارض است  
 و درجه امتثال آن مساحت تمام سطح ارض است  
 و سابقا معلوم شد که هر يك فرسخ سطحی چهل  
 هزار جریب است پس اگر بحاسب خواهد تمام  
 سطح ارض را بحریب معلوم تواند کرد که **نصف**  
**ربع مسکون** **الف** **مساحت** بدانکه دایره عظیمه  
 که به سمت داس موضعی و بقطب معدل النهار  
 گذرد و از دایره نصف النهار آن موضعی گویند  
 و قوسی از آن دایره که مابین سمت داس و معدل  
 النهار بود از جانب اقرب عرض آن موضع و  
 مساکن خط استواء او مساکن خط استواء  
 عرض میباشد زیرا که معدل النهار سمت داس  
 آن مساکن میگذرد و در خط استواء همیشه شب  
 و روز مساوی بود و ابتدای عرض از خط استواء  
 است و در اینجا و رموا ضعی که فریب با است

سالی هشت فصل باشد و در ربع و ده و صیف  
 و ده و خریف و ده شفا و در خزان و در سالی دو بار  
 مینو و در وقت ابتدای ربع مسکون از خط  
 استوا است و اینها تمام آن موضعی است در خط  
 شمال که قطب معدل النهار از آنجا بر سمت داس  
 بود در آن موضع شش ماه و روز و نیم و تمام سال  
 بود و شش ماه و روز و نیم و تمام سال  
 آنجا میگذرد و یک شب بود و در جنوب خط استوا  
 عمادات متفرقه است و آن بغایت کم است و در  
 عمادات موضعی است که عرض شمال آن  
 شصت و شش و درجه و نیم است و در آن موضع  
 شش برج که اول حمل منصف آفتاب یکبار  
 طلوع کند و طلوع آن شش برج دیگر بر طرفه  
 معبره بوده و شش برج که اول میزان منصف  
 آفتاب یکبار غروب کند و آن شش برج دیگر  
 هر یکی معبره غروب کند و از نهایت عمادت  
 تا نهایت ربع مسکون برج و نیم بار قسم شود

يك قسم ابدی الظهور بود که دائما ظاهر بود  
و يك ابدی الخفا که هرگز ظاهر نشود يك و  
قسم بطریق معیوس طلوع کند و يك قسم دیگر  
معکوس طلوع کند مثلا آخر نور پیش از اول  
او طلوع کند و آخر حمل پیش از اول او و هر  
قسم که مستوی طلوع کند معکوس غروب کند  
و آنچه معکوس طلوع کند مستوی غروب  
کند و چون در قریب خط استوا عمارت  
کمتر است از اول شکل عمارت ساخته اند  
و ابتدا اقلیم از موضعی گرفته اند که عرض آن  
دوازده درجه و ثلث است و همچنین چون در سوی  
نمایت معیوسه عمارت کم است نمایت اقلیم  
موضعی گرفته اند که عرض آن پنجاه و سه درجه  
کسری است پس از مبدی مذکور تا منتهی مذکور  
به نسبت قسم کرده اند چنانچه طول هر قسم از غرب  
است تا مشرق و عرض هر قسم بآن مقدار که منتهی  
جنوبی آن قسم تا نمایت شمالی او نیم ساعت

دوازده و از روی ده و مقادیر کند و هر قسمی را اقلیم  
اقلیمی گویند و این اقلیم مقادیری نیست بلکه  
هر اقلیمی که تحت استوا از نسبت طول و عرض  
آن زیاد از طول و عرض اقلیم ابدی است و طرف  
جنوبی هر اقلیمی طول است از طرف شمالی  
او لیکن طرف شرقی و غربی هر دو منساو  
است و سبب تقسیم به هفت آنست که در قدیم  
الایام بیاد شاهی بوده که هفت پسر داشتند  
هر يك قسم بیک پسر داده و چون قسم اول  
و آخر نسبت با قسام دیگر قلیل العماره  
است ما بین خط استوا و اول اقلیم داخل قسرها  
اول داشته اند و ما بین آخر سابع و نهایت  
مجموعه داخل قسم هفتم تا تعادل حاصل آید و بعضی  
گفته اند که هر قسمی را متناسب با شمار یکی از سبعة  
سیار یا فته اند از خلق موم و النوان و سایر  
نباتات و حیوانات و چون کرب است اقلیم  
خیوه هفت باشد و این اقسام را بسیار در مدینه



چربك تعيين كنيم و مساحت هر قسم و مساحت  
 اطراف آن ذكر كنيم و در هر قسمي بعضي يله كه در  
 آن امر عجب منقول است ايراد كنيم **معرفت**  
**ما بين خط استوا و اقل جبال جنوب**  
 اين قطعه خط استوا است و اين چهار هزار  
 فرسخ است و جانب شمال اوسه هزار و نصد  
 و د و فرسخ و سه ربع فرسخي است و مريك از طرف  
 غربي و طرف شرقي دويست و هشتاد و يك فرسخ  
 و نصف فرسخي است و مساحت سطح اين قطعه  
 صد و يازده تومان شش هزار و هفتصد و سي  
 و پنج سندس فرسخي است و طريق اين مساحت  
 حتما از قواعد ي كه در مقدمه مذكور شد  
 معلوم تواني كرده اكنون بعضي غرائب كه در  
 قطعه واقع است ايراد كنيم **و ان شهر**  
 كه شداد بن عاد بنا كرده و عاين صنع اخضر ميت  
 و دو اوزه فرسخ و دو اوزه فرسخ است و در حد  
 با نصد سال بنا آن با تمام رسيد و صد

هفت هزار

و يك

و كيل تعيين نموده و هر و كيل هزار صانع و عامل  
 داشته و سبب هزار اقصا و ان بنا كرده بودند  
 و از چهل فرسخ مسافت آب با آنجا آورده بود  
 و در حاشيه هاي آن از در و فخره بوده است و در  
 انهار آن عرض سنگي نيزه يا قوت و زمره و سايه  
 جيا هر بوده و خاك او مشك و زعفران و انج  
 ككافات و بكر كرده بوده اند كه ذكر آن موجب  
 قطوبيل است و بعد از اتمام آن با سبب هزار  
 كس و اهل بيت ده منوجه آن شهر شدند و قيل  
 از دخول بآن شهر صبيح از آسمان آمد و تمام  
 آن مردم صناع و عمال و نه هلك شدند و  
 حالت او آن شهر از چشم مردم پوشيده و در  
 مان حكومت معاويه يكي از اعراب كه او را عبد  
 الله بن قلوبه گفتند ي آن موضع رسيد و او را  
 مظهر شد كه خرابي پند و خبري از ياقق  
 و جوارح بر گرفت و نزد معاويه آمد احوال  
 آن شهر باز گفت تصديق آن نمود يكي از

و يك



علماء یهود که مشرق اسلام مشرف شده بود  
گفت که ذکر این شهر باین صفت و ذکر آنکه  
یکی ازین امت باخا رسد در توریة مذکور است  
**بلکه در هیچ** شمال آن همین است و جنوب  
آن بیابان و شرقی آن ببله و غربی آن  
**چینه** همیشه کوبند که سرخچی مغرب نباشد  
و سبب اعتدال دم قلب است و بعضی گفته  
اند که خاصیت سهیل است که در اکثر بیل  
سال انجام می می شود و در آن ببله و در  
ختی است که چون برك انرا در آب انداخته  
در **قبل** از آن بخورد و مست نشود و نتواند  
رفت او را صید کنند و ایشان او را **دجنگ**  
کار **کج** بفرمایند و باز کنند و بجهت کوشش  
و استخوان او را صید کنند **خضر** **مورد** از ببله  
همین است نزدیک بدریا از شهرهای قدیم  
است و در قدیم لایام ظرف سفالین یافته  
بوده اند و در زیر زمین و در آن خوشه کنند

بوترن یکن و هر که اندک چند بجهت سرخی اند یکی  
مشایخ این زمان بر صید اند گفته است که  
این نزداعت جمعی است از امم ماضیه که  
پادشاهان و امرو و در راه ایشان عادل بوده  
اند و علمای ایشان امین و اخیای ایشان  
مخ عوام الناس ایشان متصف به بركات  
این صفات محموله ایشان باین نوع  
نوعی یافته و قهر میشد که در قرآن مذکور است  
و قوم عاد انرا بنا کرده اند آنجا است و قبر هود  
پیغمبر علیه السلام نیز آنجا است و در نوخی آن  
چند است که انرا ماء الخوضه گویند هر کس  
از آن بخورد سخت گردد **در** **مورد** **مورد** **مورد** **مورد**  
در بحر هند هشاد فرسخ در هشاد و در آن معدن  
یا قوت سرخ و زرد و سبز و معدن ذهب و فسیله  
و الماس و بلور است و در آنجا کوهی است که  
انرا جبل دھون گویند و تیرول آدم علیه  
السلام از بهشت در آن کوه بوده است و انرا قدیم



آن حضرت انجا فرموده است که در وقت وریفه وریفند  
در آن کوه باران آید چنانچه از قدام او نشسته شود  
**سند** اعظم بلو دین است بسیارین و انهار  
و میوه ها در آن بسیار است امراض در آن کم  
واقع شود و هر شنبه چهار که بعضی آن در آب و  
بهر شود و انجا نوعی دیگر از کد است که در  
یک غلاف از آن و ده دانه باشد انجا که همیشه  
می است و بر سو آن کوه پشته است که آب آن  
از هیچ جوی آن کوه فرو نمی آید و قلیل از آن  
بر زمین رسد منعقد میشود و این شنبه میانی است  
**سند** شهر بزرگ است ما بین رنج و حبشه  
شهر عظیم دارد مناسب بیل و بحر که آب آن بایست  
زیادت میشود و انجا سبیل نیک مرتفع شود و  
قلب ظاهر جنوبی بود و هر شنبه انجا مثل قمر  
قطعه ابر سفید شود و غالب نمیشود و در یک  
موضع واقف است و حقیقت آن معلوم نیست  
**سند** شهر صفت بسیار خوب است و عمان و بیان

پیدا شود  
۵۳

کشی

۱۱ که نوعی از کد است از انجا بسیار به بلو  
برند و غیرت در دهم ایشان نباشد و شنب  
زمان ایشان در پیون شهر آید و بار در  
اجنبی تا نیم شب معاشرت کنند و شوهران  
ایشان این احوال مشاهده میکنند و مانع  
نمیشوند و با زنان اجنبیه صحبت می دارند  
چون بعضی از بلو دین <sup>خارج</sup> از اقلیم اول  
است در سالی انجا چهار نوبت ذرا غم میکند  
و هر نوبت را غمی در دو ماه پس رسد و انجا در  
یاد میوه بار آورده و آب آن موضع شواست  
و از من عاده در آن بلو دین است و انجا غمناکی است  
بر صورت سواد چون مناهای حرام در آید  
ان یون غمناک آب شیرین آید و حوضها از آن  
پروا بکشد و تا سال دیگر کفایت باشد چون ماهی  
حرام پیورن در آب منقطع گردد و مناسب شنب  
الغریب گفته است انجا نهم است که در وقت  
طلوع آفتاب از مشرق مغرب رود در وقت



غروب اقیانوس از مغرب بمشرق و الله اعلم  
 معروف اقدم اورا و انچه بآن متعلق است  
 مبداء آن موضعی است که عرض آن دوازده و در  
 و بیست دقیقه باشد و غایت درازی دوازده  
 ساعت و بیست و پنج دقیقه باشد بجنوب آن  
 سه هزار و نهصد و دویست و پنج فرسخی است  
 و طرف شمالی آن سه هزار و هشت صد و بیست و هشت  
 فرسخ و سه صد فرسخی است و هر یک از طرف شرق  
 و طرف غربی آن صد و هشتاد و سه فرسخ و سه  
 سطح این اقلیم ششصد و شصت و دوازده و چهار  
 و چهار فرسخ و نصف فرسخی است اما موضع  
 النخل متصلست باطلع عیداب و معدون و در  
 درکه های آنست و دره سبز اعلی از انچه است  
 بسیار بموضع بوندانرا بمسموم و هنر خله میشود  
 واقعی چون در آن نقل کنند صدقه چشم او از سر  
 او بیرون آید **بلو و سیاه** زمین وسیع است  
 شمال آن خلیج بر پرست و جنوب آن

۱۲ بیابان و فی آن بلاد نخل و غری آن بله و النخل  
 که حیوانی که او را ذرافکر میند در بله است  
 سر او چون سر شتر است و شاخ او چون  
 شاخ گاو و پوست او چون پوست پلنگ  
 و اطراف او چون اطراف گاو و دنب او چون  
 دنب و کردن او و دست او دانه و پای او گناه  
 چنین گویند ضعیف با ناله جمع میشود پس حیوان  
 از آن متولد می شود که بعضی از آن مشابه  
 ضعیف بود و بعضی مشابه نافه و چون این  
 حیوان مذکر بود با گاو و خشی جمع شود  
 ذرافکر و سر و جود آید **نخل** شهر نیست نزدیک  
 بحر حبیله و سور آن شهر و دیوارهای آن شهر  
 و خانه های از غله است و درهای خانه های آن  
 همه قشای غلک است که بجلد حیوانات آنرا  
 پر شیده اند و از قشای آن قوه شوره تر است  
 و باغ و مراعات بسیارند و نخل از انچه بله  
 سودان برند و به ثمن تمام فروشد و از انچه



آنست که زمین آن همه شوره زار است  
 و آب پاهای او همه شیرین است **بگو**  
 شهر بزرگ است از بلو سویمان و بعضی مردم  
 آن کافرن و بعضی مسلمان و کفار ایشان  
 همه نیک و مردم برهنه روند و مسلمانان با  
 مهای دوزخ پوشند برومی که شاه مان  
 دامن جامه ایشان برگرفته هوا میدهند  
 و اینجا سیران نیست که از پوست او سیرسا  
 نرند و خاصیت آن آنست که آهن اصلو بر آن  
 سپر کار نکند و الله اعلم **در بحیرین**  
 است اینجا صنی از افسانند هر یک چهار شیر  
 و برهنه باشند و بدوخت بالا میروند که  
 ایشان فهم نتوان کرد و اینجا دخت کافور  
 و بقم بسیار است و بقم این دخت بقم که  
 اینجا است **در بلاق** ادغ اقلی است **چون**  
**ح** و بحیرین است اینجا دخت کافور بسیار است  
 بزرگ شود چنانچه در سایه یک دخت مرد

۱۳  
 سوار می شوند امشاد و اینجا صنی از کوبه است  
 که بال دارند چون بال خفاش می پروند و دیده  
**مناط** بخابود  
 دیگر است اینجا که سوار کوبند او نیز سخن  
 که الفصح از طوطی و اینجا کوهی است که در آن  
 نوبان باشند و کاه و چاموش را فرو برده  
**س** و بحیرین است اینجا همه زن باشند  
 مرد نبود و بعضی گویند که از باد آب تن میشوند  
 و همه دخترانند و بعضی گویند که در شبست  
 که چون از میوه های آن بخورند بوختن ایشان  
 شوند **س** می شهر بزرگ است در جنوب  
 و غریب تره یک پهلوه سوادان نمر عظیم دارد  
 و برکات آن نهو بسیارین و نخل بسیار است و با  
 منو که مان زراعت می شود و هر جانب دوازده  
 فرسخ است و در هر سالی از شخصی زراعت کنند  
 بعد اگر بیش تر زراعت کنند کسی نمیخورد و اگر مردم  
 اینجا مملول باشند **س** نهایت پهلوه نرج است



انجام نیست که انواع جوی کویند و سخن کند بلفظ  
 فصیح دوست ترا سخن کردن طوطی لیکن زیادت  
 از یک سال او را عمر نباشد و در آن موضع طو  
 طیه باصناف باشد سفید و سیاه و سبز و مردم آنجا  
 عادت کرده اند که مگس بخورند و برقم ایشان  
 آنکه مداومت بر آن امر مانع و مدست **ستاد**  
 از بلاد چین است و مستقر ملک آنجا است  
 شهر بزرگ است و قطر آن مسافت بکوه را  
 هست و صاحب سود اقالیم گفته که ارتفاع سود  
 آن خود در برام است و بر سر آن سود نه غنیم  
 است که بشفت بخش منبوه و هر بخش از بالای  
 یک دروازه پایین می آید و نصف آن آب در  
 خارج شهر بر ماعت و باغات می رود و نصف  
 دیگر در شوارع شهر می آید و هیچ خانه نیست  
 که در آن آب روان نیست و در آنجا فواکه میار  
 و انواع طیب و انواع جواهر باشد و درهای  
 خانه های ایشان همه انبوس است و اکثر اهل

باشد

آن کافرانند منقولست که علامان میخیزند و بر  
 لوطیان وقف میکنند و انواع اخل سخاوت  
 و اندر **شمار** قریه ایست بارض بن از عجایب  
 دنیا است که آنجا شقی است ناقد که هر کس ملای  
 لریا باشد متواند که از آن شقی بیرون شود  
**شیلو** از بلاد چین است آب و هوای بیجا  
 تیک دارد مرض و دآن که باشد و اگر مرضی  
 با آنجا آید صحت یابد و چون آب بن زمین او بریزد  
 و آب بر او بریزد آن پیدا شود و مردم خوب و  
 دت در آن بسیارند مگس و زنبور و سایر  
 حرام موز به آنجا کمتر باشند **سیر** ولایت  
 وسیع است و در اقلیم اول و ثانی و ثالث شویک  
 است گویند و آن سبیل شهر است و در آن  
 و ماهه آب و گیاه و میوه ها آن بسیار است  
 و در حوالی یکی از آن بلاد عذریست هر سال  
 مردم بکثرت مردم برکنار آن جمع شوند و  
 سبی در آن عذریانند و نکند از نذ که برون





ضعیفی است مسلط بر بعضی سالها تا بمشهور و نواز  
 صغیری صاه رسیده و آن دلیل از زانی نهم  
 بود و هر سال که این از واقع نشود در آن  
 قحط و گرانی بود **تفت** و لایقی است و مابین  
 چین و هند و در آن شهرها و قری بسیار است  
 اهل آن و بارهفته مسرع و فرجیان باشند  
 و همیشه و طریب اشتغال نمایند معدن گوشت  
 احمر انجاست و الهوی مشکین در آن زمین  
 بسیار بود انجا کوهی است که از اجیل البسم  
 گویند هر که بر آن کوه بگذرد او ضیق النفس پیدا  
 شود و بعد از آن بجهت پاکت شود  
 از قری قند عار است و کوههای آن مشکینست  
 که چون از راه رفتی اندازند هر چه باین که در آن  
 نظر کنند انتفاع در بدن او پیدا شود چنانکه ضعف  
 آن شود که بوده است و چون از گنا و آن انگش  
 برد و آن انتفاع را بیل شود **جزیره حلیه** و در بحر  
 هند است در انجا صفتی از اصفاف اصفافست که در کوه

کدویم

که در بهای ایشان بر سینههای ایشانست و در  
 کوهیست که در شب بر آن آتش عظیم نماید و در وقت  
 روز بسیار بود و هیچکس نزدیک آن نتواند شد  
**جزیره سنواری** در بحر مغربست صبر و دم الاضرب  
 از انجا آوازند و صبر در غیر آن جزیره نباشد  
 و آن ضعیف و درختیست سمی از حکای بویان در آن  
 جن بود ساکن بوده اند و از نسل ایشان انجا مردم  
 اند و باغی خود مواصلت نکند **جزیره سلاسل**  
 در بحر هند است صندل و کافور و از انجا آوازند که  
 درین جزیره چشده ایست که از آن آب بری جوشد  
 و به تعبیر که در نزد آن آفت فرو میرود و قطره  
 آب که بر کف آن تعبیه میماند سبک میشود و کوه  
 روز بود آن سبک سفید باشد و اگر در شب  
 آن سبک سیاه باشد **جزیره** از بلاد و فریق است  
 و اهل آن را معرفت اندا اقدام مهارت تمام است  
 بخوبی که میان ارفو قدم لریب و متوطن و میان آن  
 قدم سرح و زن و ارفو قدم و در و نبل که بخفته فرو کنند



**طایف** موضعیت که میان او و مکه دوازده فرسخ  
 است هوای تنگ دارد و گاه باشد که در زمستان  
 آب انجلیخ شود و در حجاز غیر طایف رخ نشود  
 و در سیاتین و نخل و میوه بسیار است و سحر غام  
 انجاست و آن موضعیت که عبدالله بن الزبیر  
 محمد صفیه را آنجا محبوس ساخت بود مردم بزیارت  
 آن بسیار دارند **قلعه طیف** قلعه ایست در بلاد خندبر قلعه جبل  
 و بر سر آن کوه آب بسیار و مضارع است و در حوالی  
 آن صنفی از طیور است بر صورت قمری چون  
 و خانه که این مرغ باشد طعام مسجوم در آنند آب  
 آرد و چشم او روان شود و آن به بند و سبک شود  
 چون آن سنگ را بسانند و بر جرات کنند بیک  
 شود و در غیر این موضع این مرغ نباشد و اگر او را  
 بموضع دیگر برند بچه بر نیارد **از بلاد** همین است  
 بر ساحل بحر هند و آن در فضا نیست که از جمیع جوی  
 کوه با و محیط بوده است در یکی از آن کوهها راهی  
 بریده اند و بآن راه باب موضع می آیند و جبل نادر

انجاست و چنین گویند که نادی که از انشراح قیامت  
 از انجلیخ ظاهر خواهد شد و **بین المعطله** له در قرآن  
 مذکور است در آن موضع است و آن چاهی بوده  
 که ستمهان علیه السلام شیاطین راه دان محبوس  
 ساخته **از بلاد** شهر بزرگ است و در بلاد برون آن  
 دو شهر است و سیزده دروازه دارد و بر جانب غربی  
 آن شهر است که بر آن سه هزار طاحونه است و در  
 دو طرف آن شهر قری و مواضع بسیار است و دروا  
 خه آن تمام چشمه ایست و در هر سالی جوی آن  
 آبست و بر در هر سو اینانی و در شرق و غرب مثل  
 این شهری است **از بلاد** ناحیتی است از زمین هند  
 و در حوالی آن کوههای عظیم است و بیک راه پیش  
 ندارد و بر آن دروازه ایست و از هیچ موضعی دیگر در  
 نتوان آمد و قریب هزار شهر و قریب و آن ولایت  
 است و زنان آن ولایت در غایت حسن و جمالند  
 و در هر سه ماه و شریف آفتاب عید کنند و نریا را  
 تعظیم میکنند بر صیقل عبادت و حیوانات و از حج نکند

**کتاب** از بلاد هند است صاحب الغرایب گویند که در  
 اجتماع وی از نخاس است و بر سر عمود نمائی بطی  
 است از نخاس و در پیش این عمود چشمه آبست پس  
 چون رو رعاشوراشی و آن خط بالها بکشاید و منقاد  
 شود در آن چشمه در آید و آب از آن فرو بعد از آن  
 از عمود چندان آب میریزد آید که بحال آن مردم  
 کفایت باشد **در سینه سوره علی مد و منها الصلوة**  
**و السلام** و از شیرین گویند و آن در زمین سنگنا  
 هست و از خاص این بلده طبعه آفت که هرگز  
 در آن در آید راحه طبعه بمشام او رسد و عطرها در  
 بوی بختی دهد از مواضع دیگر و لید چون عبد الملک  
 و در زمان حکومت خود بقیصر روم فرستاد و از  
 طلب صنایع غوره که بحد **سوره و منات و الصلوة**  
**علیه و آله و سلم** عمارت کشد چهل کس از صنایع روم  
 و چهل کس قبط فرستاد و با ایشان چهل هزار متقال  
 طلا فرستاد و مسجد را عمارت کرد و در اساس و دیوار  
 از سنگ کردند و استوانات مسجد از سنگهای مقدس

۱۸  
 نزدیک دادند و در وسط آن عمودها از آهن و در آورده اند  
 و سنگها را با در بر محکم کرده اند و سقف از آهن کش ساخته اند  
 و مذبح در وی ساخته اند و از آنجا که گرفته اند زمین  
 قد بلده مرده **در سینه سوره علی مد و منها الصلوة**  
 و در اینجا جایی است که از آنجا مضاعفه گویند هر شخصی  
 بقی که از آن آب غسل کند شفا یابد **در سینه سوره علی مد و منها الصلوة**  
**الله الشرفاء** و وادی واقع شده که گویند بر آن مشرف  
 است از جنوب و بندهای آن از سنگ سفید و سیاه  
 است و در ناهستان و درها غایت گرم شود اما شمس  
 هر از لطیف و معتدل دارد و آب خود در آن آب  
 باران است و آب پاشیده میشود است و گویند درین  
 زمان در اسفل که کار بوی جاری کرده اند که آب  
 نیک دارد و اینجا درخت و زراعت نباشد لیکن در  
 کالی فصلی میوه که در آن فصلی باشد و با آن دریافت  
 می شود و برحد و حرم میوه مناره های قدیم است گویند  
 که از بنای ابراهیم است علیه السلام و از عجایب حرم  
 آفت که کرک قصد صید اهو کنند و صحرای چون آهو



حجیم در آید کوه باز کرده و تعرض نکند و مسجد حرام  
 در زمان عمر نباشد و سرها که در حوالی کعبه  
 بود خریدند و اندوختند و بنا کرده و دیوار آنرا بلند ساختند  
 بودند بقدر قامت مرد زمان عثمان دیوار آنرا  
 بلند ساختند پس عبدالله بن زبیر آنرا عمارت کرد  
 و اساطین رخام نهاد پس عبدالملک بن مروان در  
 تفاع حیطان آن زیادت کرد و لید بن عبد الملک  
 عمارت و تنویر آنرا زیادت کرد و بعد از او ابو جعفر  
 و انقی و پس او مهدی در تحسین بنای آن و بنان  
 آن مبالغه نمودند و طول مسجد حرام سیصد و هفتاد  
 ذراع است و عرض آن سیصد و پانزده ذراع است  
 و مساحت آن سی و دو صوب و نیم باشد تقریباً و  
 ساطین مسجد چهارصد و سی و چهار است و خانه  
 کعبه در وسط مسجد حرام است مربع الشكل و در خانه  
 از جانب مشرق است و از زمین بقامت یک مرتفع  
 است و در دو مصراع دارد و طول آن شش ذراع  
 و ده اصبع و عرض آن سه ذراع و هجده اصبع و آنرا

بمنزله

۱۹ بصفای تفرع مطلق مذهب پوشیده اند و طول کعبه  
 بیست و چهار ذراع و ششبر است و عرض آن بیست  
 و سه ذراع است و ششبر و ارتفاع آن بیست و  
 هفت ذراع و حجر الاسود بر دکن مشرقی است نزدیک  
 بدرخانه یوزوایه دیوار آن بر مقدار یک ساردی  
 است و سپاه است و باقی آنکه در دیوار است سفید  
 است و در زمانی که عبدالله بن الزبیر عمارت کعبه  
 می کرد طول حجر الاسود معلوم کرده اند سه ذراع بوده  
 است و ارتفاع حجر الاسود از زمین دو ذراع و ثلث دراعت  
 و میخواب بر وسط دیوار است و مقدار چهار ذراع از دیوار  
 است و مقدار بیرون آمده است و کشادگی و ارتفاع  
 و جانب او هر یک هشت اصبع است و باطن او را صفا  
 یح ذهب پوشیده اند و مقام **ابراهیم علیه السلام** سنگی  
 است مربع الشكل و او هر دو قدم ابراهیم بر آن سنگ  
 است و محقق افزوده هفت اصبع است و چاه زمزم  
 در محاذات در خانه است و قطر و سر آن سه ذراع  
 است و ثلثان پس و در آن یازده ذراع و کسری باشد و محقق

آن چهل ذراع است و از مجایب کعبه است که مرغ و طیور  
خود بر بالای خانه نگذازد و بلکه چون عبادان خانه  
دست بزرگ جانب دود و چون بادن بزرگ جانب اذ و باده  
کعبه باد و از زانی و فراخی و مواضع تیره که در آن شب  
است که کوچه ای قبیس انجاست و چنین گویند که کسی  
بر آن کوچه کله بریان خورده او را در آن سال در سرینیا  
شده و بزرگو بهشتی است بقریب منام مردم بزیادت  
آن کوه روند بجهت آنکه گوشتی که فدا می نمایند  
علیه السلام بگذران کوه فرو آمده است و گوشت  
مردم بزیادت آن بسیار دروند **در وقت** **در وقت**  
**در وقت** **در وقت** قبل از مغرب انجا غلظت میگو  
فته اند **در وقت** ناهنجاری است در زمین هند و دخت  
فلفل انجا باشد و ثمر او خشها باشد چون آفتاب  
بر آید بر کها آن ثمر را به بوشند چه اگر از این بوشند  
بیش از ادراک از حرارت تلف شود و آن درخت صاب  
می باشد چون باد آید خوشهای او در آب افتد مردمان  
انرا جمع کنند هر کس که خواهد **در وقت** **در وقت** از بلاد هند

انجا

در وقت

فی نیر انجا باشد چون آن فی خشک شود باد ازا  
بر هم ساید بسبب سردی که از حرکت انجا حادث  
شود آتش پیدا شود بسیار باشد که از آن آتش پنجاه  
فرسخ که اذنی باشد سوخته کرده خاکستر آن میباشند  
باشد از انجا بسیار به بلاد **در وقت** **در وقت** از زمین  
سند است ذراعت ایشان بر پنج است و شتر  
و گوها در آن موضع باشد و در هیچ موضع دیگر  
نباشد **در وقت** ولایت وسیع است طول آن مسافت  
و ماهد و سند و هند و برادر بوده و اند از اولاد حام  
بن نوح و در بلاد هند انواع طیور و انواع حبوبات  
نات غریبه و اشیاء عجیبه بسیار است انجا گوشتی  
باشد که او را شش و شبه باشد یکی بر موضع معهود  
و یکی بر سینه و در برکتی او و در بره و در آن او و انجا  
مرغی بخایت غنیم است و در بعضی از جزایر چون  
جمیر و قزو و منقار او مجزله کشتی باشد از مردم در  
کشتی سازند و بدو را در آیند و در بعضی مواضع آن  
صنی از ما است که چون کسی را بکوه همچون میت



بخوبی و پیرکت شود او را بر تخته چوب بندند و در آب  
 اندازند آب او را بموضع دیگر برده که در آید و الشفاست  
 او را معالجه کنند و بعد از مدتی بوی طبع خود باز آید  
 و در بعضی موضع آن سنگ است که انرا حجر موسی  
 گویند شب انرا در آن موضع بایند و روز اصلان بایند  
 چه سنگها را بشکند و هیچ سنگ او را نشکند و در آن  
 بلاد هند زمین است که دیک آن مخلوطست برینجا  
 زیر سرخ و در آن موضع نوعی از مورچه است که چنه  
 انها چند جله کلب است چون هو اکرم شود بسوا  
 خمار و آیند و مردم بیايند و از آن سنگها آن مقدار که  
 خواهند بجمع تمام از خوف این مورچهها بر گیرند  
 و هم در آن بلاد چشمه ایست که انرا بون العقاب گویند  
 چون عقاب بر سر شود افراخ او را بآن چشمه آورند  
 و آن بون آب بشویند و در آفتاب آوند بعد از  
 یک لحظه برهای او بریزد و بر نر برآورده و بقوت جوی  
 باز آید **معرفت اتمیم ثالث و ششم آنکه معنی است**  
 مبداء آن موضعی است که عرض آن بیست و هفت

در جبهه و نیم باشند و غایت درازی روز سه روز  
 ساعت و سه ربع ساعت و طرف جنوبی آن سه  
 هزار و پانصد و چهل و هشت فرسخ و سده و فرسخ  
 و هر یک از طرف شرقی و طرف غربی آن صد و سی  
 و شش فرسخ و عشر فرسخی است و مساحت سطح  
 این اقلیم چهار صد و شصت و هشت هزار و چهار  
 صد و نود و یک فرسخ و در حدس فرسخی است **ابن خرداد**  
 از بلاد فارس است و از عجایب است که باران در آن  
 شهر بارد مکراند کی و در حوالی آن باران بسیار آید  
 تا آنجا که سود آفت و گویند که آن بدعا ابراهیم  
 خلیل علیه السلام **سوم** از بلاد مصر است بر شرقی  
 نیل و در غربی آن کوهیست و ایم از او آوری میشوند  
 چون آواز شبیه بکلام انسان و همچو حسی حقیقت  
 انرا انداخته **چهارم** از بلاد فارس است قباد بن  
 فیروز و والد نوشیروان عادل از اینا که است و در  
 کوه آن غاریست که از سنگها آن آب ترشح میکند  
 هر سال باده شاه بخضر و قاضی و اعیان آن شهر

شخصی برهند زادر آن غادر سید تا این آب را جمع کند  
و در شیشه کند و بیرون آورد و آن مومبایی سفید  
هر قریب صد مثقال زیادت حاصل نمیشود و در تریه  
آن نهر آب بلی بسته اند که یک طاق است و عرض ما  
قائمین طاق صد و بیست ذراع است و ارتفاع آن  
قریب بدوین است و در آن شهر چاهی است که فخر  
انرا بر سمان و قناریات امتحان کرده اند معلوم نشده  
است و از اینجا رود لا اعتقاد آب بیرون آید که طاق  
از آن میگذرد و چاهی که یوسف را علیه السلام در آن  
انداخته بود و اینجا است و مردم زیارت میروند و  
دریان موسی علیه السلام از اینجا بوده اند **اسکندریه**  
شهر مشهور است و در بلاد مصر بعضی گفته اند که باقی  
آن اسکندریه و القرنین است که سد یا جوی و ما  
جی بسته و در قرآن مذکور است و بعضی گویند  
که باقی آن اسکندریه و ادا ابن بنت فیلقوس  
الرومی است که شاکر واد مسطورا بوده است و حکما  
در آن شهر بسیار بوده اند و در **مصر** بطلیوس اینجا

بوده

بوده است و از عجایب دنیا مناره آن بوده است  
که اسفل آن مربع بوده از سنگ تراشیده و طول  
آن نود ذراع بوده و بر فوق آن مناره مناره دیگر  
بوده که طول آن هم نود ذراع بوده و بر فوق آن  
مناره مناره مدور دیگر که طول آن سی ذراع بوده  
است و بر سر آن منار حکما و اینه ترتیب کرده بوده  
اند که چون لشکر در هم بغیریت جنگ افتاد بیرون  
آمدی و در آن یغنه مری شدند و بیرون مردم  
اینجا بیهوشه الان حرب مشغول شدند و یکی از حرم  
دوم و لید بن عبد الملك و افریب و او که خزاین ملک  
ما ضیه و در بر این منار است و از غایت حماقت  
جمعی را بآن روی فرستاد و ایشان نصف آن منار  
را پنداشتند و آن اینه از موضع او برکنده شد  
پس آن روی بگریخت و افستند که مگر کرده است  
و از عجایب عالم محمود نیست و در بیرون اسکندریه  
چند مناره بزرگ و یک قطعه سنگست و قاعده  
آن هر سنگی است مربع بزرگ و بر سر آن محمود



سنگ مربع بزرگ دیگر مساوی سنگ اسفل و آن  
از محل جن است یا آنکه شکل قوم عاد **شهر قدیم** است  
از بلاد فارس گویند سلیمان علیه السلام چاشت  
در جلیک خوردی و شام در اصفی انجامی از  
سبب است که یک نصف او شیر است امنیت و یک  
نصف او ترش **انطاکیه** شهر بزرگ کست از بلاد  
شام دوران دوازده میل است و مردم و رشت  
و نصفی از آن بر کوه است و نصفی بر زمین نرم و قط  
دایره واصله است سر آن سیصد و شصت برج  
دارد هر برجی چون یک قطعه و در اینجا کینه اینست  
که قریب بی این ذکر یا علیهما السلام انجامی است و  
قریب حبیب بخار و مسجدیست در وسط باذان و در  
آن شهر نوعی از ویش است که کوبه با او مقاومت  
تواند کرد **الخصا** شهر قدیم است از دیار مصر بر شرف  
نیل و بسبب اعمال اهل آن **حضرت سق**  
**و تعالی** و حیوانات همه سنگ ساخته و حالا  
مشاهد اند که صورت زن که بازوی و خود خفته

۲۴ و قصای که گوشت با ده میکند و کوه آن در کاهوان و غف  
در شور و غیر ذلک همه سنگ شده اند بقوه الله من  
**الحد** ناحیتی است میان بصره و فارس و آنرا خود  
ستان صفا آن بسیار گرم شود و هوام و حفر  
کفنده بسیار باشند و بآب آن چون زنبور باشند  
و اکثر آن امراض و نابیه باشند و هر غریب که اینجا  
رسد او را سختی عارضی کرده **باصیان** ناحیتی است میان  
غزو و خراسان از بلاد غزنه است اینجا چشمه ایست  
که از اینجا آب بسیار بیرون آید و ناحیه کعبه دانه  
صاحب بزرگ چون بآن آب غسل کند شفا یابد  
**براق** قریه ایست از قری حلیب و در آن معبدیست  
که چون بجاری در آن معبد باشند و خواب بپذیرند  
که کسی او را میکوبد که شفای شود و صیه حقی باشند  
و این بسیار تجربه کرده اند **عندک** شهر قدیم است  
قریب دمشق آب و اشجار بسیار دارد و در آن ابنیه  
و قصرهاست که اساطین آن همه از رخام و کوشک  
سلیمان و دین الباس و قلعه ابراهیم علیه السلام

همه انجاست و در قدیم اسم آن يك بوده است و اهل  
آن مشغول شده اند بعبادت بقی که انرا معبد گفتند  
و حالا جمیع اسم آن شهر شده است بلنیا شریف  
در باره مصر برکنار بند انجاست طبع ساخته  
اند که چون مساجد محاذات آن بگذرد بر پشت افتد  
و نتواند که منقلب و همچنان بماند تا بمیوه یا او رسید  
**شهر بیت** در بحر مغرب قریب مصر است انجاست  
و نضاری انرا زیارت کنند و بانشقاق انجا روند  
این حقایق حوقل مصری گفته است که در انجا  
مسجد بسیار است چنانچه در مساحت مغلقه  
زیارت اوده مسجد است اذان بر سیدم گفتند که  
اهل این شهر از تکبیر هیچ جمعی در مسجد آن جمعی  
نمناز نگذازند **مسجد** قریه ایست بره و فرسخی بیت  
المقدس مراد عیسی علیه السلام انجا بوده و در  
کتابه که قطعه نخل در آن اسبکیند که از نخله  
حضرت مریم است که در قرآن مذکور است و آب  
معجزه که نضاری فرزند آن خود را در آن آب

می شویند و اعتقاد دارند که تا آب نشویند  
نضاری نشوند انجاست **بیت المقدس** شهر  
مشهر و راست از بلاد شام و او علیه السلام  
انرا بنا نهاده است و سلیمان علیه السلام تمام  
کرده و در زمان سلیمان در آن خانه بنا کرده بودند  
و مصقول ساخته هر کس که در آن خانه در  
آمدی صورت خود را در آن بدریدی صورتی  
سفید و صورتی فاجر سیاه مسجد اقصا انجاست  
و در وسط مسجد سنگ بزرگست و از قدیم **محراب**  
**ساحه** **لله** **لوت** **و** **السلام** براخت و مربوط براق آن  
حضرت در شب عراج انجاست و محراب مریم  
و محراب ذکر یا علیهما السلام هر دو انجاست  
و طول مسجد هفصد و هشتاد و چهار ذراع است  
و عرض آن چهار صد و پنجاه ذراع است و عرض  
آن نود و هشت جریب و ثلث اجز بیسی بود تقیما  
و اعمده او ششصد و هفتاد و چهار است و ولید  
بن عبدالملک بر آن سنگ که در میان مسجد است



قبه علیه بنا کرده است و غرض او آن بوده که  
اهل شام تعظیم آن قبه کنند و از زیارت کعبه  
امتناع نمایند تا نیاید که بر فضایل اهل البیت  
اطلاع یابند و از بنی امیه بگردند و در شهر  
بیت المقدس چشمه ایست که انرا نه سلولی  
گویند چون کسی نمکین باشد از آن آب بخورد  
غم او زایل شود باذن الله تعالی **شهر بزرگ**  
کست از بلاد فارس گویند دیوان انرا بجهت  
سلیمان بنا کرده اند از سنگ سفید آب و هوا  
بیک دارد و مار و کرم و حیوانات موده انجا  
نباشند و در بعضی مساکن آن انکو ریست که  
هر یک دانه از آن ده مثقال باشد و نومیاضیب  
است که دوز آن دو شهر است حبیب بن منصور  
حلاج علیه الرحمة از انجا بوده است **شهر انرا**  
شش نیز گویند از بلاد اهواز است شاپور انجا  
سنگ بسته از سنگ آهن و اندیز امتداد آن  
فریب پست یک میل و تسع مرتفع است و

این سد آب بالا آمده و بگردنش میگرد و بنشیند  
و روی آید و قید ایال پیغمبر علیه السلام انجاست  
**شهر** از بلاد افریقه است و در انجا میوه است  
که در مواضع دیگر نیست بادام و مغزنازک پوست  
انرا شیرین که میخوردند و به بقایت بزرگ  
و خوش بوی و بر آب و عذاب بزرگ هر یک  
چند جودی و پیار چند نارنج و طعم آن تیر نیست  
**شهر** در بحر مغرب از ناحیه اندلس کوهی  
است و بر سر آن کوه کنیسه در سنگ بریده اند و در  
انجا قبه ایست و بر موقیه غریبست و در مقابل  
آن مسجد ایست که زیارت آن میرود و هر کس  
انجا رسد او را زیافت کنند پس بعد هر کس انجا  
رسد آن غراب سر در در زنه قبه کند و با آنکس  
کنند پس صاحب کنیسه آن مقدار طعام آورد  
که هر را کفایت باشد **شهر** از بلاد فارس است شهر  
بسیار آب است و از هر جانب آن مقدار یک فرسخ  
پس این است انرا زده شیرینا کوه و انجا جایی

و در قرآن دیک میبینی است سرگون و در آن  
 نقبه ضیق است آب گرم از آن پس و آن چند تن که  
 جاه بر آب می شود و آب بکیرندی دلور و رس **سین**  
 از نواحی صراست و مدینه ملک ریاست است که در  
 زمان یوسف علیه السلام بوده و از آن دیک گرفته  
 و سرهای دیوار قصر ملک و مناره های آن  
 ظاهر است و حایط آن قصر از منک تراشیده است  
 و در حایط غرفه ایست مشرق برینیل و در آن غرفه  
 در بیت که از آن در بخانه مظلم میرسند و بر دیوار  
 غرفه ملکت است که سخن یوسف علیه السلام است  
**ط** شهر خوش هواست از حلب بجهت آن که  
 بیند که ابراهیم علیه السلام روز جمعه کوفته اند  
 انجای دخته و شیراز بقرا قسم میکرد و او این  
 از جاج از انجا باطراف برند و در هیچ جا مثل آن  
 نباشد و در نواحی آن چاهی است که چون سنگ  
 دیوانه کسی را بکزد قبل از گذشتن چهل روز  
 از آن آب بخورد شفا یابد **س** از بلاد خنام است

انجای

آب و هوای نیک دارد و انجا مار کثرت کسی را  
 میزند و میاند و اگر جامه و از آب آن موضع بشوید  
 و به پویشند کثرت کرم که آنکس نکرده و بر در مسجد  
 انجا صورتیست که نصف علی آن بصورت آدمی  
 است و نصف اسفل آن بصورت کثرت چون  
 قطعه از طین پالای بر آن صورت خند و از آن آب  
 اندازند و کثرت مکنید و از آن آب بخورد شفا یابد  
**ز** از بلاد کومانت صاحب صور الاقالیم گوید  
 که اندرون آن شهر هرگز باران نباشد و در حق  
 آن باران آید و الله اعلم بالصواب **د** از بلاد  
 موضعی است از فارس از اداب بن فارس  
 عمارت کرده و در انجا کوههاست از نمک سفید و زرد  
 و سرخ و سیاه از آن ظروف و آوانی تراشند و  
 بر سبیل تحفه بموضع برند و انجا معدن اینست  
**س** از بهشت روی زمین که بند بجهت کثرت  
 عمارت و بسیاری ابهای روان و مرداب  
 و مساجد و منازل و در باغات و خانات آن و مسجد



جامع آن از عجایب عالم است و ایندین عید  
 الملك انرا عادت کرده و هفت سال خراج <sup>مکتب</sup> ~~مکتب~~  
 شام و آن صرف کرده گویند سبصد هزار انتقال  
 در سرخ صرف بقول و فرا که و صنایع آن شده و بر  
 در مسجد و نموده است از سنگ و در غایب طول و عرض  
 و آن از عمل اهل عادلست چه در وسع اینای <sup>مکتب</sup> ~~مکتب~~  
 نیست نقل آن و اقامت آن **صیدان** از بلاد  
 کوماست در که آن غار است که از درون او آواز  
 آب می آید و بخاری مثل دود <sup>مکتب</sup> ~~مکتب~~ می آید  
 و در حوالی در غار متکاف می شود چون بسیار شوق  
 مردم انرا جمع کنند و آن نشاء رخا ص است **صیدان**  
 از بلاد فارس است انرا شایع درین ارده شایع بنا کرده  
 چون مردم انجا رسند و رایج طیب است تمام کنند  
 بجهت کثرت دیاسین و از هار و انجا میوه های  
 گرم سین و سره سین هر و باشد مثل خرما و نارنج  
 و جود و باد ام و غیر ذلک و قری آن متصل است  
 بکدیر که چند دوده رسایه دخت باید رفت تا از انجا

بیرون دهند **صیدان** از بلاد مغربیت برکنار دیو  
 صحر که موسی و یونس علیهما السلام که ماهی برین  
 نزد آن فراموش کرده اند انجا است و آن ماهی  
 بجز از آنکه نصف او را خورده بوه ندزنده شده و در  
 در یاد رفت و حالا ز نسل آن و آن در باطنی از مایه  
 است که طول آن یک کشته و پنج شتر است و عرض آن  
 یک شتر یک چشم و یک نیم دوی دیگر نیم شتر  
 بآن صحیح است و یک نیم باقی استخوان و شوك  
 است که اعصاب رفیق انرا پوشیده **صیدان** نا  
 ناسیتی بزرگ است انرا صیدان بن فارس بنا کرده  
 هوای گرم دارد و طراحین بسیار که بر باد دایا است  
 و انجا در یک در باد از موضع بموضع دیگر میزد و به  
 و بعضی قری و مواضع در یک طمس میشود و بعضی  
 و قند و حقیقات و انجا متعرض نشود بجهت آنکه  
 مازان را میکشد و انجا ماز بسیار است و درستم که  
 که مشهور است و شیاعت انجا بوده و در زمان  
 بنی امیه که **صیدان** <sup>مکتب</sup> ~~مکتب~~ و قری طمس **صیدان**

ناسزا می گفتند ایشان لغت نگورند هر چند تفرقه و ایذا  
 بایشان رسانیده اند **سیاح** از انواعی مصر است و میجوید جا  
 مع آن سنگ سیاه هست که بر آن علامتی است چون  
 انرا از آن مسجد بیرون آرند عصافین بسیار در آن موضع  
 در آیند و انرا چون باز بمسجد درون برند عصافین  
 بیرون روند **سندوم** قصبه و قری قوم لوط است  
 و انجا میاه و اشجار بسیار بوده است و در این زمان  
 مغلوب است و در آن ذرع و گیاه نرود زمین به  
 سیاه است مغوش سنگهای سیاه اهل نوادج  
 گفته اند که آن سنگها نیست که بر قوم لوط باریده  
**سین** از قری کرمانست و در وسط آن حصار است  
 که در آن موش نباشد و اگر موش را با انجا برند چون  
 موش بر زمین آن برسد بمیرد **شام** منزل ایشان  
 ایشان و معدن و اهل بوده و اهل آن مشهور اند  
 با طاعت حاکم هر چند که عالم باشد و انجا  
 انواع میوه ها است و در باده صنفی از انما راست  
 که در شب بر کندهای آن چون چراغ روشن

غایب

نماید و هر چند شب طاریک تر بود و بیشتر نمایند  
 چون آن برك را از آن دشت باز کنند هیچ دشت  
 ندهد و جبل طور سنیا انجاست در قری مدین  
 و جبل لبنان نیز انجاست نزد يك بحض در آن  
 کوه انواع میوه ها است و ابدال در آن کوه بسیار باشد  
 بجهت رزق حلال **شیراز** از بلاد فارس است  
 آب و هوای نیک دارد و شیراز بن طهماسب انرا  
 بنا کرده و محمد بن قاسم بن عقیل بسرم حجاج  
 بن یوسف انرا عمارت کرده بعد از آنکه وی بان  
 شده بود مکه اصحاب نوادج گفته که هر کس یکسال  
 در شیراز اقامت کند امر معیشت بر او آسان گردد و  
 بسبب آن او را معلوم نبود و در انجا نوعی از نفاع  
 است که نصف او بغایت شیرینست و نصفی بغایت  
 ترش و ضایع خاذق در آن بسیار باشند و علیا  
 و شعرا و اهل فضل در انجا بسیار بوده اند و قری  
 سپویه بخوبی انجاست **صغیر** ناحیتی است در  
 ولایت مصر در خیال آن غارها بوده است که در آن



جمعی اند از آدمی و کوبه و سنگ و غیر آن آدمیان  
همه ممکن بکنن کنان همه بر حال خود و هیچ تعین  
در نشان پیدا نیست و در اینجا سنگهای خورده است  
مربع و در آن نقشی است شبیه سکه و راهم و دنا  
نیز گفته اند که آن راهم قوم فرعون است که منسخ  
شده بر عاریه موسی علیه السلام كما قال الله تعالى  
وینا اهل بیت علی ما لهم صلیت جنیزه است از جن  
بر اهل مغرب مقابل افریقه در آن بلاد و قری است  
و معادن ذهب و فضه و نحاس و ازین و آهن و شب  
و زاج و نوشادر و سیاه است و اینجا حیوانات  
کوننده و دنده نباشد و در صحرای آن زعفران بسیار  
باشد و در اینجا کوهیست که انرا جبل النار گویند  
شبیه در آن کوه آتش بسیار مشاهده می شود و روزها  
و خان بسیار با وجود این قله آن کوه هرگز از برف  
خالی نباشد طریق شهر است بزرگ نزدیک  
و مشرق در اینجا حامهاست که بر سر چشمهای آب  
گرم بنا کرده اند و احتیاج بآتش ندارد و قریه است

از اعمال

از اعمال طایفه که در اینجا عبادت قدیم است گویند  
سلمان علیه السلام انرا بنا کرده و در آن دوازده  
چشمه آب گرم است بغایت خوش بوی هر یک  
از آن مخصوص است بمرض چون صاحب مرض  
در آن غسل کند شفا یابد صاحب تحفه الغرائب  
گویند که در طبریه بفر عظیم است که نصف اول کم است  
و نصف آن خنک و بیکدیگر آمیخته نشود و قبل از این  
حکیم اینجا است گفته اند که هر کس چهل روز انرا زیارت  
و ت کند حکیم شود و اینجا هفت چشمه است که در  
هفت سال متوالی از آن بسیار بین و آید و در هفت  
سال دیگر خشک شود غرازه موضعی است نزدیک  
جلب آب و هوای بغایت نیک دارد و در اینجا هر کس  
عرق نباشد و اگر خاک انرا بر عرق ریزد بمیرد و نیز  
دیگر حیوانات موزیه نباشد عین جاور از اعمال السلب  
است اهل آنجا گفته اند که عرق آن سنگ عظیم  
قایم است چون آن سنگ را پندارند زنان آنجا  
موضع از غلبه شهوت دیوانه شوند و از خانه بیرون

آیند و از مردان طلب قضای شهرت کنند تا وقتی که  
آن سنگ را قلم سازند **عین الشمس** نواحی مصلحت  
برکناد در پای بیل و تحت گاه فرعونست و عمارت فرعون  
حال او در زیر یک مغلی شده گویند که درین موضع بوده  
است که زلیخا پسر اهن یوسف علیه السلام را بار آورده  
و درخت بلسان درین موضع بوده و در مواضع دیگر  
چند غریب کنند و غنایند گویند جای است که این  
درخت را از آن چاه آب میدهند و عیسی علیه السلام  
و آن چاه غسل کرده و این از خاصیت آن است و از  
عجایب دنیا اینجاست که از یک سنگ سرخ منقوش  
نقطهای سیاه انرا تراشیده اند و مربع المثلث است و طول  
آن حدود دایره زیاد است و ظاهر آن که از عسل است  
و بر سر آن غشایست از موم و از تحت این غشای  
قطرات آب ترشح میکند و ناده دایره فاینین می آید و  
از آن در غمی گذرد و بر موضع آن محلب پیدا شده است  
و شب و روز این آب از آن ترشح میکند **عطر طه** ناسیتی  
است از ولایت دمشق که محیط است بآن از جواب

کوههای عالی و دور آن هیئت میل است و همه نیت  
و قصور و عمارات نیکو است و آب او ازین کوههاست  
گویند که از اچسن بلاد الله است انرا از چنان دنیا شریف  
**فیران** شهر بزرگ است از افین بقیه و از عجایب دنیا  
انجاء و اسطوره است که جوهر آن معلوم نیست و هر  
رو در جمعه پیش از طلوع افتاب از آن آب ترشح کند و در  
باقی روزها آن آب نیست **کابل** بعضی انرا از بلاد قد  
شمرده اند و بعضی از ولستان در جبال آن معادن آهن  
است و قلعه مستحکم دارد و گفته اند که در نواحی آن  
برف آید و در آن شهر برف نباشد و هلیله کابل منسوب  
بآن است انجاء و رخت هلیله نباشد لیکن مرغبار است  
هلیله بآن موضع می آورند و از انجاء سیله دیگری بریند  
باین جهت انرا بکابل نسبت کنند و زعم اهل هند  
است که ملک لایق شاهی اهل هند نباشد تا کابل را  
مخزن سازد **کمال** ولایتی است در جبال افریقه گفته  
اند که در بیح منطقه در هیچ موضع مثل آن نباشد بسیار  
هست که بکن کنند و مراعت کنند بنصدمی سائل شود



**کوهان** ولایت مشهور است شرقی آن مکران است  
و غربی آن فارس و شمالی آن خراسان و جنوب آن  
بحر فارس شهر فارس کوهان را بن فارس بن طهماسب  
بنا کرده و آنجا معدن نقره است و در آنجا نخی از دست  
است که چوب انرا آتش نسوزد و درخت قطن و بادجان  
انجا انبساط اعظم می شود و در نوای آن موضعی که  
چون سنگهای انرا بعضی بر بعضی سائید پیدا شود  
و در بعضی جبال آن سنگهاست که میسوزد چون هیزم  
**کوه طاب** شهر بیت در میان حلب و معر که آب ندارد  
و چاه کنده اند در آن موضع تا سبده دایع باب فرسید  
حوضها دارد که از آب باران برآبی می شود و اصل آب  
باران و آب چاه ندارد **کوه خند** فرید است از اعمال حلب  
و کوه هیت انجا که از جبل السماق گویند در آن سماق  
بسیار باشد و چشمه آب کو مست در آن کوه هر سببی  
که علفه متعش بحلق او شود چون از آن آب بخورد  
و در کرد آن چشمه بکوه علفه او ساقط شود **کوه رافله**  
است از طبرستان از عجایب دنیا بعضی از اصحاب

۲۱  
نوارنج گفته اند که ملندی آب بر تپه ایست که مرغ و طیر  
آن خود از آن بالا میروند و رفت و ارتفاع او و زیاده  
است چنانچه گاهست که بر قله آن باران باشد و برنج  
آن باران باشد و این از خواران اهل نوارنج است  
چند ارتفاع به قله فرخ می رسد چگونه ارتفاع دیواری  
این قله از قله فرخ زیاده باشد **میر** فرید است  
در دیار مصر نزد یک با سکنند ربه اهل آن بود طویل العمر  
آن مرد می یافت می شود **مصر** مشهور است مسافت  
هر یک از طول و عرض آن چهل شبانه روز است از  
جمله عجایب آن ولایت آنست که در بعضی اراضی آن  
چون باران باشد گیاه و ذراع آن بکوبد و اگر باران  
ایست ضعیف بود دیگر زیادی آن آب نعل است در وقتی  
که نقصان آنها باشد در سایه مواضع و مامون در وسط  
نیل مسجدی بنا کرده و در جوار مسجد حوضی و در آن نخ  
عمودی قائم ساخته از سر خام سفید که طول بیست  
و چهار ذراع است و منقذ از نیل باین حوض که آب در آن  
می آید چون شاتره ذراع بالا آید خارج بر اهل مصر

لازم سازند و اگر برین زیادت شود تابست ذراع در آن  
 سال محصولات بسیار بود و او را فی بسیار شود و چون  
 از آن بگذرد سبب خرابی شود و در آن بلاد کما هیست  
 که از آن ریمان کشتی سازند و چون مثل قیلله از آن  
 بسازند و از او مشتعل سازند چون شمع بسوزد و بطیخ  
 هندی اینجا بخت شیرین شود بزرگی آن بر شید  
 رسد که بکشتن قوی طاقت حمل و بطیخ از آن نداده  
 و اینجا غنیمت سیاه و سرا و سفید و از ما می نیل میجو  
 و از اینجا موضع دیگر می رود و او را عقاب النیل خوانند  
 و در وقت ابتدای طهران با او از بلند بلفظ فصیح میگوید  
الله فوق الفوق و هر کس از او می شنود و بعضی نوحی  
 مصر سوختنست که انوار در مشک بریده اند و چشیده ایست  
 فریب آن سوختن که آب آن باین حوض می آید چون عا  
 حایض یا جنب دست بآن آب کند چشیده یا بسند و آب  
 بدبوی و چون آب آن حوض را برون درین دکان شود  
 را پاک کند کشته که باره آب عود کند و در آن بلاد کوهیست  
 که از ابل مجسم گویند و معادن در جود است و در آن

که

که مفسره ایست که هر میت را که اینجا دفن کنند از هم  
 نزدیک و دور و پیل بن یعقوب و قبال یسع علیهما السلام  
 اینجاست و از موضع آن ولایت موضعیت که از ناظر  
 گویند و اینجا غاریست و در آن چشیده ایست که چون  
 آب از آن چشیده بیرون آید و از آن بر کل بزنند و نوش  
 شود و از عجایب دنیا هر مان مصر است در محاذات  
 قسطنطین و هر یک از این دو هرم حکمی جسمی است که  
 از اجزاء عظیم بنا کرده اند مربع القاعد و مخروط  
 الشکل و ارتفاع راس آن مخروط سیصد و هفتاد و پنج  
 است و چهار مثلث متساوی الاضلاع بآن محیط  
 است که هر ضلعی از آن اضلاع چهار صد و شصت  
 ذراع است و سنگها را اجنان بر هم ترکیب کرده اند  
 که در آن هیچ ارتقایی نیست و گویند بر آن نوشته  
 یافته اند بخط غریب که لا یتقها شیء بعد یوم  
القیامه و لا یصلحها شیء بعد یوم القیامه  
 اختلافت بعضی گفته اند که در قبری از قبور قدیمه  
 چینه یافته اند که دلائل اعتبار و قوی طوفان نوشته

۳۲



کتاب سنن محمد اول و دوم

بودند پیش از وقوع طوفان چندین سال پادشاه که  
زحان که سوره بن سهریق میگفتند نفوسه تامقبره بخت  
او بنا کرده و آن هریم شرفیست و مقبره و یکو بجهت بر  
دران او و آن سرم غریبست و بعد از وفات ایشان  
و انجاده فن کردند و عرض ایشان این بود که ادا  
مقبره ایشان منهدم نشود و درهای آن مقبره ها در زیر  
زمینست و ملاحظه ظاهر نیست و بعضی گفته اند  
که باقی آن ادیس پیغمبر بوده علیه السلام و او عالم  
شاه بود بوجی یا بلال بخوجی بواقعه طوفان پس  
هر ما را ادینا که بجهت حفظ اموال و صحایف  
و بر هر تقدیر ملکیده گذشته از طوفان هزار شصت  
و پست پنج سالست **والله اعلم** و از عجایب دنیا  
قطره نهر انجده است که در دیار مصر واقع است و عرض  
آن نهر سیصد ذراع است و آن قطره یکطاق است  
از سنک تراشیده بنا کرده اند طول هر سنگی ده ذراع است  
و عرض آن پنج ذراع **مکران** ناحیتی است بارض  
سند صاحب تحفه الغرایب گوید که در آن ناسبت

نهر نری

نهریست که بران قطره ایست از یک قطعه سنک  
هر کس بران قطره گذرد فی بسیار کند هر کس را که استیاج  
بقی شود بران قطره میگردد او را قی می آید **سین**  
مدینه فرعونست کونیند اوله شهره که بعد از طوفان  
در بلاد مصر بنیاد کرده اند است و آن نهر یک بقسطاط  
است و بعضی از ادبای نواریج گفته اند که در فرعون  
در آن شهر بود است و بیوتات و عرفها و حیطان  
آن و ادیعه از سنک تراشیده اند چنانکه یلتنی هیچ  
و بحفظا هر نیست و بعضی از ائمان درین زمان  
و نیز ظاهر است و از عجایب دنیا که سنک سقف است  
در آن موضع که طول و عرض آن بسیار است و  
سقف آن یک مجراست **موت** از حدود شام است  
زمین آن بهی و با قبول نکند و اگر بهی دی در آن  
موضع در قبر و بیرون افتد از عجایب است که چون  
زن زاد در آن دیار ولادت واقع شود بعد از ولادت  
بکارت او غود کند **من ریحان** از اعمال فارس است  
و در جبل آن کوهی است که از سقف آن آب قطره





و میوه‌ها در آن بسیار بود هر سال بوقتی که درخت غیر  
اکلی بپزدن آرد زان ایشان شهوت غلبه کند چنانچه  
معرض بر آن کند و هر ساله در آن وقت این حالت  
پیدا شود چنانچه کوبه را در حوالی دوازده **هزار**  
توبه است بر زمین فارس در مابین دو کوه اینجا  
هیست که داریم آب از آن برین آید هیچکس نزدیک  
آن چاه نمی‌اندند و اگر مرغ بر بالای آن چاه طیران  
کند می‌سوزد و در آن چاه افتد **جزیره** است در  
شام در آن شهرها و قریه‌هاست و اینجا سیل و باران و کزوم  
نیاشد و اگر سیل و باران و کزوم در آن جزیره در آید  
چون زمان استشنای هوای آن کند هلاک شود  
و اینجا میوه‌ها بسیار بود و قبیح در کوه‌های آن بسیار  
باشد **معرفت افلک** رافع به **انچه** باو متعلق است  
مبدأ آن موضع است که قریب آنها سی و سه درجه  
و ثلثان درجه باشد و غایت دوازده و پنج پاره است  
و ربعی باشد و طرف جنوبی آن سه هزار و سیصد و  
سی و ده فرسخ و سدی فرسخی است و طرف شمالی

آن سه هزار و صد و چهارده فرسخ و هر یک از دو طرف  
شرقی و غربی آن صد و هفتاد فرسخ و خمس فرسخی است  
و مساحت سطح این اقلیم سیصد و هفتاد و هشت  
هزار و سی و هشت فرسخ و ربعی است و بعضی موا  
ضع که درین اقلیم است اینست که مذکور می‌شود  
**ایه** موضعیت نزدیک بساوه و بعضی از ملوک عجم  
بر نهری که نزدیک بانبست قطع بنا کرده است که  
هفتاد طاق است و در روی زمین کوبید مثل آن  
بلی نیست و مابین این قطره و ساق زمینی است  
که در آن گل بسیار می‌شود و همان پادشاه مقداد و فرخ  
را سنگ فرش انداخته تا مردم راه گذران سخت نشود  
**از** **چنان** ولایتی است مشتمل بر بلاد و قری و جبال  
و انهار بسیار و جبل سان کوهیست در آن بلاد  
بقریب دارد چلی و در عالم کوهی از آن بلندتر نیست و بزرگ  
قبو یکی از انبیاست علیهما السلام و بر سر آن کوه  
چشمه‌ای آبست گرم که بیماران با استنقا انجایند  
و نهر ارس در آن ولایت است کوبید هر کس بر آن نهر

بیاده عبود کند چون پای خود بر پشت زن حامله مال  
 در وقت وضع حمل بر آسان شود و نهر در نوین بخاست  
 و آن نهر نیست که آب بسیار دارد و اگر سوار در آن آب  
 در آید آب از سران بگذرد و در موضعی که انرا مرند گویند  
 و بنومین و درود و از آن هیچ **استخوان** نمی ماند و چون بهمد  
 فرخ از آن در شود باز بروی زمین آید و در آن  
 ولایت چشمه ایست که آب آن سنگ شود و چون  
 قالب خشت از آن آب برگشته و یک لحظه بگذرانند  
 سنگ چون خشت حاصل شود **آمل** از بلاد طبر  
 ستانست از عجایب آن زمین آشت که چون کوفند  
 در آنجا که درین لایق شود هر چند و در آن پیت کنند  
 و بعد از شش ماه همین استخوان ماند **الله** نا  
 حیاتی است از بصره و در آن اشجار و انفاد بسیار است  
 برشته که آفتاب بر عکس اکثر ارضی آن نیفتد و قری  
 در میان اشجار پیدا نشود و انرا از جنات دنیا شمره  
 اند و انفاد آن ماسخود از دسلاست **بهر** از بلاد  
 جبل است آب و اشجار در آن بسیار است انرا شام

اثر

ذوالاکتاف بنا کرده و در آن امرودی حاصل شود  
 که هر یک چند ناری بغایت شیرین و پر آب و در تمام  
 زمستان آنرا تازه نگاه دارند و در نوای صیفیان  
 شهر کوچک است انرا با نوارا **بهر** گویند **بهر** و انرا با نوارا  
 گویند باد و درین خود را آنرا بنا کرده است آب بدو  
 و مرغوب که از آن آب تجرد و در عرق نی او رابد  
 شود و مرغی که در آن مقیم اند اکثر اوقات آن مبتلی  
 باشند و فضیل بن عباس رحمة الله علیه که از کبار  
 مشایخ است از آنجا بوده است **از بلاد** از بلاد **بهر**  
 است آب و هوای بزرگ دارد و حیوانات او که محیط  
 است و دره و فرسخی آن کوهی بلند است که هرگز پی  
 برف نباشد مردم آنجا غلیظ الطبع و بدخلق باشند  
 این حامد اند می گویند که در پی و آن شهر مند  
 بزرگست که شایسته باهن زیادت از دتیت من  
 چون مردم محتاج بآدن شوند انرا بر عجله نمند  
 و در شهر آوردند بآدن باز دمام که آن سنگ در آن  
 شهر باشد **بهر** شهر بزرگست آب و هوای



نیک دارد و در بیماری کم باشد و مردم خوب صورت  
 و خوش خلق آنجا بسیار باشند و سبب نایکسال  
 در آن قافله بماند و کندم در آنجا نشسته خجسته و سبب  
 آنجا بوی بسیار ندارد ولیکن چون از آنجا برون  
 آید بوی بسیار دهد بمریحه که اگر در قافله باشند  
 مردم قافله دهد و آنچه آن است تمام نمایند شعر  
 و علم و از باب فضل از آنجا بسیار بوده اند لیکن  
 مردم آنجا را بخل نسبت کرده اند و در آنجا مسجد است  
 که هر کس در آن مسجد سوگند بدو رخ خورده و عضوی  
 از اعضای او ضلّل پیدا کند **افشیده** دهیست از دهها  
 آنجا از ولادت ابو علی بن سینا آنجا بوده بطالع سرطان  
 و ذره و مشقوی در سرطان و قمر و عطارد در سنبله  
 و برج در عقرب و آفتاب در اسد و داس و شعری عیانی  
 بود درجه طالع چون ده سال شد علم عربیت تمام بدست  
 آورده و در ده سالگی فتوی می نوشت بر مذهب اهل  
 حنفیه و در شانزده سالگی قاضی طبع تصنیف کرده  
 چون بیست و چهار ساله شد هیچ علم نبود که او

مختص

تحصیل آن نموده و وفات وی در همان بود و در سنه  
 ثمانه کون در جمادیه مجریه و غزوات چاه هشت سال بود  
**الایستان** قریه ایست در میان اسفرا بای و مرغان  
 و در آنجا غار کوهیست که از آن آب بسیار جاریست  
 می آید و اگر در وقتی از او قافله سال آب آن را قطع  
 شود مردم جاهای نو بوشند و بدو آن غار رفتند  
 و اهل ساز و خوانند ها آنجا جمع میشوند و با هم و آب  
 اشتغال نمایند بعد از یک هفته آب برون آید  
**ابیل** نام قریه ایست برکنار آب فرات و در زمان  
 قدیم معموره بود و حالا ویرانست و در آنجا جاهلیست  
 که از آنجا دانیال گویند یهود و نصاری با آنجا آیند  
 و در عهد های خود و مشهور است که چاه هاروت  
 و ماروت است و سنک عظیم بر سر آن چاه است  
 مجاهد مفسر و زمان مجاهد با آنجا رفته و مجاهد فرمود  
 هر کس را موکل است بر آن چاه تا آن دو ملک را با او نمایند  
 مجاهد گوید که با آن شخص و در آن چاه رفتیم ایشان را  
 دیدم سرنگون هر یک قدر که می بیند های آهین

برای ایشان پس چون مجاهد بد آنها را گفت الله  
اکبر چون این کلمه را شنیدند اضطراب عظیم در ایشان  
پیدا شد چنانکه نزدیک بود که آن بندها منقطع شود  
شهر مشهور است در اینجا معدن لعل و معدن  
لاجورد و معدن مجاده و معدن بلور است و از عجایب  
اینجا چیزی فیه است و او مشابه لوح است و چون  
انرا دروغ اندازند باقی مشتعل شود و همچون  
فیه سوزد و چون دروغ آخر شود همچنان  
مشتعل باشد و اینجا سنگ دیگری باشد چون شب  
در خانه باشد اندکی روشنایی دهد **به و سیر**  
شهریست بقرب همدان اشجار و فواکه بسیار بود  
و در بعضی زمین آن زعفران خود روی بود و اینجا  
نوارنج گفته اند که در قدیم الایام لشکری بدین  
شهر **و چون صبح شد حریف حریف**  
هیه را سنگ کوه دایند بود و انا را آن تا این زمان  
باقیست **سلام** شهر قریب به امغانست و از عجایب  
آن شهر آنست که اینجا کسی عاشق نشود و اگر عاشق

بآن

بآن شهر در آید عشق او زایل شود و آب انرا چون  
بناشنا بخورد بوی دهان را نایل گرداند و در آن  
دیاد مردم نبود و مرغ سناکی ایشان نجاست بخورد  
و عود را نجای می زند و در اینجا مشک و عین و  
سایر طبها آنجا بقایت بود **و شهر مشهور است**  
در زمان اسلام باشد در آن شهر خرما بسیار است  
و عطا و مشایخ و اهل فضل از اینجا بسیار بوده اند  
و در جله و زرات در قریب بصیر جمع شود پس از شمال  
نجات بخوبی روند و انرا جز در کوه پند پس از  
جنوب برگرد و باز بشمال رود انرا مد گویند هر  
شب ان روی و بار این مد و جز واقع شود  
و از عجایب بصیر آنست که در وقت دطب بر نخلها  
خواب بسیار جمع شوند چنانچه نخلها سیاه  
شود و بیک خرما ضرر نرسانند و چون خرما بریده  
شود در پای نخلها زمین را میکاوند و خرما می  
حنق و آکه باد ریخته پیدا میکند و میخوردند دیگر  
عجایب آنست که چون خرما برود رخت باشد یاد رخت

در



که از خشک میکنند اصلا مکس و آن نشینند و اگر  
 خرما و موضع دیگر بپزند چندان مکس بر آن نشینند  
 که سیاه شود **بغداد** و از مدینه الاسلام گویند هوای  
 لطیف دارد و آب آن بهترین آبهای عالم است  
 و از بلاد قدیم است و بر آن شده بوده ابو جعفر و انبی  
 از امارت کرده است مشایخ طریقت و علما و اهل  
 فضل از بغداد بسیار بوده اند چنانچه حصرو عذران  
 منصرف است و گفته اند که کسی آن شهر را بغلام خود  
 با قطع داده بود و او را بیتی بود که او را میسید نام  
 آن بچ آن غلام گفت که بغدادی اعطایه الصتم و ازین  
 جهت مکره داشته اند که از بغداد گویند و بعضی  
 گفته اند که بیخ باغ است یعنی بوستان و داد نام مرغ  
**بجند** و از شهر غان نیز گویند شهریت میان  
 هرات و مرو و مزدعات و سیاتین و ابهای روان  
 بسیار دارد و ابو الحسن نوری از کبار و مشایخ  
 و محیی السنن از کبار محدثین از آنجا بوده اند  
**بلخ** شهر قدیم است از مشایخ هر بلاد خراسان

۳۹  
 از مشایخ هرین ایچ بن فریدون بنا کرده و در قدیم  
 آنجا خانه ساخته بودند صدراع و صدراع و ارتفاع  
 آن زیاده از صدراع و از ابهر بقی کجس زیادت  
 میکرده و بت خانه ایشان بود و ملوک هند و چین  
 بر آن یارسان می آمده اند و تحفه های آورده اند و در زمان  
 خلافت عثمان آنرا و بر آن ساختند مشایخ طریقت  
 و مجتهدان و علما و اهل فضل آنجا بسیار بوده اند  
**در** قریه ایست از اعمال موافق اصل هر سال و خت خریج  
 کل درخت غیرا شهرت و قاع بر زمان آنجا غایت  
 و از ایچ از طر قصای او طایر اویشان عاجز باشند  
 و حباب از ایشان مرتفع شود و مردم تعرض کنند  
 و از غایت بی تحمل از آن قریه بیرون روند که قریه  
 همان موضع باشند و چند روز آنجا توقف کنند تا  
 تا این مرض بر طرف شود **بلور** ناحیتی نزدیک  
 قفقاز آنجا موضع است که هر سال سه ماه متصل  
 برف و باران آید چنانچه قریس افتاب در آن سه ماه  
 مرئی نشود و خانه ایست آنجا که در آن جسی است

برصودق زنی چون مرض کسی را متعال شود  
او را بلجا بوند چون دست بر پستان آنجسم مالند  
سه قطره شیر از آن بیرون آید از آب بیا میزند  
و بخورد مرض او را بیل شود یا فلحال بمیره و از رخ آن  
خلاص شود **در چشمهای قدیم خراسان است**  
بساتین و اشجار بسیار دارد و حصاری مستحکم و  
خندق وسیع و سه دروازه داشته و درین زمان  
ویرانست و آب آن اندک و در راه است و شیخ منصور  
عناد که از کبار اولیا و علمای آنجا بوده **درین**  
از بلاد در پچان است شهر مستحکم است و بعضی  
از اهل نجوم گفته اند که طالع آن شهر اعتراف  
است و مرغ صاحب طالع است از آنجهت  
از آنرا اینچنان هرگز نکرفته اند و در فتنه چنگیز آفت  
آفتی بان نرسیده و هوای بغایت بیک دارد و بمرای  
که در آنجا در آید و در **چشم** یا بد و این جهت آنرا  
نمیخوانند و در هواچه آن چشمهای آب است  
که بجا از آن بسیار از آن شفا یابند **چشم** از شهرها

خراسانست نزدیک با سفر این دو حوالی آن  
ایست که چون کسی را جرب بیا شد آن آب  
کند شفا یابد **چشم** از آن که کوهیست سرفراز  
و از آن چشمه ایست که در وقت مهین از آن  
سال آب عذب و در غایت خنکی از آن چشمه  
آید چون آن وقت بگذرد آن چشمه بی آب  
نماند و بکریهان وقت **از امام جعفر صادق**  
منقولست **در این چشمه** این آب  
اشادت باین چشمه ایست چه هر چه از آن  
بخورد شفا یابد و مردم بسیار را بجا میبرد و در جهت  
استشفاء و از غریب است که اگر مردم بسیار باشند  
آب بسیار بیرون آید و اگر مردم کم باشند آب کم  
بیرون آید **چشم** کوهیست میان هرات  
و سلطان بغایت و از آن علی تا اسفل او المی است و در او  
من آن کوه آب روانی از سنگ برده اند و در وسط آن  
ایوان صوفیه فرس کسری که آنرا شنبه پر گفتندی  
کشیده اند و آن اسمی بود که پادشاه هند هدیه نکرده



فرستاده بود و هر چند بر سواری گردی مانند  
 نشندی و مادام که زمین بر پشت او بودی بول و دین  
 بنده اختی و چون کلام در دهان او بود گفت بنده اختی  
 پس آن اسب علاقه شد و کسری از آن بسیار جز  
 شد چون مصوران این صورت کشیدند کسری را از نظر  
 در آن سلی واقع می شد و دیگر شوی که عشقه کسری  
 بود نیز کشیدند و بر وجهی که حسن و ملاحت آن در دل  
 اثر می کند صاحب صور اقبالیم گوید شیدا ام که شخصی  
 صورت عاشق شد چنانچه عشق او بدیناکی کشید بعد از آن  
 چندی آن صورت را خراب کردند تا کسی دیگر را مثل  
 این صورت دست ندهد **سیر و مادی** و بوی است  
 ارتفاع آن بوی است که مرغ و در طیار بزرگ آن نرسد  
 و بعضی گفته اند که از صدف مرغی می شود و در آن  
 معدن کبریت بسیار است و گویند کبریت اسرار نجاست  
 می آید و در حوالی آن نقبه ها گویند صفر میخ می شود  
 و چون آفتاب در آن اثر کند مشتعل شود **سیر و مادی**  
 قریب بسا و است صاحب صور اقبالیم گوید که بر ماه کو بالا

دقم چون بای نور و برفتم ابوالی طاهر شد بغایت  
 وسیع چنانکه هر کس در آن تو لنگشت و از سقف  
 آن بهما رسد بر شکل بستان عودان بود آمده  
 و از سلسله از آن آب متفطر می شود و در پیش این  
 ابوالی نقبه ایست که در و دارد از اهل سواد شنیدم  
 که و از آنجا چون درین نقبه در آید از آن طرف بیرون  
 نتواند رفت و هر کس و از آنجا باشد آسانی بیرون رفت  
**سیر و مادی** شهر مشهور است بقریب طبرستان آن را از  
 بن مهابت بنا کرده و در آنجا میوه های بسیار میوه  
 و میوه در کم سیر میوه و هست و در جبال و صحرا را این  
 میوه های مباح و در این میوه بسیار است لیکن  
 هوای غرق و آید و مردم غریب اینجا و در میوه شوند  
 و در اینجا چشمه ایست که از آن چشمه سیاه ساقی گویند  
 و در راهی که بآن چشمه میوه دهند صفتی از کرمهاست  
 چون کسی آب از آن چشمه برگیرد و در راه پای  
 او برین کرم رسد آب تلخ شود **سیر و مادی** و از آنجا است  
 و قس جهرام کور اینجا است و از آنجا آب دنیا است

قفس عظیم است و منازل و غرف و بیوت بسیار دارد  
 همه يك سنگت کوهی بوده که در آن این عمارت  
 برپه اند و هیچ مفصل ندارد و بهرام گور از ملوک  
 فرس بوده چنین گویند و این انداختل او بنوده **سجستان**  
 و از بقی است میان فرس و بن و بحر خزر مسلك صعب  
 دارد اینجا باران بسیار آید چنان باشد که چهل شب از نو  
 باران منقطع نشود صاحب صور اقالیم گویند که چون  
 باران دائمی شود مردم از آن میلول شوند و شب  
 بلك شفا شوند و بعد از آن بلك سبك مردم بگویند که  
 بشارت دهند باقطاع باران و این را بسیار تجربه  
 کرده اند اینجا پنج بسیار حاصل شود و برین هم شغل مردم  
 ایشان ذرا غنای برنج است و شغل زنان ایشان قریب  
 ذوالقرنین چنین گویند که زنان ایشان بغایت جمیلند  
**حسن الطاف** حسن مستحکم است و در طبع سنان  
 و در زمان قدیم سزانه ملوک فرس بوده و آن قوی است  
 و در کوهی که مسلك صعب دارد چون در آن نقب در آید  
 مقدار مسافت يك ميل بغایت نازك است بعد از آن

فضای

فضای پیدا شود و بمنزله شهر بزرگ و در واسطه آن  
 چشمه است که آب از نقبه بیرون آید و بعد از آن  
 بنقبه دیگر می رود و مابین آن دو نقبه ده ذراع است  
 و از غراب است که نوذيك باین حسن طاقی شبیه  
 بدکان است چون از واسطه بخاست سازندنی  
 اسكال این پیدا شود و باران باریدن گیرد تا آن  
 هنگام که بلك و شسته شود **و اقل** شهر بزرگ است  
 مابین ری و نیشابور آب آن از کوه می آید و صد  
 بیست قسم میشود و به برابر و صد بیست قریه از آن  
 آب میخوردند و در حوالی آن نقب کوهی است که در يك  
 وقت از اوقات سال باد از آن نقب می آید که بر سر  
 جوان که وز و خلط شود و نادر باشد که از آن خلط  
 شود و در بعضی از کوه های آن چشمه است که چون  
 بخاستی در اینجا افتد چندان باد شود که و هم خراب  
 شدن عمارات بوده و در يك از قریه آن چشمه  
 ایست که چون شرفه ملایم بخورد حیض میخورد و در آن  
 اندازند باد شود و در مرقع خرمینها اگر باد کمتر باشد



این عمل کنند و **مراق** موضعی است بخورستان و آن  
ولایتی است در مابین بصره و فارس و زن موضع  
چشمه های آب گرم بسیار است و آبها را شعله ها  
میدانند و میگویند که از آن چشمه ها متصاعد میگردد و آن  
آبها در دو حوض مجتمع میشوند یکی مردان و یکی  
بجست زنان هر کس بنزد ریج در آن آب رود از آن  
سقام یابد و اگر لخته در آن آب بود عظیمه آید  
شود و بسوزد و **داریج** ناحیتی است میان شام  
و عراق و آن قری و معدن بسیار است و آنجا  
نیم چشمه هراس است بقریب نصیبین و آن را بنک  
از زمین محکم کرده اند و یک ثقبه باز گذاشته اند  
از آن آب بسیار پر رن می آید و اگر آن ثقبه  
شاه تر شود چندان آب بیرون آید که آن شهر  
غراب شود و **بلخ** بر لبست میان موصل و ارمیل  
و کس سراج راغ باشد چون بآن دیر آید شفا یابد  
**ابو سحر** در غربی موصل است و در ایام چهار در  
حوالی آن و بر از ده ها رود و یا حین غریبه بسیار

باشد

باشد و خاک آنرا در دفع الم و غرقب خاصیت  
عجب است و اگر آن خاک را در سر سراج کزدم درین  
میدود **ری** از شهرهای قدیم است آنرا برین شهر  
که از ملوک فارس است بنا کرده و ازین جهت نسبت  
بآن داریج باشد و اصحاب تواریخ گفته اند که  
بکرات این شهر از قتل عام و ذلزله ویران شده  
و باز عمارت یافته و در زمان حکومت ابو جعفر  
دینانی از عمارت کرده اند که هوای آن در  
فصل خریف سهام مسومه خاصه مردم غریب  
و او مشایخ گیاره و افضل عالمقدار اثر آنجا بسیار  
بوده اند **شهر مشهور** است هوای نیک  
دارد مردم خوب صورت آنجا بسیار بود و آنجا  
کوخی است که از اسبیل بر آن گویند چنین گویند  
که در روی زمین مثل آب چاهی نیست آب  
و هوای بخایت لطیف دارد و گیاهای آن  
همه دریا حین است و فصل ربیع بوی دریا  
حین آن از مواضع بعید است شمام می نمایند

ابو رجحان گفته است که در رجحان کثرت مینا  
 شد الاد و موضعی که از اصفیه طبر کوبند و چون  
 کثرت از آن مقبوه بیرون برند بجهان موضع بازاید  
**سایه** شهر نیک بوده است در سینه اسدی و خرب  
 و مائین معصومه از اینا کرده است چنین کوبند که در  
 در عمارت مسجد جامع آن باضد مر از مقابل ملا  
 خجج کرده است و درین مسجد سر دایه ایست که مشهور  
 است بآنکه **امام مهدی عادی علیه السلام** اینجا  
 غایب شده است و در زمان سلطنت سنجی بود و این  
 دایه سر دایه اسبی بسته بود که درین و کلام او  
 نقر و ملا بوده چون سلطنت اینجا رسیده که  
 این اسب را بر سینه که این اسب را جبر اینجا بسته  
 اند گفته اند که تا بهترین مردم این سر دایه بیرون  
 اند و این را سوار شود سلطان گفت که بهترین  
 مردم زمانه منم و آن اسب را سوار شد و برفت  
 و این عمل بر مبارک نبود چه هم در آن توه  
 یک از آن غلبه کرده و مملکت از دست او بیرون

دفت

دفت و سامه را ترک و پراکنده اند و همچنان و برانست  
**سایه** شهر مشهور است اشجار و شمار و میوه بسیار  
 و اردو و قدیم الزمان برکنار بجای بوده و آن بجای  
 و شب و لایت **صورت رسالت بنیاد علی علیه السلام**  
 خشک شده و صاحب صور را قانیم گفته اند که  
 نجهت لطافت هوا و طیب خاک مردم خرب  
 صورت موزون الطبع واقف بر قواعد موسیقی  
 در اینجا بسیار باشند و علما و اهل فضل و کرم از  
 اینجا بسیار بوده اند و نیز گفته اند که از اینجا جعی  
 پیدا شده اند که هر یک و جید و نادر و عرص خود بوده  
 اند مثل **عماد الملک** وزیر سلطان خوارزم شاه  
 بود و صاحب تدبیر و علم با انواع علوم بوده و بشده  
 مثل سکوی طبری که معالجی بهترا از کسی ندیده  
 و مثل سعدی غفر که هم از اینک داشته و همه  
 قایق علم موسیقی **نیک** پیدا شده و عرب و عجمین  
 صوت او مثل زده اند و مثل **نیک** مزارع که اکثر بلاد  
 را سیر کرده و هیچ مزارع با او مقاومت ننموده و غیر

شده و عمر و حسن  
 (۶۱)





اگر ولادت او در روز فردا واقع شود و این فرزند  
 پادشاه رفیع المهدار شود و بیرون رود تا او را مطلق  
 نگاه داشته تا در روز دیگر سلطان سبزه متولد  
 شد این موضع را بنام او بازخواستند **شهر بید**  
 موضع است که نزدیک بخندان اهل آن اکثری  
 کرد و قطاع الطريق اند و طایفوت ملک بنی اسلم  
 بل از اینجا بوده است گویند از راهی کسی بخند تکریمه  
 است و آن بزرگ و عای داده است و سلیمان غیا  
 السلام که در حق آن موضع واقع شده بود گویند  
 در آن موضع ابله و سرمد کش واقع شود و اینجا صنفی  
 از کرم است که یکسال آنکس را آورد و یکسال میوه دیگر  
 که هر یک دانه چند جودی باشد بنایت مرغ و ان  
 و دغ گویند و حب الزلم که از ادویه یاه است و آن  
 موضع است و در موضع دیگر نیست **شهر از ولایت**  
 از سرچان است در میان آن شهر مثل حوض  
 ایست قریب یک بخرب و قعر آن معلوم نیست  
 گویند که در میان قریب چهار هزار ذراع باشد آنها

در آن فوستانه اند و پادشاه آن فرسیده و از عجب است  
 که هر چند سنگ در عجب این آن اندازند و در آن  
 شهر نیفتد و اگر چند که نزد یک بسوزان باشد  
 و زرد و سفید آتش می است از اینجا بوده و اینجا سنگ  
 انشکده است که ایم آتش میکنند و آتش آن نهمرد  
 و اصل خاکسار جمع نمیشود **شهر ستان** ولایت  
 مشهور است و از امانه در آن گویند و چنین گویند  
 که یکی از ملوک عجم از درندگان او کف او را در بسیار  
 جمع شده بود و در پیش چنان مصلحت دید که آنها  
 بموضعی فرستد که آنها آبادان کند باین موضع فر  
 ستاد ایشان را و ایجاد رخت و جنگل بسیار بود طبرها  
 بدست آوردند و ایجاد آن را قطع میکردند از این  
 جهت آنها را طبرستان گفتند و اینجا در میانه بسیار  
 دارد و لیکن حرای بد دارد و اینجا وضعی است که چون  
 قطعه قطعه از جنوب آن در آب اندازند ماهی که در آن  
 آب بود میجود و سیل طاری اینجا است و اینجا که آب است  
 که آنها سخت سلیمان گویند چون ملطخ نجاست



شود بداران بادیون کبود و چندان باره که آن موضع شسته  
 شود کوبند انجا صفتی از مرغ است که چند فاشه و در  
 ایام بهار ظاهر شود و چون پخته شود صفتی از عصاره  
 تاج او شوند و یک عصفور جهت او دانه و غذا آید  
 چون شمر روز شود آن عصفور را بخورد و در روز یکی  
 عصفور دیگر باید و خدمت او کند و او را نیز بخورد  
 و همچنین تا آخر بهار بعد از آن مرغ و اشباع او قایم  
 شوند تا سال دیگر **طریق** شهر بزرگ است از بلاد  
 ترک قریه بسیار دارد و در میان و کوه است و یک  
 راسک دارد که بصورت باید گذاشت چون آن را  
 بکینند و هیچکس در شوقند آمدن آن و مردمان میزد  
 موی بریدن ندارند و از علیل انجاست که از آن  
 ایشان که صحبت واقع میشود هر نوبت بکارند معا  
 و دت می نماید و انجاد و چشمه است یکی شیرین  
 و دیگری شور و در یک قد بر جمع شوند و از آن  
 غدیر و جوی آب روان میشود و یکی شور و دیگری  
 شیرین **طریق** ان موضع است میان واسطه شهرستان

انرا شست این عادم طبع السلام بنا کرده است و از **طریق**  
 ان موضع است که در بنور و آن بسیار و اگر در آید هلاک  
 شود و نیز قریب اربع انجاد و نماید **طریق**  
 و جهت در میان قزوین و همدان و در آن چشمه  
 آب گرم است که از آن بر می شود مقدار قامت مرد  
 چون نخود مرغ بر سر عود آب بپزند بر آن باشند و بخور  
 شود از سر آن آب و این آبها در موضع جمع میشود  
 و بهما طب و آن آب غسل کنند شفا یابد **طریق**  
 ولایت و سبع است در طرف چتراسان که بجان  
 هند است آب و هوای خاکی نیک دارد و لیکن  
 ساری سخت باشد و انجا عقیده اینست مسجود در  
 یک جانب آن عقیده زمینی است که حوای آن  
 مقام گرم است و در جانب دیگر زمینی است  
 که حوای غایت سرد باشد و در بلاد قریه مرز که  
 باشد و عود را از باس و دانه و کزدم و جوشانند  
 موزید کمتر باشد و چشمه آب است انجا  
 که اگر انجاست و آن چشمه آید بداران شود

یابونی و آن نجاست از نجای و ن نیند از مند  
 آن بارندگی بر طرف نشود **خود** و لایبی است میان  
 هرات و غزنه و جبال بسیار دارد آب و هوای  
 نیک دارد و در نجای حیوانیست که اگر اسبها بگویند  
 و آن حیوانیست مشابیه صوفش و دانتش و زاید  
 و انتی او را نسوزد و چون از انتی بر و ن آید پاکیزه  
 شده باشد **در اهل** قریبه ایست از قریبهای هرات  
 و در حوالی آن بجای ایست چهار فرسخ و در ایام  
 خریف که مردم آن قریه مستغنی از آب باشند  
 آب در آن بجای سرد دهند و چون تابستان و بهار  
 شود و محتاج شوند آب آب را چون از آن باز  
 گویند آن هم غمک شود و از نجای ایست که اگر  
 مردم را از غمک آن منع کنند آن آب بزمین  
 فرو رود و غمک نشود و اگر مردم را منع کنند نکند  
 غمک شود و گویند این بجهت طلسمی است که  
 یکی از حکما ساخت و در آن موضع والله اعلم  
**در میان** هرات و سلواست اهل توارنج

کفنه

گفته اند که فیاد بن فیروز را نجای تختی بنا کرده صد  
 ذراع در صده ذراع و ارتفاع از سطح قراشید و آن  
 سنگها را با هم و آهنین بر یکدیگر ترکیب کرده اند  
 بر و چینی که مفاصل آن مرتبی نمیشود و در زمان  
 کسری یابو بن روی زمین بجهت ملازمت آن  
 جمع شده برین تخت نشسته اند مثل تقفیر پادشاه  
 چین و خاقان پادشاه ترک و دهر پادشاه هند  
 و قیصر پادشاه رومی و گفته اند از مطبخ کسری تا  
 این موضع چهار فرسخ بوده است علامات او از  
 مطبخ صفا کشیده و صحن و طبق بدست یکدیگر میداد  
 ده اند تا این موضع فرود بر شهر بزرگست و سور  
 دارد و صورتی صفری را شا بورد است و سوره ویم بنا  
 هارون الرشید و دو آن مساجد بسیار است و از جمله  
 چهار مسجد است که در آن دعا مستجاب است و از غریب  
 دنیا باغهای فزونی است که در مسالی یک است و پیش  
 خورده و میوههای آن بغایت سیلاب و لطیف باشد  
 و اینجا فضا ایست که آن را مقابر بهود گویند و در اینجا

و اینجا فضا ایست



از قیوم نیست چون چهار پای را در شکم کرده باند  
 قضا کردند و او را بگرفتند در شکم آن نرسل شود و در اینجا  
 مقبره ایست که قبور مشایخ و علمای شهداد و آن بسیار  
 است و شب مردم بر بادت آیند و همه کس نورها بزنند  
 که اذان قیوم بیرون می آید و باغ و میوه و مشایخ  
 و علمای او باب فضل اذانها بسیار مرده اند **مهر** و طبیعت  
 میان سان و کاشان و در سنه ثلاثه ثمانین هجریه  
 حجاج انوشیروان ساخته و در نزدیک آن غلک  
 ساد نیست که هر کس اذان غلک بگوید و نمین  
 آن اینجا نکرده چهار پای او نلک شود و در قدیم  
 الایام اینجا مادی و کثرت بسیار بوده یکی از حکما  
 اینجا طلسم ساخته ناماد و کثرت میا بگوئی و فتنه اند  
 که نزدیک باغست و هیچکس بجهت آن باین کوه  
 نمی تواند رفت **کرات** شهر نیست در زمین ترک  
 از ناحیه نیست و در اینجا چشمه ایست که آهن  
 و مس و سایر منطبعة را در آن چشمه اندازند  
 بکزد **کرات** قریه ایست نزدیک بقرمین و در قدیم

الایام

الایام اینجا کثرت بسیار بوده بلقیاس سکیم فیه  
 پادشاه عصرا بخارا طلسم ساخته و بعد از آن  
 در آن قریه کسی کثرت ندیده و اگر خاک آن **خاک**  
 قریه را در آب کنند و کثرت در آن بدهد و از آن  
 آب دهند در ساکن شود و اگر آن خاک کسی  
 با خود دارد و کثرت بدست گیرد او را ضرر نرساند  
 و اگر خاک آن قریه را بموضع دیگر ببرد و بپا  
 و آن خانه که بان کل کنند کثرت در آن خانه  
 نیاید **سار** و طبیعت بایان معانی و در  
 معانی و در بعضی جبال آن دره ایست که در وقت  
 اذان قات سال از آن باد سخت بیرون می آید که  
 بهر حیوان که رسد او را هلاک کند و این دره بیک  
 فن سخت و کشادگی او بسیار و صده دایع است  
 و از این باد تاد و فرسخ می رسد **سار** و طبیعت  
 نزدیک طیاران اینجا ایوان عظیم است و در پیش  
 آن ایوان اثر باغ عظیم است گویند که آن باغ را بجز  
 کوه بنا کرده و از عجایب این ایوان آنکه یکصف که



ن

بجانب کوه در ارد برف بسیار می افتد و بر آن نصف  
 دیگر نمی برسد **مس** از بلاد خراسان است از اول و آخر  
 قیاس بنا کرده در زمین هموار است در آن کوه کمالات  
 و زمین آن شوره زار است و در آن بسیار دارد و علیا  
 و فقها و مشایخ از آنجا بسیار بوده اند و بزرگوار  
 حکیم نیز از آنجا بوده و آن منتهی هیچ عیب ندارد  
 الا انک عرف مدنی پیدا نمیشود و ابوالاحق طای  
 لغاف کوهی که در سرود و منتهی نشسته بود و هم با جمع  
 مردم میبود که در آن موضع بختاوند چند که  
 آدم از آن بیرون آمد یکی از آن شکسته شد و آنها  
 بر بخت بگذران و زن کوهنده و مود بود و الله اعلم بحقیقه  
**تیسیم** منتهی معرکت نزدیک به سیخا ر آب و استخوان  
 و سیاهتین بسیار دارد و لیکن هوای سرد در هر زمستان  
 که آنجا رسد چهار شود و از خواص آن شهر است که آنجا  
 عادل نباشد و هر جا که آنجا آنجا او ظلم بسیار کند  
**نهارند** شهریت نزدیک همدان آنرا شیخ المصلحین  
 نوح بن محمد بن علی بن السلام بنا کرده و در آنجا سنگی

منتهی

3

عظیم است و در آن سنگ ثقیله است مقدار یک کعبه  
 و هر دو یک کعبه است از آن آب بسیار می آید و در آن  
 بسیار از آن آب خورده و باز منقطع میشود و از دیگر  
 و در بعضی جبال آن سنگ بزرگ است که چون کسی  
 را غایبی یا مرغی باشد یا از چیزی و فربه باشد و شب  
 نزدیک آن سنگ بخواب رود احوال آن غایب مرغی  
 یا فربه و راه و خواب بخندد و نزدیک ها و در چشمه  
 است و در آن کوهی کوچک کسی محتاج آب باشد و شعب  
 آن کوه را آید و با آن بجز بیاض کوهی که محتاج آب  
 و پیدا از آن بجانب ذراعت خورده و اف میشود آب  
 عقب او جاری شود و چون ذراعت او آب خورده  
 نزد شعب رود بگویند که آب کفایت است و برای  
 زمین و نه آب منقطع شود **چهارم** از بلاد خراسان  
 سافنت مجمع علما و شعرا و مشایخ بوده است و بر  
 شیخ فریدالدین عطار الحجاز است و آنجا معدن قیاس  
 خورده نیست و مثل آن در هیچ موضعی نیست و معدن  
 قیاس و زمین الحجاز **چشمی** بلاد و قوی است بر شرف





و چند تریاک بمجمل می خورد و بونش پیغمبر است انجا می  
 و می است که دعا قوام بونش بر آن مثل مستحبات آنرا  
 توبه میکنند و شب جمعه مردم زیارت آن می دارند  
 صاحب تحفه الغرائب گفته است که انجا طاعون است  
 که همه ادوات آن از منک است و چون طحان  
 خواهد که آن سنگ ساکن شود کوبد اسکن بجای  
 بونش طلبه السلام سنگ ساکن شود و چون فایز  
 شود کوبد از شغل خود فایز شد ۳ سنگ در حرکت آید  
**بسط** شهر بیت میان کوفه و بصره در سندها و ربع و قفا  
 نین همبریه بحاج ظالم آنرا بنا کرده بود و است انجا  
 هیچ نوع چیزی و جری از ایشان طاهر نبوده و دی  
 کمی در نفع ایشان نبوده و آورده اند که صد و پست  
 و هزار آدم در زندان او کشته شده بودند و بعد از آن  
 جمعی کلبه از علی او فرار باب اهل فضل پیدا شده اند  
**هر** بفتح هاست و مشهور در دالسنه عوام یکسوهاست  
 از اعظم بلاد خراسانست و در اطراف و جوانب او آب  
 روانست و آنرا اسکندر بنا کرده در وقتی که متوجه

چون

۵۱  
 چینی بود آن موضع بسید قری بسیار بد و باد صبا  
 در آن موضع بسیار بود و موافق مزاج خود  
 بافت هوای آن موضع و آب آنرا و نیز سضادی  
 نداشتند مردم و افزوده که شهر بیالکت و طول  
 و عرض آنرا تعیین کرده مقرر نمود که چون باد کرد آنچه  
 خراج کرده باشند عوض بدهد چون معاودت نمود گفت  
 بران وجه که من گفته بود که بنا کرده اند و آب آنرا جز  
 نداد و در آن نزد یک چهار فرسخ است و صاحب قوم  
 البلدان گوید که در قدیم حوله چهار دروازه داشت  
 یکی بر جانب شمال و آنرا دروازه بلخ گفتندی و یکی بر  
 جنوب و آنرا دروازه سیستان می گفته اند و یکی بر  
 مشرق و آنرا دروازه شیراز گفتندی و حالا این  
 اسما تغییر یافته و یک دروازه در جانب شمال زیاده شده  
**عمران** شهر مشهور است آنرا عمران بن قلیح بن عام  
 بن نوبختان نوح بنا کرده و در قدیم هر یک از طول و عرض  
 آن چهار فرسخ بوده است و درین زمان بران سال  
 غمازه است آب و هوای لطیف دارد و در آن انجا

و فو که بسیار است و هو و طرب بر اهل آن غالب است  
 بجهت لکه طالع آن فرد است و صاحب طالع زهر  
 و از خواص آن شهر آنست که گشوی که در آن شهر  
 و دایر شادمان گرد و لیکن ملازمت بر مردم ایشان  
 غالب است و بنیاس حکیم بود آن شهر طلسم ساخته  
 از سنگ بر صورت شهری بجهت برودت و کثرت برف  
**۱۰** موضوعیست و در سه فرسخی قریب در آنجا کوهیست  
 که صومع کثیر از آدمیان و کوفته و سایر حیوانات  
 در آن کوه است همه سنگ شده و کوبیده جماعتی از فرمان  
 برده اند **موضوعیست چون بل و بل** ایشانرا و اموال ایشان  
 را مسخ کرده **بیکان** خورست محکم در جبال ایشان  
 معدن فضا آنجا است و معدن دیگر است آنجا سنگ  
 منابه لعل بیرون می آید و لعل نیست **صاحب** صور  
 اقالیم گوید که حکیم ناصر خسرو پادشاه بلخ بوده  
 است و اهل بلخ باو بیرون آمدند و او بگریخت و این  
 موضع را حصار ساخت و آنجا نماز فرمود بنا کوه و از  
 جمله سوای است از عجایب دنیا جامه خلعت او منجم است

حیوانات

۵۴ و آن منقش ساخته تصویف حیوانات و در تمام پیدا  
 نیست و بر حیوانات جامه خانه نیست و چهار حلقه  
 است هر حلقه را یکصد و بیست و دو بار نشود و قبله پیدا شود و بهشت  
 جامه خانه الا آنکه بر دیوارهای آن حلقه حلقه است  
 که هر حلقه را یکصد و بیست و دو بار نشود و قبله مایل الا آنکه  
 حلقهها آن حلقه بود و هر حلقه را یکصد و بیست و دو بار نشود و درین قبله در تمام  
 یاد شود و عالم بفتح این حلقه در سوای این حلقه در  
 یکی نفس خود راه و جامه خانه اول پیدا شود و درین حلقه  
 از کسی است که طلب ندارد و صطل و فوطه و هر چه که  
 احتیاج شود همه مهیا است و چون از حمام بیرون  
 آید و او را طعام دهند هر کس را یکصد سال او را این حلقه  
 او قاف بسیار دارد و تصرف او را ناصر خسرو است  
 و از عجایب این حمام آنست که همه خانههای این حمام  
 یک چراغ در شفت و بر سطح این حمام کسی را  
 نمیکند و در کسی عالم بطریق بنای آن نیست  
 والله اعلم تحقیقه الحال **موضوعیست بحکم و آنچه**  
**بآیه متعلق است** ابتدای آن موضعی است که مرقف



آن می رفته در وجه باشد و غایت درازی روز چهارده  
ساعت و سه ربع ساعتی و طرف جنوبی آن سه هزار  
و صد و چهارده فرسخ است و طرف شمالی او و هزار  
و نهصد و هشت فرسخ و هر یک از طرف شرق و غرب  
آن نود و نه فرسخ و نصف فرسخ است و مساحت  
سطح این اقلیم دو بیست نود و نه هزار و چهار صد و نود  
و سه فرسخ و سه عشر فرسخی است اما مواضع  
این اقلیم برین وجه است **آمل** شهر محکم است  
از بلاد جزیره تزد یک دجله و آنجا و بسایق بسیار  
و بعضی از اهل تزارنج گفته اند که آنجا کوهِ هیت  
و در آنجا شکاف نیست و در آن شکاف شفت بر سبب هر کس  
دست در آن شکاف کند و قبضه شمشیر بگیرد آن  
شمشیر را ضربه آید و آنکس بمرزد و آن شمشیر  
اکنون بخود کشد همچون قضا طیس **ایزد** موضعیت  
از بلاد روم و آنجا موضعیت که در انجمنی از حقوق  
لانند که حیرت سیف و رمح در اعضای ایشان  
ظاهر است و جامهای ایشان و هیچ خیر از ایشان

تغیر یافت و پنج کس بر پای ایستاده پشت ایشان  
بود و برادر است که نزد جی از صحابه و تابعین بوده  
اند رضی الله عنهم که در زمان خلافت و در آنجا شهید  
**ادریس الاول** آنجا چشمه ایست که آنرا عین القرات  
گویند هر کس در بهار از آن آب غسل کند و آن سال  
از مرض ایمن باشد و در قریب شهر چشمه ایست که  
آب آن چشمه بر می جویند و او از آب از دور می بیند  
می شود و هر حیوانی که نزد یک آن چشمه رسد  
فی الحال بمیرد کسی است آنجا موکل نمیکند که کسی  
ببرد آن چشمه بگوید **ادریس** ناست ایست میان دزد  
بچان و روم آنجا چشمه ایست که آنرا عین القرات  
گویند چون کسی را جوب یا سلعه یا جواهری باشد  
با استخوان شکسته باشد و آن آب غسل کند شفا یابد  
صاحب تحفه الغرائب گوید که آنجا خانه آتش است  
که سطح آن از ساد و جاست و میزاب از جناس داده  
و درخت میزاب حوضی بر او است از سرخام چون  
آتش در آن برافروزند و آب نجس بر سطح آن ریوند

تا آب برآید و در حوض دوه پادان بنهند آن  
 بپای که سطح آن شست شود و آن حوض بر آب شود  
**اشبهه** شهر نیست و داندیس بوکناد و بار و در حوالی  
 آن کوهیست و در آن کوه غاریست چون دریا میچ  
 میزند و آب در آن قرار دارد آن کوه در نظر متحرک  
 نماید کاهی مرتفع شود و کاهی منخفض و کاهی دیگر  
 هست که در آن سنگهاست که در شب چون شمع  
 روشنند **هوا** از بلاد دوم است شهر و قبا  
 نوی است و اصحاب کف اذان شهر قرار نموده  
 اند و از شهر تا کف سد فرسخ است و در کف بجانب  
 بالافقی است آفتاب بآن در میان دو هفت کس بآن  
 کف آمده اند شش اذان بآن بر پشت نیکر داده  
 اند و یکی بر جانب بزم و در پایین بای ایشان کلبی است  
 خفته و از اعضای ایشان و اعضای کلب هیچ نوبه  
 و بود در کف مسجد نیست که عاده در مسجد نیست و در  
 هر شب بر بالای آن کف نوز عظیم ظاهر میشود چنانکه  
 از شهر مری میشود **باب** **الانوار** شهر نیست برکنار

۸۴ مجروح آن جزیره بنا کرده اند از سنگ مستطیل است  
 طول دیوار آن ثلثان فرسخی است و عرض آن چهار  
 صد ذراع است خوشبو و آن آنرا بنا کرده و ده دایره  
 بر آن نشاند و بر پهنای بسیار آمده و در هر یکی مسجد  
 و این موضع نیز یک بشر است و سد اسکندر بنو ایل  
**بسم** من ضعیف بنا نیست فرغانه که معدن ذره نقره  
 است و در کوهی از کوههای آن غاریست اذان  
 بخانه بدین می آید که در روز مشابهه بوده است  
 و در شب مشابهه آتش است و از آن بخانه بر حوالی  
 و در آن غاری بنده و آن نشانه راست **بخارا** از بلاد  
 ماوراءالنهر است شهر قدیم است و قری و معروف  
 و در حوالی بسیار داده و در قدیم الامام بو شهر بعضی  
 قری حوالی او در بعضی بوده و آن دانه فرسخ دور  
 از ده فرسخ است علما و فقها و اهل فضل از آنجا بسیار  
 بوده اند و مردم آن اهل علم فضل محترم دارند **سجستان**  
 شهر نیست بالذات و در حوالی آن کوهیست که آنرا  
 جبل الکحل گویند و در اول ماه اذان کوه سرکه بغایت



سیاه ظاهر میشود و تا هیچ نماد **ترکستان** جمیع  
 بلاد ترک را گویند و در جانب مشرق است وحدان  
 و در جانب عرض اقلیم اول است تا اقلیم سابع صا  
 تحفه الغرایب گویند که در زمین ترکستان کو هیت  
 که آنرا سبیل المرنی و در انقطاعها از مرفق و یاب  
 و گاه باشد که قطعه مساوی داس کو سفندی بیابند که  
 از قطعه ای خود بر کوه از آن ارتفاع یابند و اگر کسی قطعه  
 بزرگ بر کوه بخانه خود آورده و موت و طاعون در  
 آن خانه پیدا شود و چون آنرا به امکان آن بود بر طرف  
 شود و اگر غریبی آنرا بر کوه و او را هیچ ضرر نرسد و یکی  
 کو هیت که آنرا سبیل کینسان گویند هر مرغ که بر مسامه  
 آن طینان کند فی الحال بمیره و او بر جان گفته که  
 آنجا کو هیت که چون سنگهای آنرا بر هم ساینند بادن  
 پیدا شود و صاحب ضرر را فالیم از بعضی بخار نقل  
 کرده است که در بلاد ترک موضوعیت که در آنجا  
 صنایع خوب و دانت کنند ثمره آن حد بطبیعی شود پس  
 چون ثمره او پیدا شود و در حوالی آن بزرگ کوه آید

که از آن باشد دانت کنند پس چون آن میوه برسد  
 پوست او شق شود و سر بره آن از ظاهر شود و از آن  
 گیاههای حوالی میخورد چون گیاه تمام شود و  
 گیرد و از آن بیرون آید و همه اعطای دارد الا آنکه  
 دغنه ندارد **قطعی** از بلاد ایرانست و آن حبیبی است  
 میان اذربایجان و ارمنیه و آنرا منسوبین و آن بنا کرده  
 و در آن سماجی است که بغایت کرم است و آنرا بالای  
 آب کرم بنام کرده اند و استیاج باقی نداشته و در آن  
 شهر مسلمان و کافر باشند و کفار را نکند از آنکه و در آن  
 سماج نکند اند **چهار** قصه خاور نیست که از چین  
 صواب تواند گفتند آنکه یکی از ملوک بر جمعی مردم  
 غضب کرده بود و فرمود تا ایشانرا بر موضع بعید از عمارات  
 فرستد ایشانرا باین موضع فرستادند و ایشان صاحب  
 صبر نشد و چون بسیار بود معاشی بآن می گذراند  
 پس آنرا خواندند گفتند چه خواهی گفت ایشان گوشت  
 ماهی است و بزیم عیونم را گویند و در آنجا بطبع  
 بسیار در آب حاصل میشود باین طریق که در حوالی

آن خادق و مخفی بسیار باشد و ما آن بهادران خادما  
از روی زمین بیرون و بیخ از آتش کنند و برین خیزد  
آن شق وضع کنند و از خاک بیوشند آن بزرگتر شود  
و از آن درخت خارا آب خورده تا خورن بهلاش و در  
غایت لطافت و خلوص **مختصات** در بلاد ترک است  
آنجا سغب کوهی است که هر سال بید و بید بسیار  
از آن بیرون می آید و اهل آن درین سده و در سید  
بسیار بدست آورند سال دیگر نشود و دیگر آنجا سید  
**نجد** **مختصات** از بلاد اصفیه است و قریب آن از  
عجایب دنیا چیزی است که در ماه ران ماهی و هیچ  
حیوانی دیگر ظاهر نباشد و در دهها چیز از ماهی  
ظاهر شود که بدست بکینند و بسیار بر بلاد بودند  
**روم** بلاد واسعه است آب و هوای نایک دارد و اهل  
آن بطوب مایل باشند و زعم اهل نجوم آنست این  
بسیب آنست که آن بلاد بزرگ و منسبت و چنین  
گفته اند که در بلاد روم شتر را نکند نباشد و در بعضی  
از بلاد روم چشمه آب است که چون فی و آن فرو برد

بسیارند و در آنجا کوهیست که آنرا جبل اولیان  
گویند که در میان آن کوه دره آب است که مستقیم است  
هر کس در آن دره بگذرد در حال گذشتن آن پایش خیزد  
از کربان ملک و بیامد او را در کوه سلسله اگر مرگ  
و بیامد بکند و از باین ای آیت شخصی بن خورده بودند  
و بود در حال خلاص شود **مختصات** از بلاد روم است  
و بر در جانب آن آب و نموسیت و در شمال آن دریا است  
و در سورت آن شهر بسیار میل است و ارتفاع سورت  
آن شست و در ذراع و عرض آن هجده ذراع و در آنجا  
کنیه آب است که طول آن ششصد ذراع و عرض آن  
سیصد ذراع و ارتفاع سقف آن صد و پنجاه ذراع  
و آنرا در سنگ بریده اند و تمام این سنگ کنیه بخورند  
این سنگ است و آنجا طلسم زمین است و آن  
عمود علی نیست از مس و طول آن پنجاه ذراع و بر سر  
آن عمود سنگی مثل مویخ است از نزد مس و در مقدار  
او چوب نیست مثل زمین است و در هر یک مثل زمین  
آن چون وقت زمین شود هر مرغی که در آن زمین



باشند باینکه از تیرین و در فساد و دوزخین و در چکا  
 لها و آن زینو نهاد اجزان طلسم دریند و اهل دوسه  
 آنها را جمع کنند و زینون ایشان از آنجا باشد و گویند  
 این طلسم از عمل بلیناس چکیم است **شهر بند**  
 شهر مشهور است از بلاد ماوراء النهر و از آنجا  
 و در بن کینیا و بنا کرده و بعد از آن کویران شده است  
 رت بنا کرده و بعد از آن اسکندر سوری مستحکم شده  
 و آنجا عمارت عالی بنا کرده و نهاده و صاحب خیمه الزمان  
 گویند که در حوالی سفید کوهیست و در آن چشمه آب  
 که تابستان آب آن یخ میشود و در زمستان بمرتب  
 گرم میشود که چون دست در آن آب بگذرانند  
**ساروش** شهر بزرگست و در ماوراء و در قدیم معروف بوده  
 آنجا کوهیست که معدن زرد پرون و آهن و کبر و دیگر  
 است که سنگهای سیاه دارد و همچون الکشت میشود  
 و خاکستر بغایت سفید است از آنجا که معین در بغایت  
 سفید میشود **شهر بیت** باندلیس و از عجایب  
 آنست که در آن شهر هیچ آدمی پیدا نمیشود و صنع

و شریف که طبع او مودون بود **شهر بیت**  
 باندلیس بر ساحل بحر و بیل و غیره شهاب از آنجا  
 است در بعضی اوقات در این شهر غبار سیاه اهل اند  
 زه و حیوانی از آن بحر بیرون می آید و خود را در  
 سنگهای مال و بیتی از جدا میشود و بغایت غم  
 و برنگد و سرخ است موه ما را از آن جمع کنند و از  
 آن جامه سازند و در غایت چسبن و آن جامه از آن  
 شهر بیرون نمیکند از **شهر** مدینه است باندلیس  
 از عجایب آن شهری است که آنجا حاصل میشود  
 و در آن کوهی سه شیر است و هیچ جامه از آن سب  
 پیدا نمیشود **شهر** شهر قدیم است از بلاد اند  
 در آن کوهیست که در آن آن شهر پشته نیامد و  
 بیرون شهر بسیار بوده و در حوالی آن غار غایت  
 که در آن هیچ آتش ظاهر نیست و خوب و هر چه  
 که در آن غار افتد فی الحال مشتعل نمیشود و بسوزد  
**طیغندر** شهر بزرگست از بلاد اندلیس و در آن  
 و در غایت لطافت است و در فرب سنگیست که چون

آنرا قاجاریم **طیلس** پیدا شود و چون آنرا پیدا اند  
 با دانه با سبزه **قبر** قهره شهر قدیم است از بلاد اند  
 لس و رانجا کهنی است و چون جامه با خنپوی و دانه  
 کهن و دانه نرسند باه آنرا میرون اندازد و بجان  
 علویا لایه یکی از ملوک می امیه بفرموده آنرا غاص  
 بر کاه کرده و مردم بر دانه غار نشینند باه و در برین  
 کاه آورد آن مردم عاجز شدند از کاه و داشتن و هیچکس  
 را معلوم نشد که آنکاه بکدام جانب رفت **قلمطونه**  
 شهر قدیم است با دلس و دکه آن غاریست که  
 از سقف آن قطرات آب میچکد و در خفا و صغیر به جمع  
 میشود اگر جمع کنی از این آب بخورد آن آب که تشو  
 و هم دین غار مینویست که هیچ نفیغی نگیرد و دریا  
 نشده و معلوم نیست که چه کسی است **قبر صحرایی**  
 شهر عظیم است از بلاد دوم و دانه رانجا سحای است  
 که بلیان حکیم بجهت قهره بنا کرده است و از عجایب  
 دنیا است چراغی که در آن میخورد و سحای روشن کنند  
 روشنی میشود و در یک آن کوهست که دانه ماد

بسیار

بسیار است طلسم ساخته از **قبر** مادا  
 اذان که بیرون می آید **قبر** شهر قدیم است در  
 اندلس کویندر رانجا انکوری حاصل میشود که برای  
 خوشتر آن برون چاه رطل میشود که می خال  
 میشود که یک دانه آن مساوی صد دانه است  
 از کدوم متعارف صاحب صور فلجم گفته است  
 که در رانجا رخت دینوت است و مکنیه هر سال در  
 وقت معلوم کل بیرون می آورد و منعقد میشود  
 و در یک روز و در یک سیاه رسیده میشود مد  
**مدینه مختار** شهر است در میانهای ولایت  
 اندلس که دانه چهل فرسخ است و ارتفاع سور  
 آن افسد و دانه بعضی گفته اند که دانه و القربین آنرا  
 بنا کرده و صحیح است سلیمان علیه السلام آنرا  
 بنا کرده عبد الملک مروان در زمان حکومت خویش  
 بموسی بن نصیر که عامل بلاد مشرق مغرب بود  
 از قبلی او نوشت که برود و احوال این مدینه را  
 تحقیق کند و او از قریب دانه چهل سیر و دانه



بالشکر خود و گوشت این مدینه رسیده و مردم آن را  
فرستاده و پیوسته تا به و این بکشند هیچ دوی نیافتد  
چون فصل بسوزان بنای عالی بساخت و نزد بانها  
و برهم ترکیب کرد و کسی را فرستاد تا بر سر شهر رفت  
پس در آن شهر نظر کرد و بخندید و خود را در شهر  
انداخت و چند کسی دیگر فرستاد هم این طریق  
خود را در شهر انداخت و در آخر کسی فرستاد و خود  
در میان او بستند و چون بر سر شهر رسید  
و میل کرد که خود را در آن شهر اندازد و بسمات را بقوه  
تمام بکشد تا آن شخص بدو نغمه شد و از آن شهر  
اصوات هایل بسیار بیرون آمد و شنیدند و معلوم  
شد که ساکن این شهر چون اندوهر کسی که بر بالای  
سودی ایستاده و آنجا میکشند پس باز گشتند و هیچ  
چیز معلوم نکردند **مراقبه** از بلاد اذربایجان است شهر  
قدیم است آنها را نماد و اشجار بسیار دارد و بر تیل  
بلندی که خارج آن شهر است و صد خواجهدن  
بوده است استعانت مویدا الدین عرض و محی الدین

مغربی و آنجا چشمه ایست بغایت گرم که در رمضان چون  
آن آب غسل کنند شفا یابد و چون آب از آن چشمه  
قدردی و در شود سنگی شود و آنجا گوشت که آنرا  
جیل از بخار گویند در آن چشمه آب شوی نیست چون  
از آب آن خمیر سازند بغایت خمیر آن نیک آید و از این  
آب منعقد میشود سنگهای بزرگ و مردم در این  
آنرا **سیرین** **طیله** از ولایت روم است بر سر  
حل و در مسکن و باستان آنجا باران میفتد و  
و چنانکه که نوازند غلخه شود پاک کنند خوشها را در حنا  
نمای آید و نزد و درون خانه های پاک کنند  
**سیرین** از بلاد روم است و آنجا مرغی از پیوست  
ستین می باشد که شیر در آن می شود و چون  
از این شیر نیک از حال خود منعقد نشود **طیله** از  
بلاد روم است و گوشت آن چشمه ایست که چون  
حیوانات از آن بخورند متضرر نشود و چون مسافت  
اندر آب آن چشمه بود همچون سنگ محک شود  
**بنیان** مو منعی بود است و در زمین روم قریب

در بلاد روم است و گوشت آن چشمه ایست که چون حیوانات از آن بخورند متضرر نشود و چون مسافت اندر آب آن چشمه بود همچون سنگ محک شود بنیان مو منعی بود است و در زمین روم قریب

بدو رود آن میله و فری بسیار بوده و حالا آنرا تمام  
 آب گرفته و از عجا آن زمین این بوده است که هر کس  
 در آن زمین چیزی یاد میکردند دیگر او را فراموش نمی  
 شده و چیزی گویند که چیزی کشتی در آن موضع دسد هر کس  
 از اصحاب کشتی چیزی فراموش کرده باشد او را یاد  
 آید و از آن موضع حکما بسیار بوده اند و الله اعلم بالصواب  
**معرفت اقلیم ششم و پنجم متعلق بر آنست** مدد از آن  
 موقعیت که عرض آن چهل و سه درجه و نیم بود  
 و غایت وازی دوازده ساعت و ربعی و طرف جنوبی  
 آن دو هزار و هشتاد و هشت فرسخ و نصف فرسخی است  
 و طرف شمالی آن دو هزار و هشتاد و هشت فرسخ و  
 خمس فرسخی است و هر یک از طرف شرقی و غربی  
 آن هشتاد و هشت فرسخ و ثلث فرسخی است و مساحت  
 سطح این اقلیم دو بیست و سی و پنجاه و سی و چند  
 فرسخ و ثلثان فرسخی است و مواضع مشهور این اقلیم  
 برین وجه است **این شهر** بر کسند در بلاد فرنگ  
 و بناهای آن از سنگ است بانی آن وصیف کرده که

که زبان و در آن شهر دنیا بیند و بنا بر وصیت زبان  
 در نیاید و اینجا در صبح و فقه بسیار باشد چنانچه  
 جمیع ادانی ایشان از زر بافقه سازند **آنست**  
 از بلاد فرنگ است و چون اهل آن شهر متاعی  
 بخزنند بجهان آن بر آن بنویسند چون کسی با  
 آن بکوزد پی زیاد و نقصان خود در دهگان همیشه  
 نشتیند و حادسی در دهگان نکند **آنرا اقلیم ششم**  
 شهر عظیم است از بلاد فرنگ اینجا هیزم نباشد  
 لیکن مرغزار است که چون در تابستان آب آن  
 کم شود از کل آن بر شکل طوق فرسها بماند و  
 در آفتاب خشک گشته و آنرا در عوض هیزم میسوزند  
 آن همه خاکستر شود و آن کشت از آن حاصل نشود  
**یا کوریه** شهر است نزدیک شیروان و در آن چشمه  
 عظیم است از نقطه و حاصل آن هر سال مبلغ کل است  
 و از غرایب است که خاک آن هر وقت باران و موسم  
 در سحر جانوری صید کنند بتوبه از نیکی که بخوبی  
 باشد بر پوست صید محکم سازند و آنرا در خاک دفن



کتند سوات انبویه را بیرون گذارند بعد از آنکه  
 آن حاکم از انبویه بیرون آمدند کیره پس چون ما  
 بیدمان تمام شود گوشت را بیرون آورند بخت  
 شده باشد **بلاده** **بقی** **قوی** از اترک اند که ایشان  
 را طلبه نیست و سبقت هست و پادشاه ایشان  
 همه وقت ملوی باشند از نسل یحیی بن زید و **سخت**  
**امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را علیه السلام**  
 اعتقاد دارند و علمای آن پادشاه که از نسل زید است  
 طول جلد است و از امیر آن پادشاه دارند و در بلاد  
 ایشان و کازینا شد و میش بسیار بوده **بلاده** **نا** **ار** **طا**  
 بقه عظیم اند از اترک مشابه سباع در سختی  
 و خون ریختن و تعزیم حیوانات و نزد ایشان  
 حل و حرمت نیست و افتاب را بخدای میپرستند **بلاده**  
**نهر** **قوی** از اترک اند و اسب خود را تعظیم بسیار  
 میکنند و مرده را میخورند و چون قوس قرص ظاهر  
 شود از روز شب کنند انجاستگی است که از انجاستگی  
 گویند چون بر صاحب داف یا بر غیر آن بزنند چو

۸۱  
 اذان باز ایستد و نیک شود **بلاده** **سخت** **قوی** از اترک  
 ایشان را پادشاه نباشد و محارم خود را نکند و سبیل  
 و جواز و بنا النفس را عادت کنند و شعری میخوانند و در باب  
 الادب باب گویند و در آن بلاد مشهور کازینا شد و در  
 فاد زهر از آنجا آوردند **بلاده** **سخت** **قوی** از اترک اند  
 نقل و دانش بر کسی ظلم نکند و از حرام اجتناب  
 کنند و از آنجا مشکیت بغایت خوشبوی و چون  
 از آنجا بیرون برند بوی دهد و آنجا کوهیست که  
 در وضعی از ما دانست که هر کس در ایشان نقل کند  
 میبرد و این ما را از آنکه ضعیفی از سنگست که چون سنا  
 حتی آنها را خود داده تب اند و زایل شود لیکن این  
 تقع در آن بلاد باشد و پس **بلاده** **سخت** **قوی** از  
 ترک اند بغایت ظالم و میان ایشان در نا و قمار  
 بسیار است و با زنان و دختران و خواهران قمار  
 کنند و ما دام که در مجلس قمار باشند جایز است  
 که فدا بدهند و با زن است و چون از مجلس برین  
 نداشتند از دست بیرون داده و آنجا نهیست

که در آن هزاران تن در چشم هر حیوانی که برایشان  
افتد پخش شود **بلاد** **سیر** قوی از ترک اندام  
میگذارد و وی بجنوب رود آن نماز کلام مودون  
میخواند بجای قرآن و زحل و زهره را تعظیم میکند  
و مرغ را شوم شمرند و آنجا سیب بسیار بود و در  
آنجا نوعی از سنگ است که شب چون جوی از شد  
**بلاد** **نهر** جوعی غظیم اند از ترک مسکن خلق  
باب الابواب است بعضی از ایشان سفید و رها  
جوال و بعضی کندی کون در غایت حسن و ایشان را  
ترا حرم خوانند و پادشاه ایشان چون از بهل بگذرد  
و در آن را عزلی کنند یا بکشند و گویند که عقل او ناقص شده  
و تدبیر مملکت نتواند کرد **بلاد** **خطم** قوی از ترک  
اند که در جنگ دلباز از سایر ترک باشند و خواهر  
آنرا نکاح کنند و اگر کسی در میان ایشان را کتزدانی  
و زانیه را هر دو بکشند و فرزندان طلاق نباشند  
و مهرن تمام مال زوج باشد و پادشاه بخوبی نکاح میکند  
اتفاق کنند و او را بکشند **بلاد** **دوس** طایفه بسیارند

از ترک

از ترک و بلاد ایشان قویک بیلاهی است  
و از اصفاف بنی آدم هیچ صفت از ایشان نجس نیست  
از آنجا است سخن از کشتن و عادت ایشان آنست  
که چون کسی را بکشد و او را ببرد و بختی کشند  
همچنان بگذارد تا بمیرد و اعضای او را هم بریزند **بلاد**  
جمعی بسیارند از ترک که درهای ایشان همه از سنگ  
است و چوب و نی در آنجا صفتی از سنگ سفید است  
که چون آنرا با خود دارند قویتر رافع و هدو سنگی  
دیگر است که چون کار و شمشیر را بر آن مالدند و هیچ  
جز آن نکند و نیزه **بلاد** **کیمیا** صفتی از ترکند که گوشت  
حیوان ماده و نخودند و آنجا صفتی از غیب است که نصف  
آن بغایت سفید است و نصفی بسیار سیاه و نیز صفتی از  
سنگ است که چون در آب اندازند باران آید و هر کس  
از هشتاد سالگی بگذرد نور ایجاد کند مگر آنکس که معیبه  
باشد و در آن بلاد کوهیست و در آن کوه حفره است  
مقداریک شب پر است و آن چشمه است که اگر یک  
لشکر از آن آب برشوند مقدار یک اصبع از آب آن



که نشود **رومیه** از بلاد روم است شهر بیت نبات  
بزرگ و دهیت محیط آن سیصد فرسخ است و هر فرسخی  
سده دوازده است و در وسط محیط است بآن ازینک  
در تمام و عرض مود آن سیصد فرسخ است و ارتفاع آن  
شصت و دوازده مایل و مابین این و سور و بیت ذراع  
و نه و در مابین این و سور است که بر تمام خافیا  
و در آن میکند و عرض آن شهر بیست و سه ذراع است  
و در دوازده است از دروازه های آن یکی باب آن  
لذیبت گویند و دیگر باب الملك اصناف مابین  
این و در دوازده جهاد فرسخ است و در مابین این و  
در دوازده بازاریست که استوانه های آن هر از من  
است و سقف آن نیز از من است و در بالای  
آن بازا و بازار دیگر است و عمارات عالی و کنا  
بسی قدیمه بسیار است از جمله کتیسید است که  
هزار و دویست استوانه است از من و دوازده هزار  
و دویست استوانه از نخاس مذهب طول استوانه  
پنجاه ذراع و هزار و دویست دوازده که از نخاس اصغر

بازار

بیت

دختر اند و چهل و دوازده فرسخ است و ابواب ازین  
و این سی بسیار است و صد و سی هزار فرسخی  
از در فرسخ او بخند است که قنای از آن معلی است  
و طول آن یک فرسخ است و همچنین عرض آن و در  
طلمعات و اشیای دیگر در آن شهر هست که در  
آن موجب قنویل است اهل تواریخ گفته اند تا کسی  
مشاهده شهر نکند عجایب آنرا تصدیق نکند **س**  
**لا حوج و مابین** ایشان از اولایک و بافت بر من  
اند علیه السلام و آن سده و مابین و کوه عالیست  
و مابین آن صد فرسخ است و اساس آن چند  
بر زمین فرو بوده اند که بآب رسیده و از آن سنگ و  
نخاس کواخته و بر وی آورده اند و بعد از آن از آن  
خشت آهنین بالا برده اند هر شش یک ذراع و نیم  
و شش آن یک شهر و نخاس مذاب بجای همین  
استخوان کرده اند و ارتفاع آن چند است که آن کو  
هها بر آورنده و آن مقدار مدتی است و یک دروازه  
و در و باب آن مصالح است و هر مصالحی شصت

ع

دراع و ارتفاع آن هفتاد و دراع شش آن هفتاد و  
دراع و عرض عضاده آن بیست و پنج دراع  
ست و الا فاق باسه که از خلفای عباسیه بود  
برود و از رستاه بر زمین مشرف تا آن سز یادید  
و در احوال و صفات آن معلوم کرده اند و نزدیک  
اب سد حصاریست بکفری که صنایع آنجا مقام  
شده اند و از بقیه بخشهای آهنی آنجا  
ست که ذنک گرفته و بر هم متصل شده بجهت  
یک و آنجا جمعی مقرر کرده اند که محافظت آن  
و آن میکنند هر جوره و سزا آنجا می آیند و مطر  
ای آهنی بدست بقیه تمام آن در را میگویند  
جمعی از باجوج و ماسوج که نزدیک آن دروازه  
ه اند از آن جدا میگردانند **شماره** شهر است  
نواهی باب الابواب و آنجا جاه عمیق است که  
اجاه چین گویند و از اسباب چین را که پادشاه  
و بنوده در آن جاه بند کرده بود و سنگ عظیم  
سرا آن جاه انداخته و دستم بر سبیل سرفرا آنجا

آمد

آمد و آن سنگ از سوراخ چله و در کوه و چین و برون  
آورده و مملکت فرس با ذو چین قرار داده و بعد از آن  
افراسیاب و لشکر او را مستأصل ساختند و آن سنگ  
در حوالی آب جاهد است هر کس میرسد بکشد  
که دستم این سنگ را چون بگرفتند است **شماره**  
ناحیه ای است نزدیک بیابان ابواب که انوشیروان  
از انبارت کرده آنجا زمین است مقدار یک تن  
اسب و مرد و از آن رخانی ظاهر میشود و در شب  
الشی و چون خوب در آن زمین فرود بیفتد  
مسافران چون آنجا رسند حفره میکنند و در یک  
در آن حفره نهاده و آب و گوشت و غیره در آن  
کنند باندک زمانی بخت شود و گاهی که از آنجا  
الغلب گویند و آن مشابه و در شبهاست یکی تاز  
و یکی خشاک آنکه خشاک است مضاعف قوه با است  
و آنکه تاز است مقوی قوت باه است **شماره** شهر  
یست برکنار بحر محیط و دره و در شهر چشمهای  
آب شیرینست و احتیاط و طلاف و مذهب ایشان

مشت فلان

ضمیمه



بدست زنان و آنجا نمونی از سرمه سازند که چون  
در چشم کشند سیاهی آن زایل نشود و سینه یادی  
چسبن شود **فاداد** ولایتی است نزد يك بلاد سائن  
و مسافت طول و عرض آن یکنواخت و دوازده است و پیشتر  
در آن بسیار است و ابو نصر بن محمد بن احمد الجوهري  
که مقدم حکما اسلامی است از آنجا آمده و همچنین  
اسمعیل بن حماد الجوهري صاحب صحاح اللغة و  
خال او اسحاق بن ابراهیم صاحب دیوان الادب  
که هر دو از ائمه لغت عرب اند با وجود آنکه فاداد  
از اقصای بلاد ترک است **فاداد** ناحیتی است  
از بلاد ماوراءالنهر نزد يك بلاد ترک و در کوه آن  
غلب و جوز و سایر فواکه و ریاحین بسیار باشد و در  
فضله و ذهب و نحاس و سدید است و ذبیق و قیر و  
آنجا هست و آنجا کوهی است که سنگ او چون هیم  
میسوزد و در آن فلزهای عجیب و در زمستان در آنجا  
سرات مانند **تسططین** از بلاد روم است شهر تها  
بزرگست و ارتفاع صورت آن بلیست و بکدام است و مناد

آن از عجایب دنیا است و آن از آهن و صاف است  
چو باد مضاعف باشد آنرا بجنوب و شمال و مشرق  
و مغرب میل دهد و آنجا بجهت معرفت ساعت  
موضعی ساخته اند که دوازده باب دارد و هر يك  
يك شهر و ساعت که از دور یا شب بگذرد در  
باز شود و شخصی بیرون آید برپا ایستد تا ساعت تمام  
شود و چون ساعت تمام شود و در آن دره و در آن  
رود دردی دیگر یاد شود و شخصی بیرون آید بر همین  
مثال و علی هذا صاحب تحفه الخریب گوید که در آنجا  
خلیج قسطنطنیه قریب است و در آن خانه است از سنگ  
و در آن خانه صورت مرغان و در آن چو آن آدمی  
را عضوی در دیگر و در آن خانه در آید و بدست  
عضو آن صورت را مسح کند و بعد از آن دست بر آن  
عضو نهاده و زایل شود و قهرانی ایوب انصاری  
رضی الله عنه آنجا است و قهرانی چون باری و در  
دیاد نماید سقف آن قبه را با نخل و بدعا و ادا  
مشغول شوند ابرو پیدا شود و باران بیاید **کوتنه**

شهر بزرگست از بلاد فریخ آنجا صنفی از مردم ساکن  
اند که بکنصف روی ایشان چوب برف سفید است  
و نصف دیگر برون معتدل است **مدینه نساء**  
شهریست بغایت بزرگ و در جزیره بحر مغرب آنجا  
همه زنان باشند و حکم هیچ مرد بر ایشان جاری  
نیست براسب جایک سزای کنند و جنگ محکم  
کنند و غلامان مملوک دادند چون شب در آید  
دیک سیده خود در دند پنهان و پیش از صبح بیرون  
آیند و چون فرزند پیدا شود اگر مرده باشد او را میکشند  
و اگر زنده باشد او را نگاه دارند **معرفت افسیم سا**  
**بح و آنجا که متعلق است** مبدأ آن موضوعیست  
که عروض آنها چهل و هفت درجه و ربعی باشند  
و آنها را طول پانزده ساعت و سه ربع و طرف جنوب  
آن دو هزار و هفتصد و پانزده فرسخ و شمس فرسخیست  
و طرف شمال او دو هزار و پانصد و پنجاه و سه فرسخ  
و هر یک از طرف شرقی و مغربی آن شصت و نه  
فرسخ و ثلثان فرسخی است و مساحت این اقلیم

۴۶ صد و هشتاد و هفت هزار و هفتصد و بیست و یک فرسخ  
و ثلثان فرسخی است و درین اقلیم عیادت کثرت  
و بعضی از آن مذکور مدینه **باطی و دم** موضوعیست  
از بلاد روم مردم آن بزرگدیکر ضعیف و مهوایان باشند  
و چون کسی متهم شود بدزدی یا بکادی دیگر دزدی  
آنها انجیل برآورد خوانند و در چوب فرو برند و آن آهن  
را از انبر گرفته بر بالای آن در چوب بهند و متهم  
دست نشوید و آن آهن را بگیرد و سر خطوه آهن  
بیرون و بچند آله بیست او را بجز قهر به بندند و کسی  
را بر و موکل سازند تا آهن را بگذارد و در روز سیم باز  
کنند اگر دست او آید زده باشد و از آن آب میجوشد  
باشد مجرم باشد و الا بیگناه **حج** موضوعیست  
از بلاد ترك آنجا کوهیست بر قله کوه شبیه خرمکاهی  
از سنگ در درون خرمکاه چشمه آب است که از خرمکاه  
میجوشد و از کوه بر زمین و آن آب جوی خوش دارد  
**بلخ** شهر بزرگست بر ساحل بحر ماظنی و عمارت  
و ایشان از چوب صنوبر است و سواد آن از چوب



بلوط سرما در آن دیاد بسیار بوده و نهستان و تابستان  
 بوز از زمین ایشان منقطع نشود الا نادرا و در بعضی  
 قوارج مشهور مذکور است که قومی که به یهود بنی  
 علیه السلام ایمان آورده بودند قرار نمیداد و بر نهان  
 بلوط آمد و اندوه آن زمین اسباب از عظام ایشان  
 ظاهر میشود و در بعضی از ضمیمه ماضیه آنجا کله اوی  
 افتاده و مثل قبه و بکند آن که عرض آن دو مشرب بود  
 و قطر آن چهار مشرب و از عجایب آنست که در نزد یک  
 آن در موضع است که آنرا دیو و دیو گویند چون  
 یکی از آن مردم در تابستان بلوط را دید چندان  
 سرما شد که فداحت ایشان از سرما تپا شد  
 و آنجا صفتی از مرغ است که نصف دیگر ششاه یخا  
 عین مایل بود و نصف دیگر ششاه بجانب بسیار  
 لام الف لا و تود یک اکل بر هم منطبق باشند گوشت  
 او نافع است سنگ کرده و مثانه را و بعضی گوشت  
 بر برف یا بخی نمند بکند از چون آتش **مقلوب**  
 در اعلی جبال روم است و چنین گویند که روم

اعلی از مقدار

و منیر

۶۷ و صفت و قریح و از متبر باد آن بوده انوار اسفاد  
 بن یافت بن قریح علیه السلام هر یک در بقع مساکلی  
 شده اند و آن بقعه را بنام ایشان خوانند و زمان  
 پیش ایشان از اعظم جرایم است هر مرد و زن  
 که زن کند دست و پای ایشان را بنده و از بویار  
 کنند و چون پسر کسی از ایشان بالغ شود بود و بزرگ  
 بود و هد و گوید برود و بجهت خود کادی کند و او را  
 از پیش خود بیرون کند و او را بمنزل غریب و استیجی  
**معتق** شهری واسع است در بلاد صفالیه برکنار  
 و در بابشهای بسیار آمده که لشکره ران گذر خوانند  
 کرد و مهر و نان آنجا بسیار بود و مهر بر بد و نان از  
 دایج بود و هرگز بصرای منور و با سنده رویش شود  
 و گزده خنران متعدد بود یعنی کرده و **اعلی** و **روست** قلعه  
 مستحکم است در زمین صفالیه آنجا چشمه آبست  
 که آنرا عین الصل گویند و طعم آن آب چون طعم  
 غسل است چون فزیدی بود طعم او متغیر شود و آنرا  
 عفو می پدا کند بسبب عروق آنجا که برکنان است

واسع است در بلاد صفالیه

موقوفه از بلاد دوم است و در شرف جبل اصحاب  
کعبه است و شید آنرا بران کرده است **معرفت خارج**  
**از اقلیم در جانب شمال تا آخر عمارت عبد آن**  
موضعیست که عرض آن پنجاه درجه و ثلثی باشد  
و فهاد طول شانزده ساعت و ربع و نهایت آن  
موضعی بود که عرض آنها شصت و شش و جبرونیم  
باشد و فهاد طول آن بیست و چهار ساعت و ربع  
جنوبی آن دو هزار و پانصد و پنجاه و سه فرسخ است  
و طرف شمالی آن دو هزار و پانصد و هشتاد و دو  
فرسخ و هر یک از طرف غربی و شرقی آن سیصد و پنجاه  
نه فرسخ و سه ربع فرسخی است و مساحت سطح آن  
سیصد و پنجاه هزار و سی و دو فرسخ و ربع فرسخی است  
این قطعه اندک عمارتی است **صورت اول** از بلاد  
است و آن بود امن که هیست برکنار بحر فلزم  
فصل آن شهر همه مسلمانند **چهارم** از بلاد بحر  
خبر است و مسافت طول آن یازده روز و آب  
خوردنی ایشان از آب پاداشتم **و بلاد بلخ**

صاحب صور القلیم گفته است که میان آن بلغاد  
سه ماهه راهست اهل بلغاد تجارت آنجا دارند  
و هر کسی متاع خود در موضعی بنهند و نشان  
کند و بگذارد یکشب و چون روز دیگر بیاید در  
جوال متاع او عوض آن نهاده باشد اگر راضی  
شود و عوض بگوید و الا متاع خود برده و با بیخ  
و مشوئی هر یک را نه پند و درین قطعه از زمین  
موضعیست که در زمستان از شدت سرما مردم  
در حمامها مقام سازند و الله اعلم **معرفت**  
**صورت دوم آخر عمارت و آخر ربع مسکون**

در طرف جنوبی این قطعه چنانکه مذکور شد  
هزار و پانصد و هشتاد و دو فرسخ است و در باقی  
این قطعه هزار و نهصد و چهار فرسخ و چهار ربع  
فرسخی و مساحت سطح این قطعه چهارصد و  
بیست و دو هزار و چهارصد و هفتاد و پنج  
فرسخی است و اکثر اهل حیات گفته اند که درین  
قطعه اصلا عمارت نیست و صاحب صور القلیم

۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰



گفته است که بودا شهر است تریبک بظلمات  
 و نهاده اطول آن چهل شبان روز است و این  
 سخن اگر صحیح باشد باید که این شهر درین قلعه  
 باشد چنانچه بر واقف علم هیات مخفی نماید  
 و بداند که اینچند از عجایب و غرایب درین نسخه مذکور  
 شد از کتب که در اسرار ملایه فضیله ای این فن تو  
 شده اند نقل کرده شده و العبد فی ضحیه دلاک و قد  
 مها علیه روی نو اند نو که بعضی از بلاد که در اقلیم  
 نو شده شده بحسب واقع از اقلیم دیگر باشند  
 و تحقیق آن درین مقام احتیاج نیست چه عرض  
 بیاید غرایب و عجایب است از هر آنکه می که باشند  
**جسم ارضی** چون اهل هیاهم قدر اجرام کوکب  
 بنسبت با اجرام ارض تعیین کرده اند مناسب  
 چنانست که مقدار اجرام ارض بیک نوعی تعیین دا  
 شده باشند تا مقدار کوکب معلوم کرد و سابقا  
 گفتیم که مساحت سطح کوه اربعه امثال سطح دایره  
 عقیده آن کوست و در علم هندسه مقرر شده است

که چون

که چون ثلث نصف قطر کوه را در مساحت سطح  
 آن کوه ضرب کنند مساحت جسم آن کوه حاصل  
 شود پس ثلث نصف قطر ارض را در وجه امثال  
 مساحت ربع مسکون ضرب کرده هم حال شد  
 سیصد و چهار هزار و سی و یک فرسنگ و هزار و  
 هشتصد و هشتاد و پنج فرسنگ و سیصد و هشتاد  
 فرسنگ و این فرسخ بحسب است و فرسخ بحسب عباد  
 از جسم است که شش سطح مربع بان محیط باشد  
 بشرط آنکه هر مربع از آن یک فرسخ سطحی باشد و این  
 جسم مذکور مکعب یک فرسخ خطی است و مسا  
 می باشد که هر فرسخ خطی درازده هزار و  
 ذراع است مکعب او یعنی یک فرسخ بحسب صد  
 هفتاد و دو هزار و هشت صد و هشت هزار و سیصد  
 ذراع بحسب باشد و است و مساحت این مربعان  
 بیرون که فی بعضی از تصانیف خود مبرهن شده  
 است که یک مکعب ذراع از هر فرسخ بعضی یک ذراع  
 بحسب بیرون باشد و چهل و چهار هزار و هشتصد

سطح

و شصت و نه مثقال است پس چون محاسب ما هر  
 باشد و درین مساحت حاصل نماید معلوم تواند شد  
 نمود که جسمی از ذره که مساوی کره ارض باشد چند  
 مثقال شود و مضمون این که **مربع قمر** قبل از این  
**مساحت الارض** شباهت و تفاوتی به برده ظاهر و متکلف  
 کرد و الله اعلم لموفق **مقاله دوم در معرفت مساحت**  
**افلاک و کواکب و آنچه بآنها متعلق است** مقایسه  
 صد این مقاله هفت است **اول** معرفت ابعاد سطوح  
 افلاک از مرکز فلك **دوم** معرفت سطح افلاک  
**سیم** معرفت مساحت سطوح افلاک **چهارم**  
 معرفت یک وجه از دایره و اعظام و هر یکی **پنجم** معرفت  
 مقدار حرکت هر کوی و در یک شب و در روز و در فزونی  
 که سریع السیر باشد **ششم** معرفت اقطار کواکب **هفتم**  
 معرفت اجرام کواکب **معرفت ابعاد سطوح** بدانکه  
 هر فلكی را دو سطح است یکی اقرب زمین و آنرا سطح  
 مقعر خوانند و دیگری ابعدا و آنرا سطح محدب گویند  
 و سطح محدب هر فلكی مساوی سطح مقعر فلك دیگر است

که در

که قوت است متصل با وجه بر هم حکما افلاک متصل  
 یکدیگرند و میان ایشان فاصله نیست و احباب ارض  
 ابعاد کواکب از مرکز معلوم کرده اند با جزئی که  
 نصف قمر مایل بر نصف قطر خارج مرکز بانی  
 کواکب شصت جزو باشد و همچنین انصاف اعظم از  
 کواکب از مرکز عالم بوقت که در ابعاد ابعاد باشند  
 از هر صد معلوم شود و مقدار نصف قطر کواکب بر آن  
 افزاید بعد سطح محدب آن فلك از مرکز عالم  
 حاصل آید و در قمر بعد محدب سطح مایل از مرکز  
 عالم حاصل آید و بعد محدب سطح مماس او همان  
 بود مقعر فلك عطارد بود و چون بود مرکز کواکب  
 از مرکز عالم بوقتی که در اقرب ابعاد باشند حاصل کنند  
 و نصف قطر کواکب بر آن افزاید بعد سطح مقعر  
 فلك از مرکز عالم حاصل آید و بطریق موس و در محیط  
 بعد بین زمین را معلوم کرده است با جزئی که نصف  
 قطر ارض را مساوی باشد و متاخرا این باقی ابعاد  
 و اینو بآنها استبر معلوم کرده اند و چون هر یکی



باجزای که نصف قطرارض باشد و اسد گیرند معلوم  
 شود بآن طریق که افراد فرسخ نصف قطرارض  
 ضرب کنند تا قراسخ بعد مطلوب حاصل آید  
 و قراسخ نصف قطرارض هشت هزار و دویست  
 و هفتاد و سه فرسخ و خمس و ربع سدس فرسخی باشد  
 پس میگوئیم که بعد مقرر فلک فلک قرا مرکز عالم  
 چهار نومان و هزار و نهصد و پنجاه و دو فرسخ  
 و تسع اعشار فرسخی است و بعد محذب فلک  
 قرا مرکز عالم یعنی بعد مقرر فلک عطا ده هشت  
 نومان و پنج هزار و نهصد و سی و هفت فرسخ  
 و عشر فرسخی است و بعد محذب فلک عطارد  
 از مرکز عالم بیست و هفت نومان و پنج هزار و  
 چهارصد و نود فرسخ و سدس فرسخی است و بعد  
 محذب فلک زهره از مرکز عالم صد و هشتاد و  
 چهار نومان و نه هزار و ششصد و بیست و شش  
 فرسخ و نصف فرسخی و بعد محذب فلک شمس از  
 مرکز عالم دویست و دو نومان و هشت هزار و

هفتصد

۷۲ هفتصد و پنجاه فرسخ و عشر فرسخی است و بعد فلک  
 فلک مریخ از مرکز عالم هزار و چهارصد و هفتاد و  
 هفت نومان و شش هزار و ششصد و هفتاد و پنج  
 فرسخی است و بعد محذب فلک مشتری از  
 مرکز عالم دو هزار و سیصد و نود و نه نومان و ده  
 هشتصد و شصت و چهار فرسخی است و بعد محذب  
 فلک زحل از مرکز عالم هزار و سیصد و پنجاه و دو  
 نومان و دو هزار و ششصد و هفتاد و هفت فرسخ  
 و نصف عشر فرسخی است و بعد محذب فلک زوابع  
 از مرکز عالم هزار و بعد مقرر فلک اعظم است که  
 سه هزار و سیصد و پنجاه و سه نومان و هشت  
 هزار و صد و چهار فرسخ و ربع فرسخی است اما بعد  
 محذب فلک اعظم بقواعد حسابیه معلوم گردد که  
 ممکن نیست و بدانکه سابقا معلوم شد که فرسخی  
 دوازده هزار ذراع است و هر ذراعی بیست و چهار  
 اصبع و هر اصبعی شش جو پس اگر بحساب خواهد  
 که کامل باشد می تواند که این مقادیر استعیرات

حساب کند و الله اعلم **معرفت سخن با آنچه**

**لا متعلق است** چون خطی مستقیم از مرکز عالم خارج  
رسم شود و بحدب فلک اعلی رسد آنجا از بین  
خط مابین سطح مقعر و سطح محدب فلک باشند  
آن سخن آن فلک باشند و طریق معرفت سخن فلک  
بر آنست که بعد مقعر فلک را از بعد محدب  
طریق بعد مقعر فلکی را که در باب مقدم مذکور شد  
از محدب او اسقاط کردیم حاصل آمد سخن برین  
و خبر که مذکور شد میشود سخن فلک قدر چهار و نوا  
و سه هزار و هفتصد و هشتاد و پنج فرسخ و ربع فرسخ  
است و سخن فلک عطا و هجده و نومان و نه  
و هفتصد و پنجاه و سه فرسخ است و سخن فلک  
زهره صد و پنجاه و هفت نومان و چهار هزار و صد  
سی و سه فرسخ و ثلث فرسخی است و سخن فلک  
آفتاب هفتاد و نومان و نه هزار و صد و بیست و  
سه فرسخ و سه و شصت فرسخی است و سخن فلک

فصل یازدهم  
در بیان

بانی

۹

مربع

مربع هزار و نه و بیست و هفتاد و چهار نومان  
و هفت هزار و هشتصد و شصت و هشت فرسخ  
و نصف سدس فرسخی است و سخن فلک مشرق  
مخمس و بیست و نه نومان چهار هزار و دو بیست  
و بیست و هفت فرسخ و سه و سه و ربع فرسخی است و  
سخن فلک زحل نهصد و پنجاه و سه نومان  
و هزار و هشتصد و سی و سه فرسخ است و سخن  
فلک ثوابت پانزده هزار و چهارصد و بیست و شش  
فرسخ و ثلثان فرسخی است بدانکه نصف قطر  
محدب فلک شمس چنانکه در محیط چشمت  
معلوم شد و بیست و نه نومان و هشت و هفتصد  
و پنجاه و سه فرسخ و عشو فرسخی است و سخن آن  
چهارصد و پنجاه و نومان و هفت هزار و پانصد  
فرسخ و پنجم فرسخی است و این سخن فلک آفتاب  
است با فلاك دیگر و خاصه که در جوف آفتاب  
و سخن فلک مریخ ازین نوا و نشت بیست و صد و  
و نه نومان و سیصد و شصت و هفت فرسخ و از

نوا و نشت



اینجا معلوم شود عظم فلك مربعی بی ملاحظه آن  
 اجسام که چون آشت **فلك الله احسن**  
**العلم** و بدانکه سخن عالم عناصروصف بعد  
 مقعر فلك فز است از مرکز ارض اعنی هفت تومنا  
 و سه هزار و نه صد و پنج فرسخ و بیست و پنج است  
 فرسخی و چون نصف قطر ارض را که هزار و دو  
 و هفتاد و سه فرسخ و شصت است از بعد مقعر فلك  
 اسقاط کنند باقی ماند چهار تومنا و ششصد و  
 هفتاد و نه فرسخ و هفت عشر فرسخی و این بعد  
 مقعر فلك فز است **معرفه مقدار این سطوح افلاك**  
**بفراخ** اهل هیات تعرض بمساحت سطوح افلاك  
 نموده اند بجهت آنکه تغییر از اعداد آن خالی از  
 تفسیر نیست اما چون فزایی داشت افراد عرب  
 مختصر کرده ایم و طریق آن چنانست که فراخ  
 بعد آن سطحی از مرکز ارض در **ح کلمه** که  
 که نسبت محیط است محیط ضرب کنند نصف محیط  
 عظیمه که بر آن سطحی مفروض شود حاصل آید باز

۶۶  
 همان

همان فراخ بعد آن سطحی را از مرکز ارض در نصف فراخ  
 محیط عظیمه مذکور ضرب کنند آنچه حاصل آید است  
 سطحی و این عظیمه مذکور بود و این ربع مساحت سطح  
 مستدیر است چنانکه در مقدمه مذکور شد پس به  
 امثال سطح عظیمه مذکور مساحت سطح مستدیر  
 بود و ما سطح افلاك را با این طریق مساحت نمودیم  
 و اینجا ابراهیم کرد و مساحت این سطوح بفراخ  
 سطحی است یعنی سطح مستوی مربع که هر ضلع او  
 يك فرسخ خطی است و سطح مستوی مربع هر مستدیر  
 مقیاس مساحت سطح مستوی لیکن بر همان  
 هدی می قایم است بر آنکه این سطحی مستدیر که از  
 حساب مساحت بر وجه مذکور میشود میباید  
 این سطح مستدیر است و بنا بر ضابطه مذکور  
 سطح افلاك را مساحت کردیم حاصل شد  
 آنجا بدین وجه مذکور میشود مساحت سطح مقعر  
 فلك فز هزار هزار و نه و است و یازده هزار و هفتصد  
 و چهل تومنا و شش هزار و نه صد و چهل و چهار

۱۶  
 ۱۶

و سیه هزار و شصت فرسخ است و سطح محذب فلک قمر  
 و سیه هزار و هشتاد و بیست و سی و هشت هزار و دویست  
 و سی و هشت تومان هفت هزار و پانصد و پنجاه فرسخ  
 و پنج فرسخ است و سطح محذب فلک عطارد بنود و پنج  
 هزار و سیصد و هفتاد و ده هزار و دویست و پنجاه  
 و شش تومان و شش هزار و پانصد و سی و هفت  
 فرسخ و شصت فرسخ است و سطح محذب فلک زهره  
 سیه هزار و بنود و نه هزار و صد و سی هزار و  
 هشت صد و بیست و هشت تومان و هشت هزار و  
 پانصد و پانزده فرسخ و پنج صد و سی فرسخ است و سطح محذب  
 فلک شمس پنجاه هزار و صد و هفتاد و شش هزار و صد و  
 شش صد و ده هزار و ششصد و هفتاد و سه تومان  
 و هشت هزار و شش صد و پنجاه و ده فرسخ و شصت  
 فرسخ است و سطح محذب فلک مریخ دویست و  
 هفتاد هزار هزار و چهار صد و پنجاه هزار و هزار و پانصد  
 شصت و پنج هزار و صد و چهل و یک تومان و  
 شش هزار و هفتصد و پنجاه و شش فرسخ و نصف

فرسخ است و سطح فلک مشتری هفتصد و بیست  
 و سیه هزار و هزار و هشت صد و هفتاد و پنج هزار و  
 هزار و پانصد و هفتاد و شش هزار و صد و چهل  
 و دو تومان و دویست و ده و دوازده فرسخ است  
 و سطح محذب فلک هزار هزار و هزار و چهار  
 و دوازده هزار و چهار هزار و هزار و صد و پنجاه و هشت  
 هزار و هزار و پانصد و شش هزار و پانصد و هفت  
 تومان و شش هزار و هفتاد و نه فرسخ است  
 و سطح محذب فلک ثواب هزار هزار و هزار و هزار  
 و چهار صد و سی و ده هزار و هزار و هزار و چهار صد  
 و هفتاد و نه هزار و هزار و پانصد و پنجاه و هشت هزار  
 و بیست و هشت تومان و صد و هشت فرسخ  
 و سیه هزار و شصت فرسخ است و سطح مقرر فلک اعظم زمین  
 مقدار است و همچنین سطح مقرر و فلک مساوی سطح  
 محذب فلکی است که تحت اوست بی واسطه و بجز  
 و این سطح معلوم افلاک معلوم شد سابقا معلوم  
 شده است که هر یک فرسخ سطحی چهل جریب است



پس محاسب کامل اگر ملاحظه قضیه نمیکند نماید  
 که جریانات سطح هر فلک را معلوم کنند و آنرا الموق  
**سرف مقلد و یک در جریانات سطح از محیط عظیمه که**  
**سطح فلک مفروض مشهور طریق آن چنانست که فرائخ**  
 بعد سطح هر فلک را از مرکز عالم نسبت قطر محیط  
**که مد است ضرب کنند تا محیط دایره عظیمه مفروض**  
 بر آن سطح حاصل آید پس محیط آن عظیمه را بر سید  
 و شش بخش قسمت کنند تا حصه یک درجه از  
 فرائخ چون آید و باین طریق حصه هر یک از درج  
 سطوح افلاک حساب کرده ابراد کنیم پس میگویم  
 که مقدار یک درجه از عظیمه مقعر فلک قمر سید  
 شش فرسخ است و سدس فرسخ و مقدار یک درجه  
 از عظیمه محدب فلک قمر هزار و چهار صد و نود  
 و شش فرسخ و ثلث و نصف عشر فرسخی است و مقدار  
 یک درجه از محدب فلک عطارد چهار هزار و هشتصد  
 و هشت فرسخ و خمس فرسخی است و مقدار یک درجه  
 از محدب فلک زهره سی و دو هزار و دو سبت و

مقدار

هشتاد و دو فرسخ و نصف عشر فرسخی است و مقدار  
 یک درجه از محدب فلک شمس سی و پنج هزار و چهار  
 صد و هشت فرسخ و ثلث فرسخی است و مقدار یک  
 درجه از محدب فلک مریخ و سبت و پنجاه و هفت  
 هزار و نصد و هفتصد و هشت فرسخ و خمس فرسخی است و  
 مقدار یک درجه از محدب فلک مشتری چهار صد  
 و هشتاد و هزار و هشت و نود و چهار فرسخ و ربع فرسخی  
 است و مقدار یک درجه از محدب فلک زحل پانصد  
 و هشتاد و پنجاه و دو صد و چهل و یک فرسخ و عشر  
 فرسخی است و مقدار یک درجه از محدب فلک ثواب  
 پانصد و هشتاد و پنجاه و دو سید و پنجاه و ثلث  
 فرسخی است و مقدار یک درجه از مقعر فلک اعظم  
 یونانی مقدار است و آنرا **معرف مقدار بر مرکبات**  
**کواکب بفرائخ و سبت آنرا** و معرفت آن باین  
 طریق است که مقدار حرکت هر کواکب و دشبان و  
 بدرجات و فایق فلکی معلوم کنند و یک را در فرائخ  
 سطح مقدار یک درجه از عظیمه سطح آن فلک ضروب

کنند حاصل آن خوب مقدار حرکت آن کوکب بود بقدر  
 پنج بنسبت با محیط عظیمه آن سطح پس میگویم که  
 چون فرسرخ السیر باشد در شبان روزی پانزده و نه  
 سیر کند و عطارد چون فرسرخ السیر باشد در شبان  
 روزی یکدرجه و پنجاه و پنج بار و دقیقه سیر کند  
 و زمره چون فرسرخ السیر باشد در شبان روزی  
 یکدرجه و پانزده دقیقه سیر کند و انتاب چون  
 فرسرخ السیر باشد در شبان روزی یکدرجه و ده دقیقه  
 سیر کند و مریخ چون فرسرخ السیر باشد در شبان  
 پنجاه و نه دقیقه سیر کند و مشتری چون فرسرخ السیر  
 باشد در شبان روزی سی و نه دقیقه سیر کند و زحل  
 چون فرسرخ السیر باشد در شبان روزی هشت و نیم  
 سیر کند و زوابع در شبان روزی هشت و نیم  
 سیر کند و در هجرت پیشتر زمین شد مقدار یک  
 درجه از محیط عظیمه محذب هر فلک بفراخ پس  
 چنان فراخ یکدرجه هر يك مقدار حرکت شبان روز  
 ضرب کند مقدار حرکت آن کوکب در يك شبان روز

بفراخ معلوم شود پس چون این کوکب فرسرخ  
 السیر باشد در شبان روزی نمر پست و ده هزار  
 و چهار صد و چهل و پنج فراخ و سه درجه فرسرخ  
 سیر کند و عطارد نهماد و دویست و پانزده فراخ  
 و ثلث درجه فرسرخ انتاب سی و شش هزار و  
 پانصد و هشت فراخ و د و پنجاه و پنج فراخ و مریخ  
 و دویست و چهارده هزار و نهصد و هفتاد و پنج فراخ  
 و پنج و مشتری نود و هزار و هفتصد و شصت  
 و پنج فراخ و زحل و سه و سه و سه و سه و سه و سه و سه  
 هزار و ده و پنج و پنج و پنج و پنج و پنج و پنج و پنج  
 پست یکفرسخ و ثلثان فرسخ پس ازین تقدیر معلوم  
 شود اگر فرسرخ کوکب بحسب و امری است پس **مشتری**  
 پس **زحل** پس **زهر** پس **انتاب** پس **مر** پس **عطارد**  
 پس **نواب** و بدانکه فلک اعظم و یک ساعت مقدار  
 پانزده و درجه حرکت کند و مقدار یکدرجه از قطر  
 فلک اعظم پانصد و هشتاد و پنج هزار و سیصد و پنجاه  
 فرسخ و ثلث فرسخی است پس در ساعتی فلک اعظم



هشتصد و هفتاد و هشت تومان و ده و بیست و پنجاه  
 و پنج فرسخ میگرد پس در یک دقیقه از ساعتی صد  
 و چهل و شش هزار میبصد و سی و هفت فرسخ میگرد  
 کنند و این مقدار حرکت اجزاء مقعره از اعظم است  
 و ظاهر است که مقدار حرکت اجزای سطح محدب  
 فلک از آن زیاد تر باشد **و هفت افکار کواکب بفرسخ**  
 افکار کواکب را بنسبت قطار زمین نکرده اند و بطریق  
 و در محیطی نسبت قطار زمین را با قطار زمین بیان کرده  
 است و در محیطی بطریق مساوی واقع است چنان  
 که در شرح محیطی بیان کرده ایم و متاخران محیطی  
 و قیاس آن نسبت بیرون آورده اند و همچنین نسبت  
 افکار باقی کواکب با قطار زمین معلوم کرده اند و فرسخ  
 قطار زمین بیشتر معلوم شد پس فرسخ افکار کواکب  
 معلوم توان کرد و چون حساب متاخران آفاق  
 است پس درین مختص و معرفت افکار کواکب را  
 مبنی بر حساب ایشان ساختیم و میگوئیم که قطر  
 تر هفتصد و سی و پنج فرسخ و نصف خمس فرسخی است

قطر

۷۸  
 و قطر عطارد صد و نوزده فرسخ و مربع فرسخی و قطر خمس هفت  
 هزار و پانصد و بیست و چهار فرسخ و خمس و ثلث فرسخی  
 و قطر مریخ سه هزار و هفتصد و نوزده و شش فرسخ و دو و نیمی  
 خمس و ثلث فرسخی است و قطر مشتری چهارصد و هزار  
 و ششصد و نوزده و ثلث و ربع از فرسخی است و قطر زحل  
 چهارصد و هزار و چهارصد و چهل و پنج فرسخ و سی و شش  
 فرسخی است اما کواکب ثوابت را شش مرتبه تعیین  
 کرده اند و هر مرتبه را قدر گویند و چون کواکب هر قدر در  
 اعظم و ضمر متفاوتند هر قدر براسه قسم ساخته اند  
 اعظم را وسط و اصغر پس جمع مراتب هشت باشد  
 و قطر اعظم قدر اول است پانزده هزار و چهارصد و  
 بیست و شش فرسخ و نصف عشر فرسخی و قطر اصغر  
 اول پانزده هزار و صد و پنجاه و شش فرسخ و نصف فرسخ  
 است و قطر اصغر اقدار اول چهارصد و هزار و هشتصد  
 پنجاه و چهار فرسخ و نصف فرسخی است و قطر اعظم قدر  
 ثانی چهارصد و هزار و پانصد و پنجاه و هفت فرسخ و ربع  
 و خمس فرسخی است و قطر اصغر قدر ثانی چهارصد و هزار

و دیت و شصت فرسخ و ربع فرسخی است و قطر اصغر قدر ثلاث  
 سیزده هزار و نهصد و بیست و پنج فرسخ و ربع فرسخی است  
 و قطر اعظم قدر ثلاث سیزده هزار و نهصد و هشتاد و یک  
 فرسخ و نصف و شصت فرسخی است و اوسط قدر ثلاث سیزده  
 هزار و دویست و چهل و یک فرسخ و نصف و شصت فرسخی  
 است و قطر اصغر قدر ثلاث دوازده هزار و نهصد و بیست و پنج  
 و ربع فرسخ و ثلثان و نصف و شصت فرسخی است و قطر اعظم  
 قدر دایم دوازده هزار و چهارصد و سی و پنج فرسخ و ربع  
 و شصت فرسخی است و قطر اوسط قدر دایم دوازده هزار و شصت  
 و نصف و دویست و چهل و یک فرسخ است و قطر اصغر قدر دایم دوازده  
 هزار و نهصد و چهل و یک فرسخ است و قطر اعظم قدر  
 دایم سی و پنج فرسخ و دویست و چهل و یک فرسخ و ربع و شصت  
 فرسخی است و قطر اوسط قدر دایم سی و پنج هزار و نهصد و  
 چهارصد و هشتاد و سه فرسخ و قطر اصغر قدر دایم سی و پنج  
 هزار و نهصد و سی و پنج فرسخ و ربع و شصت فرسخی است  
 و قطر اعظم قدر دایم سی و پنج هزار و نهصد و سی و پنج  
 هزار و نهصد و سی و پنج فرسخ و ربع و شصت فرسخی است

و قطر اصغر

و قطر اصغر قطر سادس هفت هزار و نهصد و سی و پنج فرسخ است  
 تقریباً و الله اعلم **مقدار اجرام کوکب** اجرام  
 کوکب را بفرسخ مساحت نموده اند بلکه نسبت  
 آنها با اجرام ارض اعتبار کرده اند مقیاس مقدار برای  
 همان اجرام ارض ساخته اند و جرم ارض بفرسخ  
 معلوم شد پس اجرام کوکب را بفرسخ نیز معلوم  
 تواند کرد چون نسبت آنها با اجرام ارض معلوم  
 باشد و اقلیدس در کتاب اصول مبرهنه گفته  
 است که نسبت مکعب قطر کره کوکب با مکعب قطر کره ارض  
 چون نسبت جرم کره اول باشد با جرم کره ثانی  
 و چون مقدار بر اضافی قطر کوکب با جرمی که  
 نصف قدر ارض واحد گیرند معلوم است و نسبت  
 اضافی چون نسبت اضافی است پس مقدار بر قطر  
 کوکب با جرمی که قطر ارض واحد گیرند نیز معلوم  
 شد پس بنابر آنچه اقلیدس بیان کرده چون مکعب  
 قطر ارض واحد است مکعب قطر هر کوکب همان  
 مقدار جرم آن کوکب باشد نسبت با جرم کره ارض



واما مكعبات اقطار كواكب با جزای که قطر ارض  
 واحد باشد حاصل کرده بم و آن مقدار بر اجرام کوا  
 کب است با جزای که جرم ارض واحد باشد پس  
 بم که قریب عطارد و زهره هر یک از جرم ارض اصغرند  
 چه جرم ارض چهل و نه مثل و سدس مثل جرم قمر  
 است و دوازده هزار و هفتصد و شصت و نه مثل جرم  
 عطارد و هینوده مثل و ثلثان مثل جرم زهره است  
 اما اجرام باقی کواکب هم از جرم ارض بسیار اعظم  
 اند چه جرم انساب سیصد و بیست و شش بار  
 مثل جرم ارض است و جرم مشتری صد و هشتاد  
 و هشت مثل و نصف مثل جرم ارض است و جرم  
 زحل صد و هشتاد و نه مثل جرم ارض و ثلث مثل  
 است و جرم اعظم قدر اول دو بیست و نه مثل  
 و سه عشر مثل جرم ارض است و جرم اوسط قدر اول  
 دو بیست و نه مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر اول  
 صد و نود و هشت مثل و سه اعشار مثل جرم ارض  
 است و جرم اعظم قدر ثانی صد و هشتاد و هفت

مثل

مثل خمس مثل جرم ارض است و جرم اوسط قدر ثانی  
 صد و هشتاد و پنج مثل و نصف مثل جرم ارض است  
 و جرم اصغر قدر ثانی صد و شصت و سه مثل و ربع  
 انساب مثل جرم ارض است و جرم اعظم قدر ثالث  
 صد و پنجاه و نه مثل و نصف مثل جرم ارض است و جرم  
 اوسط قدر ثالث صد و چهل و نه مثل و خمس مثل جرم ارض  
 است و جرم اصغر قدر ثالث صد و بیست و هشت  
 مثل و نصف خمس مثل جرم ارض است و جرم اعظم  
 قدر رابع صد و هفتصد و نه مثل و نصف خمس مثل جرم ارض  
 است و جرم اوسط قدر رابع صد و پنج مثل و سه عشر  
 مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر رابع صد و نه  
 مثل و سه خمس مثل جرم ارض است و جرم اعظم  
 قدر خامس هشتاد و یک مثل و سه اعشار مثل  
 جرم ارض است و جرم اوسط قدر خامس هشتاد  
 و دو و مثل و خمس خمس مثل جرم ارض است و جرم  
 اصغر قدر خامس پنجاه و هشت مثل و نصف مثل  
 جرم ارض است و جرم اعظم قدر سلسه بیست و شش

مثل و اربعه اشخاص مثل جرم ارض است و جرم  
 اوسط قدر سادس سی و پنج و عشر مثل جرم ارض  
 است و جرم اصغر قدر سادس بیست و سه مثل  
 و دو و خسی مثل جرم ارض است و این کواکب ثوابت  
 مرصوده است و اد ثوابت بعضی کواکب هست که  
 آنها اصغر اند از اصغر قدر سادس لیکن چون مر  
 صوده نیستند مقدار آن معلوم نیست پس اعظم کواکب  
 مرصوده است ثوابت پس کواکب اعظم قدر اول  
 پس اصغر قدر اول پس مشرقی پس اعظم قدر  
 ثانی پس زحل پس اوسط قدر ثانی پس اصغر قدر  
 ثانی و همچنین بر ترتیب اقطار یا اصغر قدر سادس  
 پس پس مریخ پس زهره پس قمر و اصغر همه  
 کواکب عطارد است و ده مقام بر ابعاد اجرام  
 اهل اختلاف بسیار کرده اند و آن اختلاف  
 بسبب مسامحه است که در محاسبه واقع شده  
 است و آنچه مختار محققین است اینست که درین  
 رساله آورده شده است **خاتمه در ملحقات** و در علم

فروع و بین چند مسئله است که تحقیق آن کما  
 یبقی بر علم میان است مناسب نبود الحاق آن  
 باین رساله که غرض اصلی از آن معرفت اعلیٰ فضا  
 است اصوات این است **اول معرفت نماز شب**  
 بدانکه دایره نصف النهار دایره ایست که بدو قطب  
 معلول النهار و نقطه سمت داس قدم گذرود و در هر  
 روز اوقات یکسبب و در قوف الارض باین دایره رسد  
 و آن در نیمه دو زیور و چون آفتاب از این دایره مفا  
 دقت کند و بجانب غرب میل کند ابتدای وقت نماز  
 پیشین بوده و معرفت شعاع نصف النهار باین طریق  
 است که در زمین همی از پیش از نیم روز و سی و یز زمین  
 خیز برند است چنانچه هیچ جانب مایل نباشد و وقت  
 خطه داس آن چوب کندی مراد است که ظل متناقص  
 باشد و آفتاب به نصف النهار رسیده باشد چون  
 ظل متزاید شود آفتاب از نصف النهار دور گذشت  
 باشد و زمان ابتدای زیادت شدت ظل و وقت  
 اول پیشین بود اما اگر نخواستند که تحقیق معلوم



شود زمین را چنانکه اگر آب بروی بر  
 برند از جمیع جهات سیلان کنند و دایره در آن زمین  
 بکشند و بر مرکز آن دایره مقیاس صنوبری شکل نصب  
 کنند و بدی که چون از سر مقیاس تا محیط آن دایره  
 موضع گیرند بر باشد و ظاهر است که در او ایل و در  
 قطر مقیاس خارج دایره بود پس مقصد باشد تا  
 وقتی که راس قطر محیط دایره رسد بر محیط دایره محل  
 قطر نشان کنند و بعد از نصف النهار نیز متر صد باشند  
 تا چون راس قطر محیط دایره رسد موضع قطر را از  
 محیط نشان کنند و ترسی که مابین این دو نشان  
 بود قضیف کشند و از منصف خطی مرکز بکشند و آن  
 خط را بپروند برند تا محیط را قطع کنند آن خط را  
 نصف النهار میگویند و از هر کره دایره خطی و خط نصف النهار  
 عمود سادند آن خط مشرق و مغرب و باین دو  
 خط دایره مذکور و بجهت قسم مساوی شود و آن  
 دایره هندیه گویند پس در هر دو که خواهند صلا  
 خط کنند که سایه مقیاس در چه وقت از خط

اندازه

نقشه

نصف النهار بجانب مشرق میل کند و چون میل کند  
 بجانب مشرق آن وقت غار اول پیشین بود العلم  
 عند الله و در **معرافه سمت قبله در دین محمد ص**  
 قبله عبارت از نقطه البست از محیط دایره افق چون  
 کسی بر محاذات آن نقطه باشد و آنچه مکتوب باشد  
 و خطی که واصل شود میان آن نقطه و قدم مطر  
 آن خط سمت قبله بود و آن بحسب اختلاف بقاع  
 مختلف شود و عرض درین مقام تحقیق سمت قبله  
 همراه است **سماها الله فی طیل و النهار و متوالی امرها**  
**عن الاوقات و البلیات پس میکنیم که چون دایره**  
**هندی بجهت نصف النهار و خط مشرق و مغرب**  
**بجهت و قسم مساوی شود و ربع غرب جنوبی را**  
**از محیط آن دایره با نمره ششم مساوی کنند و بلند**  
**از خط مشرق کرده بجانب مغرب ششم قسم اولت**  
**بشمارند آن که رسد خطی مرکز دایره بکشند آن**  
**سمت قبله همراه بود و ما بجهت تر وضع آن دایره**  
**هندی را براد کردیم با خط سمت قبله**

۲

و صورت آن نیست که احتیاج بدایره هندی باشد

یا الله یا محمد یا علی  
قلم گفت که دست  
ترا بچرا بنزد قلم زنی

میگویم که هر روزی لا محاله در بلده هراة اقسام بعد از نصف النهار چهار غنیمه رسد که بیت راس مکه و سمت راس هراة گذرده و در آن وقت ظل مقیاس عمادی سمت قبله بوده پس چون مصلی در آن وقت بر سمت ظل مقیاس بایستد در بلده هراة و در مواجی آن مسامت مکه باشد بدانکه چون مقیاس راه هفت قسم متساوی کند هر قسمی از آن قدم گویند و ظل از آن مقیاس بگیرند و آنرا آن

انعام

اقسام مقدر سازند تا اقل اقدام و چون وقتا  
وصول آفتاب بدایره سمتی که در ایام سال نیز  
مختلف باشد و هر دو چیز که بعد از اول سرطان  
باسجدی متساوی بود و ماند بصر هر رجبی از ظل  
سمت قبله سه جزو ابراد کنیم چنان مقدار کفا  
بیت پس میگویم که در بلده هراة ظل سمت قبله  
در اول سرطان و قدم و سدس قدی باشد و در  
دهم درجه سرطان و بیستم جزو اول و قدم و  
و بیستم سرطان و دهم جزو اول و قدم و دهم  
و نصف عشر قدی و در اول اسد و اول جزو  
و قدم و چهارم رخس قدی و در دهم اسد  
و بیستم ثور و سد قدیم و سد عشر قدیمی و در بیستم  
درجه اسد و دهم درجه ثور و چهارم قدیم و در اول  
سنبله و اول ثور و چهارم قدیم و ثلثان و نصف عشر  
قدیمی و در دهم درجه سنبله و بیستم حمل و قدیم  
و ثلثان قدیمی و در بیستم درجه سنبله و دهم



درجه محل شش قدم و چهاردهی و در اول میزان  
 و اول محل هشت قدم و نهی و در ده هم میزان  
 و بیستم حوت و دو قدم و در بیستم میزان و در هجده  
 و نوزده قدم و سوس و در اول عقرب و اول حوت پانزده  
 قدم و نصف مقرر قدمی و در ده هم عقرب و در ده هم  
 و بیست و چهار قدم و در اول قوس و اول دلوئی  
 قدم و ثلثان قدمی و در بیستم قوس و در ده هم جدی  
 چهل و شش قدم و در اول جدی چهل و نه قدم  
 و سوس قدمی پس در هر دو ترازا ایام ساکن که افتا  
 در یکی از این درجات باشد و سائیه مقیاس بعد  
 از نیم روز آن مقدار شود که در آن روز یقین یافت  
 چون بر هفت سائیه مقیاس متوجه مقیاس باشند  
 مسافت قبله باشد و الله اعلم بالصواب **سیم مرتبه**  
**بشمارت نصف الليل در برابره هزاره** چون وقت صلوة  
 نافله شب نزد بعضی بعد از نیم شب است هاکذا  
 نرها در عباد بعد از نیم شب خواب نکنند دانستن

درین

زمان نیم شب از مهتاب است و چون شیشیه **مکمل**  
 ساعات یا فحان ساعت یا اضطرلاب و غیره از آلات  
 قیاس جیزی حاضریا شد معرفت آن بمقیاس  
 حاصل نشود لیکن مادامیوقت سائیه چند از ثواب  
 که در نیم شب در بلاد هزاره بمیان آسمان می رسد  
 در اوقات سال تعیین کنیم تا وقت نیم شب برسد  
 تقرب تحقیق معلوم کرد پس میگویدیم که اشهر  
 کواکب بنایت نوزده مردم نریاست که مردم از این  
 گویند پس چون آفتاب به بیست و دویم درجه  
 عقرب رسد و نصف الليل در وسط سما باشد و از  
 عقب کواکب است و روشن و سبوح که با کواکبی چند یکی  
 خود بر صورت کتابت حوت دال باشند و این  
 کواکب روشن بر یکطرف آن است آنرا عین النور  
 و در بران نیز گویند و چون آفتاب پچهارم درجه قوس  
 رسد و نصف الليل در وسط سما باشد و کواکب دیگر  
 است روشن که با نریا طلوع کنند از جانب شمال و آنرا  
 عین حوت گویند چون بسیر دهیم درجه قوس رسد

بهرین

۴

و در نصف اللیل بوسط سما باشد و صورت جوزا  
 مشهور است و سه کوکب است بر استقامت یکدیگر  
 بیک بوسط جوزا آنها را منطقه الجوزا گویند و چون  
 آفتاب به بیست و یکم درجه قوس رسد و نصف  
 اللیل بوسط السما باشد شعری میانی کوکبی است  
 در غایت بزرگی و روشنی و عقب جوزا چون آفتاب  
 بششم درجه جدی رسد و نصف اللیل بوسط  
 السما باشد و در شمالی شعری میانی کوکبی است  
 در روشن و روشنی آن کمتر از روشنی شعری میانی  
 نیست آنرا شعر شای گویند چون آفتاب بنودهم  
 درجه جدی رسد و نصف اللیل بوسط سما بود و بر  
 صورت سرطان کوکبی می باشد که شبیه در قطعه  
 ابراست آنرا نیزه گویند چون آفتاب در اول درجه  
 دل بود و در نصف اللیل بوسط سما بود و در جنوب  
 شعری میانی بر عقب او کوکب روشن است که در  
 شمالی آن هیچ کوکب روشن نیست آنرا نیزه  
 الشجاع گویند چون آفتاب بجهادهم درجه دل

رسد

رسد و نصف اللیل بوسط السما بود و از کوکب  
 صورت اسد چند کوکب است بر خط عرض یک کوکب  
 از آن روشن تر است و سرخ و طرف جنوبی بی آن  
 خط او اغلب الاسد گویند چون آفتاب در بیست و سیم  
 درجه دل بود و در نصف اللیل بوسط السما بود و از  
 عقب این کوکب دو کوکب دیگر است هم از کوکب  
 صورت اسد و آن دو کوکب را نیزه گویند و یکی که در  
 تر است آنرا ظاهر الاسد گویند چون آفتاب در بیست و هم  
 درجه حوت بود و در نصف اللیل بوسط السما بود و از  
 عقب ظاهر الاسد کوکبی است روشن تر آنها که در حوالی  
 آن هم کوکب آن روشنی نیست آنرا صفر گویند چون  
 آفتاب در بیست و یکم درجه حوت باشد و در نصف  
 اللیل بوسط السما بود و در شمالی صورتی می خوراند  
 کوکبی چند عقارب شبیه تر است آنرا صفر گویند  
 و چون آفتاب در اول حمل باشد و در نصف اللیل  
 بوسط السما بود از جمله کوکب صورت سنبله  
 دو کوکب روشن تر است و آنها که چون قزاول طریق صحرا

جوزا و کافه



دسده و محاذات آن باشد و از اسماء مغول گویند  
 چون آفتاب در هجده هم درجه محل باشد نصف  
 اللیل بوسط السماء بود و در شمال او کوکی روشن مایل  
 بر خیم و مقدم بر آن کوکی که روشنی آن کوکب  
 روشن را اسماء رنج گویند چون آفتاب در ویم  
 درجه خمره و نصف اللیل بوسط السماء بود و از کوکب  
 میزان و کوکب آنها را در کفحات میزان گویند  
 کوکی جنوبی چون آفتاب در ویم درجه خمره و  
 در نصف اللیل بوسط السماء بود و در جانب شمال در  
 محاذات برج میزان کوکی چند است بر صورت دایره  
 ناقصه آنرا فکد گویند و از آن کوکب یکی روشن تر است  
 آنرا نیز الفکد گویند چون آفتاب به بیست و ویم درجه  
 شود در سده و نصف اللیل بوسط السماء بود و ستارگان  
 مغرب مشهور اند و از جمله آن کوکی است روشن  
 آنرا ثعلب العقب گویند چون آفتاب بسیم درجه خمره  
 دسده و نصف اللیل بوسط السماء بود و در جنوب صورت  
 فکد کوکیست از صورت ساقی که از شمالیه است و در

از کوکی

از کوکب آن صورت است از اسماء الحافی گویند  
 چون آفتاب به چهارده هم درجه جنوب تر است و در  
 نصف اللیل بوسط السماء بود و بر سریش صورت  
 عقرب و دو کوکب متقارنند شبیه کوکب سنجابی  
 آنرا شوله گویند چون آفتاب به بیست و ویم درجه  
 خمره در سده و نصف اللیل بوسط السماء بود و در جانب شمال  
 کوکب روشن بزرگست با کوکب اوایل عقرب طلوع  
 میکند باد و کوکب نزدیک باد بر شکل مثلث صغیر است  
 الاصلاح است آنرا سرفاف گویند چون آفتاب در  
 پنجم درجه سلطان بود و در نصف اللیل بوسط  
 السماء باشد و در جنوب کوکب روشن دیگر است  
 که باد و کوکب از در جانب او بر خط مستقیم اند آنرا  
 سرفاف بر گویند چون آفتاب در بیست و درجه سلطان  
 بود و در نصف اللیل بوسط السماء بود و در عقرب آنها  
 صغیری از کوکب بزرگ بر عرض محوره را قطع کند از غصب  
 این کوکب کوکی روشن است آنرا در فکد گویند  
 چون آفتاب در سیم و درجه اسد بود و در نصف

اللیل بروسط السماء بود و بر ذنب صورت جدی گوئی  
 است چون روشن آفتاب در بیت و یکم درجه است  
 بود و نصف اللیل بروسط السماء بود و در محاذات  
 برج در وجهها دو کوب و روشن بر صورت مربع و اسع  
 است آن دو کوب مقدم از ربع اللیل المقدّم گویند چون  
 آفتاب در دهم درجه سنبله باشد آن دو کوب مؤ  
 خیر از ربع و لو المؤخر گویند چون آفتاب به بیت  
 و ششم درجه سنبله رسد و نصف اللیل بروسط  
 السماء بود و در شمال صورت حمل گویند چندند  
 بر شکل اهل بی از آن جمله یک کوب سرخ و سفید  
 از اشراف گویند چون آفتاب بیزد هم درجه سنبله  
 رسد و نصف اللیل بروسط السماء بود و بر اس حمل  
 دو کوب است از اشرافین گویند چون آفتاب به بیت  
 و پنجم درجه میزان رسد و نصف اللیل بروسط السما  
 بود و در شمال ثریا گوئی است روشن از اشراف الخول  
 گویند چون آفتاب بیزد هم درجه عقرب رسد  
 و نصف اللیل بروسط السماء باشد و اینقدر در معرفت

نصف

نصف اللیل بر سنبیل تخمین در تمام ايام سال کافی است  
**چهارم معرفت وقت و جهت** چون دعا بخوانم حدیث بنی  
 علی فایده شریف الصلوات و کواکب النجیات مغربیات  
 و اصل آنست پس استیاد وقتی که در آن وقت دعا بشنوی  
 اجابت مفرق کرده آنست و اولی بود چنانکه گفته اند  
 که در وقت دعا کردن اگر برای اخوت باشند و موری  
 که تعلق بدان دارد باید که مقوم بر قوس باشند یا صوت  
 ناظر بظهر و اگر برای دنیا و طلب مال باشد باید که قمر  
 در ثریا و در میزان باشند و ناظر بمشتری و این پنج است  
 بسیار یحیی رسیده و یحیی طلب جاه و متولذت شود  
 و آفتاب در حلی یا ثریا در حلی باشد که آفتاب در اسد باشد  
 و گفته اند که اگر مشتری در سرطان یا قوس یا صوت بود  
 و شود و ثریا یا میزان متصل بمشتری و غایط الحالی مستجاب  
 شود یحیی اعمال سلطانی و نژادش باید که شود و  
 سرطان مشتری در قوس یا مشتری در سرطان بود و قمر  
 و ثریا بشرطی که ناظر باشد چنانکه شریط اعظم درین باب  
 ملاحظه کن الحظیب است که یکی از ثوابت است از ثوابت



سیم و از کواکب ذات الکرمی است که از صور شمال است  
و چون در کواکب فرج الدلو الموحو بنصف النهار رسد کواکب  
ذات الکرمی در شمال بنصف النهار رسد و از کواکب  
مسئله آن صورت یک کواکب که در پیشتر آید آن کف  
الخصیب است چون و عطارد مقدار کف الخصیب است  
چون قمر و عطارد و مقدار کف الخصیب شود هر دعا  
که در آن وقت کتد مستجاب شود و بجهت توانگری و شجاعت  
باید که آفتاب مقدار او باشد بجهت مظهر بر ظالم و بر  
دشمن باید که مشتری مقدار او باشد و بجهت طلب مال  
باید که زهر مقدار او باشد و باید که زحل و مریخ مقدار  
او باشند و اگر اجتماع شمس در وجه تقویم کف الخصیب  
واقع شود در آن وقت البته دعا مستجاب و صاحب تحفه  
نور الله مرفده فرموده است که چون کواکب کف الخصیب  
بلا بصره نصف النهار رسد فوق الارض در آن وقت دعا  
مستجاب شود از همه کس مگر اموی مخالف شریعت  
باشد که دعا مستجاب نشود و در اول سال هشتصد و  
هفتاد و دویم یزدی بحاسبه رنج خا فانی کواکب

کف خصیب

کف الخصیب در دقیقه چهل و دویم از درجه بیست  
و نهم میل بود در بلاد فاخده هرات در تاریخ مذکور از  
ابتدای وصول آفتاب بسیزدهم درجه جدی تا وصول  
آن بدو ازدهم درجه سرطان رسیدن آن کواکب  
بنصف النهار فوق الارض در روزی بود و در آن نصف  
دیگر در شب و ما جدول استخراج کردیم در تاریخ مذکور  
که از آن وقت وصول آن کواکب بنصف النهار معلوم  
کردیم ساعات و دقائق گذشته از اول روز یا اول شب  
و چون ثوابت در هفتاد سال یکدرجه حرکت میکند  
چون هفتاد سال از این تاریخ مذکوره بگذرد این جدول  
را تجدید استخراج کنند و طریق استخراج این جدول  
چنانست که تفاضیل میان مطالع ممر کواکب کف الخصیب  
و مطالع استوی تقویم آفتاب بنصف النهار بکینند و آن  
تفاضل را بر پانزده قسمت کنند خارج قسمت ساعات  
بعد از زمان وصول کواکب باشد بلا بصره نصف النهار  
ماضی یا مستقبل و از ساعت بعد از نصف النهار و تا  
بعد از اول روز یا اول شب معلوم کرد و جدول اینست

بلا بصره

که در صفحه عین نوشته شد و طریق عمل باین جدول  
چنانست که از دفتر تقویم آفتاب بر نصف النهار هر روز  
که خواهند برج موضع آفتاب و درجات معلوم کنند  
و بدرجات از عین جدول در آیند و برج از اعلی جدول  
یا اسفل جدول در آیند و از ملتقای هر دو ساعات  
و دقائق بگویند آن ساعات بعد و صول گفت کوکب  
کف الخضیب بود نصف النهار از اول روز اگر برج  
موضعی آفتاب از برج اعلی بود و از اول شب اگر برج  
اسفل باشد و الحمد لله والمنه فی البداء و النهایه و اساله  
العصمه عن الصلاه و الغزایه بحرمات النبی محمد و الله  
الناجیهین علی منواله علیه و علیهم الصلوٰه و السلام ما  
مانعاً قبال لیبالی و الاشیان تمت

کتاب بعون الله الملائک

الوهاب سنه ۱۰۶۲ الملائک



اسم مؤلف اثر مؤلف







